



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

اخلاق معاشرت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اخلاق معاشرت

نویسنده:

جواد محدّثی

ناشر چاپی:

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	اخلاق معاشرت
۱۵	مشخصات کتاب
۱۵	مقدمه
۱۶	شناخت و مراعات حقوق دیگران
۱۶	شناخت و مراعات حقوق دیگران
۱۶	حقوق مسلمانی
۱۹	پی‌نوشتها
۱۹	سلام و مصافحه
۱۹	سلام و مصافحه
۱۹	مفهوم سلام
۱۹	ادب و آداب سلام
۲۰	دست دادن
۲۰	شیوه مصافحه
۲۱	دست دادن با زنان
۲۱	پی‌نوشتها
۲۱	خوشرویی و خوشخویی
۲۱	مقدمه
۲۲	خوشرویی
۲۲	غم‌زدایی
۲۳	خوش‌گویی
۲۳	خوشخویی
۲۴	پی‌نوشتها

۲۴	مردم‌داری
۲۴	مردم داری
۲۴	نمودهای مردم‌داری
۲۴	مقدمه
۲۵	۱- خوش اخلاقی
۲۵	۲- عفو و گذشت
۲۵	۳- بخشش و محبت
۲۶	۴- تواضع و خاکساری
۲۶	۵- حوصله و تحمل
۲۶	۶- تفقد و رسیدگی
۲۷	پی‌نوشتها
۲۷	صله رحم
۲۷	صله رحم
۲۷	آثار و نتایج
۲۸	مرز صله رحم
۲۸	پی‌نوشتها
۲۸	دید و بازدید
۲۸	دید و بازدید
۲۹	محتوای دیدارها
۲۹	بهره‌های دیدار
۲۹	زیارت مؤمن
۳۰	دیدار حضوری
۳۱	دیدار کریمانه
۳۱	پی‌نوشتها

۳۱	آداب مهمانی و ضیافت
۳۱	آداب مهمانی و ضیافت
۳۱	مهمان ، برکت‌خانه
۳۲	«ولیمه ، یک سنت دینی
۳۲	موارد مهمانی
۳۳	مهمان‌نوازی
۳۳	پرهیز از اسراف و ریا
۳۴	آداب مهمانی
۳۴	مهمان یا در دسر ؟
۳۵	«تکلف یا «ماحضر» ؟
۳۵	سلمان و مسلمانی
۳۶	مهمان ناخوانده
۳۶	گله نداشتن
۳۷	پی‌نوشتها
۳۷	با همسایگان
۳۷	با همسایگان
۳۷	سایه همسایه
۳۸	همسایگی و حسن همجواری
۳۸	توصیه به «حسن جوار»
۳۹	آخرین مرز
۳۹	حد و حق همسایه
۴۰	پی‌نوشتها
۴۰	سوغات و عیادت
۴۰	سوغات و عیادت

- ۴۱ عیادت بیمار
- ۴۱ اخلاق پیامبرانه
- ۴۲ عیادت بی‌ریا
- ۴۲ عیادت و سوغات بی‌توقع
- ۴۲ پی‌نوشتها
- ۴۳ حریم خانه و زندگی
- ۴۳ حریم خانه و زندگی
- ۴۳ خانه ، یا محل آرامش و ایمنی
- ۴۴ استیدان
- ۴۴ از پیشوایان بیاموزیم
- ۴۵ از زبان قرآن
- ۴۵ اذن و اجازه
- ۴۵ چشمهای بی‌بها
- ۴۶ درسی برای نوجوانان
- ۴۷ چرا بی‌اجازه ؟
- ۴۸ پی‌نوشتها
- ۴۸ مزاحمت
- ۴۸ مزاحمت
- ۴۹ مزاحمت چیست ؟
- ۴۹ نمونه‌ها
- ۵۰ فرمان دین
- ۵۰ نمونه‌ای از تاریخ
- ۵۱ پی‌نوشتها
- ۵۱ کارگشایی

۵۱	کارگشایی
۵۱	خدمت ، سرمایه سروری
۵۲	کارگشایی
۵۳	درسی از امام سجاده(ع)
۵۳	خرج مال و آبرو
۵۳	صدقه ، اما بی پول
۵۴	ایثار
۵۴	پی نوشتها
۵۵	رازداری
۵۵	حرمت راز
۵۵	کدام راز ؟
۵۶	اسرار مردم
۵۶	اسرار نظام
۵۷	انگیزه فاش ساختن راز
۵۷	پی نوشتها
۵۷	ادب
۵۷	ادب
۵۸	ادب چیست ؟
۵۹	نشانه‌ها و جلوه‌ها
۵۹	ادب از که آموزیم ؟
۶۰	از ادب پیامبر(ص)
۶۰	پی نوشتها
۶۰	هنر گوش دادن
۶۰	هنر گوش دادن

۶۱	در قلمرو آداب اجتماعی
۶۱	ذکر چند نمونه
۶۱	۱- با گوینده
۶۲	۲- با استاد
۶۲	۳- با نصیحت گر
۶۲	۴- با درددل کننده
۶۳	۵- پرهیز از پرحرفی
۶۳	۶- بی‌اجازه گوش ندادن
۶۳	پی‌نوشتها
۶۳	برخورد کریمانه
۶۳	برخورد کریمانه
۶۴	اشاره
۶۴	ضعیفان و جوانمردان
۶۴	مفهوم فتوت
۶۵	برخی از نشانه‌ها
۶۵	مقدمه
۶۵	۱- عفو و گذشت
۶۵	۲- آغاز به نیکی
۶۵	۳- پاسخ بدی با نیکی
۶۵	۴- عفو با قدرت
۶۶	۵- غمخواری محرومان
۶۶	در مکتب جوانمردان و کریمان
۶۶	و اما نمونه‌های تاریخی
۶۶	مقدمه

- ۱- پیامبر(ص) و «پیمان جوانمردان» ۶۶
- ۲- رسول خدا(ص) و «عفو عمومی» ۶۶
- ۳- علی(ع) در میدان نبرد خندق ۶۷
- ۴- مروت علی(ع) با قاتل خود ۶۷
- ۵- با سپاه معاویه ۶۷
- ۶- عاشورا ، جلوه‌گاه مروت ۶۷
- ۷- امام حسن(ع) و مرد شامی ۶۸
- ۸- امام سجاد(ع) و جوانمردی ۶۸
- پی‌نوشتها ۶۹
- عزت نفس ۶۹
- مفهوم «عزت نفس» ۶۹
- بهای وجود ۶۹
- خواستن ، پل ذلت ۷۰
- حفظ گوهر عزت ۷۱
- پی‌نوشتها ۷۱
- بندگی و آزادگی ۷۱
- بندگی و آزادگی ۷۱
- عزت و منت ۷۱
- سرفرازی واقعی ۷۲
- آزادگی ۷۳
- بدهکاری به خویشان ۷۳
- پی‌نوشتها ۷۴
- آیین دوستی ۷۴
- نعمت «دوست» ۷۴

۷۵	همرنگ و هماهنگ
۷۵	دوست‌شایسته
۷۶	دوست‌بی‌عیب؟!
۷۶	نکات دیگر
۷۷	پی‌نوشتها
۷۷	ابراز دوستی
۷۷	ابراز دوستی
۷۷	آثار مثبت و منفی محبت
۷۸	ابراز علاقه
۷۸	نقش ابراز علاقه در خانواده
۸۰	پی‌نوشتها
۸۰	شوخی و مزاح
۸۰	شوخی و مزاح
۸۰	مزاح ، خصلتی مؤمنانه
۸۰	در سیره رهبران الهی
۸۱	حد و مرز شوخی
۸۲	شوخیهای بدفرجام
۸۳	پی‌نوشتها
۸۳	تشویق
۸۳	تشویق
۸۳	انسان و نیاز به «تشویق»
۸۴	تناسب تشویق و عمل
۸۵	روشهای تشویق
۸۶	شرایط تشویق

۸۶	پی‌نوشتها
۸۶	تقدیر و سپاس
۸۶	تقدیر و سپاس
۸۷	جلوه‌های نعمت
۸۷	سپاس از مردم
۸۸	تشکر از والدین
۸۸	رهزنان خیر
۸۹	آثار و نتایج سپاس
۸۹	پی‌نوشتها
۹۰	سازگاری
۹۰	سازگاری
۹۰	مدارا ، یا تولی و تبری
۹۱	مدارا با دشمن
۹۱	تحمل ناسازگاری
۹۲	پی‌نوشتها
۹۲	برخورد با سالمندان
۹۲	برخورد با سالمندان
۹۲	الف - محور وحدت
۹۳	ب - حرمت‌بزرگ‌ترها
۹۳	ج - نسبت‌به والدین
۹۴	د - انتقال فرهنگ
۹۴	ه - تاثیر رفتار
۹۵	پی‌نوشتها
۹۵	نقدپذیری

۹۵	نقدپذیری
۹۵	نقد و تذکر
۹۶	شیوه صحیح نقد
۹۶	نقدپذیری
۹۸	پی‌نوشتها
۹۸	صداقت
۹۸	نقدپذیری
۹۸	جلوه‌های صداقت
۹۸	در صحنه اجتماع
۹۹	با صادقان
۹۹	صداقت سیاسی
۱۰۰	پی‌نوشتها
۱۰۰	«فهرست منابع
۱۰۱	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

اخلاق معاشرت

مشخصات کتاب

سرشناسه : محدثی جواد، ۱۳۳۱ - عنوان و نام پدید آور : اخلاق معاشرت / جواد محدثی مشخصات نشر : قم حوزه علمیه قم دفتر تبلیغات اسلامی مرکز انتشارات ۱۳۷۹. مشخصات ظاهری : ۳۲۸ ص. فروست : دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم مرکز انتشارات ؛ ۸۴۵. کتاب‌های مجله پیام زن ۱۴. شابک : ۱۴۰۰۰ ریال ۹۶۴-۴۲۴-۶۲۶-۸؛ ؛ ۱۲۰۰۰ ریال (چاپ پنجم) یادداشت : کتاب حاضر مجموعه‌ای است از رهنمودهای اخلاق دینی در معاشرت با دیگران که در سالهای ۱۳۷۶ - ۷۸ در مجله پیام زن با عنوان " اخلاق معاشرت منتشر شده است یادداشت : پشت جلد لاتینی شده Djavad Muhaddithi. Akhlak muashirat. یادداشت : چاپ پنجم اسفند ۱۳۸۲. یادداشت : کتابنامه ص [۳۲۶] - ۳۲۸؛ همچنین به صورت زیرنویس موضوع : آداب معاشرت اسلامی -- احادیث موضوع : اخلاق اسلامی شناسه افزوده : حوزه علمیه قم. دفتر تبلیغات اسلامی. مرکز انتشارات رده بندی کنگره : ۵/۱۴۱/۵ BP/۴۴۱/۳ م ۱۳۷۹ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۸ شماره کتابشناسی ملی : م ۷۸-۲۶۰۵۲

مقدمه

دوست داریم زندگی‌هایمان، سرشار از صمیمیت و خونگرمی و صفا باشد. حریم انسانها و حرمت همگان، محفوظ بماند و معاشرت‌هایمان نشأت گرفته از «فرهنگ قرآنی و تعالیم مکتب باشد. و این، یعنی «زندگی مکتبی». پایداری و استحکام رابطه‌های مردمی، در سایه رعایت نکاتی است که برگرفته از «حقوق متقابل افراد جامعه باشد. در اینکه «چگونه باید زیست و چه سان با دیگران باید رابطه داشت، نکته‌ای است که در بحث «آداب معاشرت می‌گنجد. بر خلاف فرهنگ غربی، روح و محتوای فرهنگ دینی ما بر پایه «ارتباط»، «صمیمیت»، «تعاون»، «همدردی» و «عاطفه استوار است. جلوه‌های این فرهنگ‌بالنده نیز در دستورالعملهای اخلاقی اسلام دیده می‌شود. «زندگی مکتبی»، در سایه شناخت این رهنمودها و به کار بستن آنها در صحنه‌های مختلف زندگی است، نه با شعار و ادعا. به هر میزان که معیشت و معاشرت ما با اینگونه هدایت‌های دینی در مقوله رفتار، هماهنگ باشد، به همان اندازه زندگیمان «مکتبی» است. مسلمان باید به گونه‌ای در چارچوب اصول و سنن فرهنگ دینی خودش زندگی کند که با شهامت و افتخار، بتواند «امضای دین را پای همه رفتارش بگذارد و زندگی «برچسب اسلام داشته باشد و الگوی اسلامی را بر زندگی خویش در خانه و جامعه، سایه افکن سازد. «آداب برخورد»، «دید و بازدید»، «رفت و آمد»های خانوادگی و دوستانه، نحوه «گفتار» و «رفتار» با اقشار مختلف، «دوستی و حد و حدود آن، مراعات حقوق دیگران، «ادب و سپاس و احترام، از جلوه‌های بارز اخلاق معاشرت است. این گونه رابطه‌های اجتماعی، با عنوانهای مختلف و در شرایط گوناگون انجام می‌گیرد. گاهی به صورت «صله رحم است، در ارتباط با اقوام و بستگان. گاهی نام «عیادت به خود می‌گیرد، در مورد بیماران. گاهی نسبت به برادران و خواهران دینی، عنوان «زیارت می‌یابد، گاهی با همسایگان است، گاهی با مستمندان. گاهی هم بر محور اطعام است و گاهی به شکل مسافرت‌های دور و نزدیک و بردن هدیه و آوردن «سوغات سفر». گاهی هم برای شرکت در مجلس عقد و عروسی یا مشارکت در مراسم سوگ و تسلیت گویی است. به هر حال، همه اینها نوعی «رابطه» و «معاشرت است و نشان‌دهنده منش انسانی و فرهنگ اخلاقی هر فرد. اسلام نیز در این باره‌ها بسیار سخن گفته و رهنمود داده است که در این کتاب، گوشه‌ای از معارف و آموزش‌های دین در این زمینه‌ها را مرور می‌کنیم. باشد که «فرهنگ خودی» و «هویت دینی را پاس بداریم و با افتخار و سربلندی و رها از سلطه فرهنگی بیگانه و با تکیه بر رهاورد مکتب و وحی، زندگی و روابط خویش را بر پایه ارزشهای برگرفته از قرآن و اهل بیت (علیهم‌السلام)، سامان بخشیم و برای نسلهای آینده هم «ادب و اخلاق را میراث بگذاریم. آنچه پیش روی

شماست مجموعه‌ای است از رهنمودهای اخلاق دینی در معاشرت با دیگران که نخست، در سالهای ۷۸ - ۱۳۷۶ در مجله پیام زن با عنوان اخلاق معاشرت انتشار یافت و اینک با اندکی بازنگری تقدیم می‌گردد. قم - جواد محدثی. اسفند ۱۳۷۸ ش.

شناخت و مراعات حقوق دیگران

شناخت و مراعات حقوق دیگران

شناخت وظیفه، پایه انجام وظیفه است. انسانها در جامعه نسبت به یکدیگر «وظایف متقابل دارند و به تعبیری دیگر، بر عهده خویش نسبت به افراد دیگر «حقوق متقابل دارند. شناخت این حقوق و انجام آنها و مراعات دو جانبه، ضامن تصحیح روابط و سالم سازی معاشرتها و زدودن کدورتها و کاهش اختلافها و گله‌مندیهاست. در جامعه انسانی، جز با «مراعات دیگران و حقوقشان، وضع رفتاری سامان نمی‌پذیرد. مثلا پدر و مادر نسبت به فرزندان و به عکس، وظایفی دارند. زن در برابر شوهر و شوهر در برابر زن، تعهداتی دارد. فرمانده و سرباز، سبت به هم حقوق و وظایفی دارند. دو شریک با یکدیگر، کارفرما و کارگر، رئیس و مرئوس، معلم و شاگرد، همسایه با همسایه، مشاور و مشورت‌خواه، خویشاوندان و ارحام نسبت به هم، برادران و خواهران دینی نسبت به یکدیگر، مسلمان با مسلمان و... نمونه‌های دیگری از ارتباطهای اجتماعی، هر کدام نسبت به هم محدوده و مجموعه‌ای از تکالیف را دارند که در آیین اسلام، به انجام آنها توصیه شده است. این وظایف و تکالیف و حقوق، اگر: ۱- «شناخته شود، ۲- به آنها عمل شود، ۳- عمل هم دو سویه و «متقابل باشد، بسیاری از مشکلات، یا پیش نخواهد آمد، یا برطرف خواهد گشت. شبیه این در قوانین راهنمایی و رانندگی وجود دارد و رانندگان اگر آن آیین‌نامه‌ها را بدانند و به آنها عمل کنند و عمل هم به صورت متقابل و از سوی همه رانندگان باشد، نه یکجانبه و ناقص، طبیعی است که بسیاری از تصادفات و حوادث و ضایعات رانندگی پیش نخواهد آمد.

حقوق مسلمانی

جامع‌ترین متن حدیثی که به بیان این حقوق و وظایف متقابل پرداخته است، «رسالة الحقوق از امام زین العابدین (ع) است که در کتابهای روایی (از جمله در تحف العقول و مکارم الاخلاق و...) آمده است. حق برادر دینی، حق همسایه، حق خویشاوند، حق فرزند و اولاد و پدر و مادر، حق زن و شوهر، حق شاگرد و استاد، حق مولا و بنده، حق همنشین و دوست و شریک، حق والی و رعیت، حق مشیر و مستشیر از جمله حقوقی است که در آن حدیث ارزشمند بیان شده است. در جامعه اسلامی، مسلمان متعهد خود را نسبت به برادران دینی مسؤول احساس می‌کند و تکالیفی بر عهده او است. طبعاً هر مسلمانی باید این حق را بر گردن خویش احساس کند و آن گونه که یاد شد، مراعات و به کار بستن اینها طرفینی باید باشد، تا اثر خویش را بگذارد. این حقوق بسیار است، به برخی از آنها که در احادیث اسلامی آمده است، اشاره می‌شود: ۱- اینکه مسلمان آنچه را برای خود دوست دارد، برای برادر دینی خودش هم بپسندد و آنچه را که برای خود نمی‌پسندد، برای دیگران هم نپسندد و روا نشمارد. این اولین و مهمترین حقی است که هر مسلمان بر گردن ما دارد و روایات بسیاری در این زمینه نقل شده است، حقی بسیار مهم، اما بسیار آسان و اندک! امام صادق (ع) به معلی بن خنیس در حدیثی که به برشماری این حقوق پرداخته است، می‌فرماید: «ایسر حق منها ان تحب له ما تحب لنفسک و تکره له ما تکره لنفسک» (۱) آنچه برای خود دوست می‌داری، برای او هم دوست‌بداری و آنچه برای خویش ناخوشایند می‌دانی، برای او هم ناخوشایند بدانی!... البته گفتن این سخن آسان است، اما عمل به آن بسی دشوار! ۲- اینکه مسلمان، مسلمان دیگر را با دست و زبان نرنجاند. خدا را بر آن بنده بخشایش است. که خلق از وجودش در آسایش است. و این

از مهمترین اصول اخلاقی و معاشرتی اسلام و نشانه مسلمانی است. تا آنجا که رسول خدا(ص) فرموده است: «المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده (۲)». مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دست او در سلامت و آسایش باشند. ۳- اینکه مسلمان در برابر مسلمان، متواضع باشد و از تکبر بپرهیزد. ۴- حرف دیگران را در باره مؤمن و مسلمان نشنود و نپذیرد و به سخن چینیها گوش ندهد و در پی خطاها و عیوب نباشد و اگر هم نقطه ضعفی از کسی شنید یا فهمید، آن را فاش نسازد و آبرویش را نبرد. کسی که در پی عیوب مسلمین باشد از نظر مسلمانی و دینی گرفتار سقوط است و از ولایت خدا بیرون رفته، در ولایت شیطان قرار می‌گیرد. پیامبر اسلام(ص) فرمود: «یا معشر من اسلم بلسانه و لم یسلم بقلبه، لا تتبعوا عثرات المسلمین فانه من تتبع عثرات المسلمین تتبع الله عثرته و من تتبع الله عثرته یفضحه (۳)». ای گروه کسانی که به زبان مسلمان شده‌اید ولی دلها مسلمان نشده‌است! در پی عیبها و لغزشهای مسلمانان نباشید، چرا که هر کس در پی شمارش و یافتن عیبهای مسلمانان باشد، خدا هم پی جوی عیب او خواهد شد و هر که را که خدا در پی عیوبش افتد، رسوایش می‌سازد. ۵- پرهیز از قهر کردن و قطع رابطه، و اگر هم مفارقت و قطع ارتباط پیش آمد، آن را بیش از سه روز طول ندهد. و فضیلت از آن کسی است که زودتر آشتی کند و در صلح کردن پیشگام و پیش قدم گردد. هر اندازه که این جدایی بیشتر شود، شیطان خوشحال تر می‌گردد. در این زمینه هم احادیث بسیاری نقل شده است. ۶- بی‌اجازه و سرزده وارد بر خانه برادر مؤمن نشود و اگر می‌خواهد داخل خانه یا اتاق یا محل کار او بشود، قبلا اجازه بگیرد (در این زمینه، در فصل «حریم خانه و زندگی مفصلا بحث شده است»). ۷- برخورد با افراد، با چهره‌ای گشاده و خندان و کدورت زدا، و زدودن غم و اندوه از دل برادر ایمانی و ادخال سرور و شادمانی بر یک مسلمان، که این کار، نزد خداوند، پاداشی عظیم دارد. ۸- وفای به عهد و عمل کردن به وعده و پرهیز از خلف وعده، یکی دیگر از حقوقی است که در روایات آمده و مسلمان در برابر مسلمان باید خود را به آن موظف بداند. به تعبیر امام سجاد(ع): آن کس که وعده می‌دهد و عمل نمی‌کند، منافق است. و رسول خدا(ص) فرمود: «من کان یؤمن بالله و الیوم الاخر فلیف اذا وعد (۴)». هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، هر گاه که وعده می‌دهد، به آن وفا کند. ۹- انصاف در برخورد با مسلمانان، یعنی آن گونه که دوست دارد با خودش رفتار کنند و با او برخورد داشته باشند، خودش هم با دیگران همان گونه معاشرت کند. این فضیلت اخلاقی در احادیث، مایه عزت نزد خدا و نجات از آتش دوزخ در قیامت به شمار آمده است و درسختی از امام صادق(ع)، به عنوان یکی از سخت‌ترین تکالیفی که خدا بر بندگانش مقرر کرده، به حساب آمده و در کنار انصاف، مواسات و ذکر خداوند در همه حال بیان شده است. (۵). ۱۰- احترام به بزرگترها و محبت و رفق نسبت به کوچکترها. ۱۱- اصلاح میان افراد و آشتی دادن آنان، که این وصیت پیامبر اسلام در همه دورانها و توصیه حضرت علی(ع) در بستر شهادت و سفارش ائمه دیگر است و رسول خدا آن را به عنوان «افضل الصدقه دانسته است و حتی دروغ مصلحتی برای زدودن اختلاف و ایجاد آشتی بین دو مسلمان مجاز شمرده شده است. (۶). ۱۲- پوشاندن عیوب مسلمانان جهت حفظ آبروی آنان. به تعبیر رسول خدا(ص): هر کس عیب پوش مسلمانی باشد، خداوند هم عیب او را در دنیا و آخرت می‌پوشاند. ۱۳- پرهیز از حضور در جاهایی که بدگمانی دیگران را سبب می‌شود، موجب به گناه افتادن آنان می‌شود، پس در مقابل مؤمنان وظیفه داریم که از این گونه حضورهای شائبه‌دار و سوءظن‌آور و مساله‌ساز بپرهیزیم تا موجب به گناه افتادن دیگران نشویم. ۱۴- رفع نیاز مؤمنان و تلاش در راه «قضاء حاجت او و برطرف کردن مشکلاتش، یکی دیگر از «حقوق مسلمانی است و در روایات، ثوابی بیش از نماز و روزه و حج و طواف برای آن بر شمرده شده است. بهره‌گیری از مال و قدرت و آبرو و وجهه خویش، برای یاری یک مسلمان و برطرف کردن رنج و مشکل و گرفتاری او از عظیم‌ترین تکالیف ما در برابر برادران دینی است. تا توانی به جهان خدمت محتاجان کن به دمی یا درمی یا قلمی یا قدمی. ۱۵- حفظ عرض و آبروی یک مسلمان در غیاب او و اگر کسی به یک مسلمان تهمت زد، دفاع از او واجب است و اگر بتواند دفاع کند و تهمت را دفع کند ولی کوتاهی و سستی کند، به مقتضای

روایات، در گناه تهمت‌زنندگان شریک است. کسی نزد پیامبر اکرم(ص) از مسلمانی بدگویی کرد و به آبروی او متعرض شد. رسول خدا آن سخن را رد کرد و از او دفاع نمود، سپس فرمود: هر کس از آبرو و حیثیت برادر دینی‌اش دفاع کند، این دفاع در قیامت حجابی از آتش می‌شود و او را حفظ می‌کند: «من رد عن عرض اخیه کان له حجاباً من النار». (۷). ۱۶- سلام و مصافحه و معانقه. در روایات بی‌شماری است که مسلمان وقتی به مسلمان دیگر می‌رسد، سلام دهد، دست بدهد و مصافحه و معانقه کند، اگر او عطسه کرد، در پاسخ عطسه‌اش دعا کند و از خداوند برای او حمت بطلبد. ۱۷- عیادت، دیدار، تشییع جنازه، زیارت قبور، تسلیت و تعزیت به خانواده، دعا پس از فوت و... اینها از جمله حقوقی است که بر عهده مسلمان است. اگر برادر دینی‌اش بیمار شد، به عیادت او برود. اگر از سفر آمد یا از حج برگشت، او را زیارت کند، یا کلاً مساله دید و بازدید و رفت و آمد با برادر دینی. و اگر از دنیا رفت، در تشییع جنازه‌اش شرکت کند و برای تسلیت گویی به بستگان و فرزندان او، به خانه‌اش سرکشی کند، سر قبر او حاضر شود، دعا و فاتحه بخواند، پس از فوت، کارهای صالح و شایسته به نیت و نیابت از برادر دینی انجام دهد و ثوابش راهدیه به روح او کند. حقوقی که یاد شد، نه همه حقوق، بلکه برخی از حقوق مسلمانی است که برای هر کدام احادیث فراوانی در منابع ما نقل شده است که جهت پرهیز از طولانی شدن بحث، به اشاره‌ای بسنده کردیم. اما مناسب است که چند حدیث نسبتاً جامع هم در همین مقوله‌ها عرضه کنیم، تا با حقوق متقابل دینی آشنا گردیم. امام باقر(ع) فرمود: از جمله حقوق مؤمن بر برادر دینی‌اش این است که: گرسنگی او را برطرف سازد، راز و عیب او را پوشاند، رنج و اندوهش را برطرف سازد، قرض و بدهی او را بپردازد و هر گاه از دنیارفت، جایگزین او در رسیدگی به وضع خانواده و فرزندان باشد. (۸). پیامبر اکرم(ص) فرمود: مؤمن هفت حق بر گردن مؤمن دارد که از سوی خدا واجب شده است. ۱- در پیش رو، احترامش کند. ۲- در دل، محبت او را داشته باشد. ۳- در مال خود، موااسات نسبت به او داشته باشد. ۴- غیبت او را حرام شمارد. ۵- هنگام بیماری به عیادتش رود. ۶- پس از مرگ، در تشییع جنازه او شرکت کند. ۷- پس از فوت او، در باره‌اش جز خیر و نیکی نگوید. (۹). معلی بن خنیس گوید: از امام صادق(ع) پرسیدم: حق مؤمن بر مؤمن چیست؟ حضرت فرمود: می‌ترسم که بدانی و عمل نکنی و آنها را تباه سازی. گفتم: لا حول و لا قوة الا بالله (یعنی ان شاء الله به یاری خدا عمل خواهم کرد). فرمود: «مؤمن بر گردن مؤمن هفت حق دارد که همه واجب است و اگر هر کدام را ضایع و تباه کند از لایت خدا بیرون رفته و طاعت الهی را نافرمانی کرده است: «اول: اینکه آنچه برای خود دوست می‌داری برای او هم دوست‌بداری و آنچه بر خود نمی‌پسندی برای او هم نپسندی». «دوم: اینکه با جان و مال و زبان و دست و پایت او را یاری کنی». «سوم: آنکه در پی جلب رضای او باشی و او را به خشم نیاوری و دستورش را اطاعت کنی». «چهارم: آنکه برای او «چشم و راهنما» و «آینه باشی (ان تکون عینه و دلیل و مرآته)». «پنجم: آنکه چنین نشود که تو سیر باشی و او گرسنه، تو سیراب باشی و او تشنه، تو پوشیده باشی و او عریان! «ششم: آنکه اگر خادم یا همسری داری که کارهای تو را انجام می‌دهد و او بی‌همسر است، خدمتگزار خودت را بفرستی که لباسهایش را بشوید. برایش غذا بپزد و برایش جا بیندازد. «هفتم: آنکه قسم خوردن او را بپذیری، دعوتش را قبول کنی، در بیماری‌اش به عیادتش بروی، در مرگش برای تشییع جنازه حاضر شوی و اگر حاجت و نیازی دارد، در رفع آن نیاز بکوشی و نگذاری که او از تو درخواست کند (یعنی پیش از آنکه او درخواست کند، خودت به رفع مشکلش اقدام کنی). هر گاه چنین کردی (و به این وظایف عمل نمودی) ولایت تو به ولایت خدا متصل می‌گردد.» (۱۰). مراعات این وظایف متقابل، جامعه‌ای آرمانی، باصفا و صمیمیت، همبسته و منسجم، عاطفی و نیرومند پدید می‌آورد که از حرارت ایمان و شوق برخوردار است و آحاد و افراد، در سایه این مودت و صداقت و مراعات، به قدرتی استوار و مجموعه‌ای مستحکم و خلل‌ناپذیر تبدیل می‌شوند و جامعه اسلامی به عزت و اقتدار می‌رسد. پایان این بحث را با حدیثی از امام صادق(ع) قرار می‌دهیم که درباره ادای حق مؤمنان فرمود: «ما عبد الله بشيء افضل من اداء حق المؤمن (۱۱). خداوند، به چیزی برتر از «ادای حق مؤمن، عبادت نشده است».

پی‌نوشتها

- (۱) محجۀ البیضاء، ج ۳، ص ۳۵۴ (۲). همان، ص ۳۵۸ (۳). اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۵ (۴). همان، ص ۳۶۴ (۵). همان، ص ۱۴۵.
 (۶) محجۀ البیضاء، ج ۳، ص ۳۷۳ (۷). همان، ص ۳۹۳ (۸). میزان الحکمه، ج ۲، ص ۴۸۲ (۹). بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۲۲۲ (۱۰).
 اختصاص، شیخ مفید، ص ۲۸ (۱۱). بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۲۴۳.

سلام و مصافحه

سلام و مصافحه

پیوندهای اجتماعی، نیازمند «تحکیم استوارسازی این رشته‌ها با کلی‌گویی به دست نمی‌آید. باید نمونه‌های عملی و مصداق‌های خاص و روشن ارائه شود، تا مرزهای دوستی و پیوندهای عاطفی استوارتر گردد و پایدار بماند. «سلام و دست دادن یکی از این امور است. سلام، چراغ سبز آشنایی است. وقتی دو نفر به هم می‌رسند، نگاهها که به هم می‌افتد، چهره‌ها که رو در رو قرار می‌گیرد، نخستین علامت صداقت و مودت و برادری، «سلام دادن است و در پی آن، دست دادن و «مصافحه. دو نفر را تصور کنید که به یکدیگر می‌رسند، آشنا و دوست هم هستند. در این برخورد، بهتر است نخستین کلامشان چه باشد؟ آیا مناسب‌تر از «سلام چیزی سراغ دارید؟

مفهوم سلام

سلام، اطمینان دادن به طرف مقابل است که: هم سلامتی و تندرستی تو را خواستارم، هم از جانب من آسوده باش و مطمئن، که گزندی به تو نخواهد رسید. من خیرخواه تو هستم، نه بدخواه و کینه‌ورز و دشمن. نیز نوعی درود و تحیت اسلامی است که دو مسلمان به هم می‌گویند. این معنای شعار اسلامی سلام است. دست دادن و دست هم را صادقانه به گرمی فشردن، نشان دیگری از محبت و صمیمیت و خیرخواهی است. دلها را به هم نزدیکتر و محبتها را بیشتر می‌سازد. تماس دو دست، قلبها را نیز به هم نزدیکتر می‌کند، اگر منافقانه و دروغ و فریب نباشد! «دست در دست، چو پیوند دو قلب. گرمتر می‌گردد، دل آزرده دوست، نرمتر می‌گردد...» باری... سلام، نام خداست و تحیت الهی. سفارش پیامبر است و امامان. تا آنجا که فرموده‌اند: اگر کسی پیش از سلام، شروع به سخن کرد، جواب ندهید: «من بدء بالكلام قبل السلام فلا تجیبوه.» (۱). در حدیث دیگری امام صادق (ع) از قول خداوند نقل می‌کند که: بخیل، کسی است که از سلام دادن به دیگری بخل ورزد: «البخیل من بخل بالسلام.» (۲). راستی... سلام دادن به دیگری نه تنها چیزی از قدر و جایگاه انسان نمی‌کاهد و هیچ‌گونه ضرر و زیان مادی، پولی، آبرویی و... ندارد، بلکه محبت آور و صفابخش است و خداپسند و سیره‌رسول خدا (ص) و روش و منش اولیاء الهی است. به علاوه، نشانه‌ای از تواضع و فروتنی و نداشتن کبر است. انسانهای متواضع، نه تنها زیان نمی‌بینند، بلکه عزت و محبوبیت هم پیدا می‌کنند. امام صادق (ع) فرمود: «من التواضع ان تسلیم علی من لقیته (۳). از نشانه‌های فروتنی این است که به هر کس برخوردی، سلام دهی. پیامبر اکرم (ص) نیز فرمود: «اذا تلاقیتهم، فتلاقوا بالتسلیم و التصافح (۴). هر گاه یکدیگر را دیدار کردید، با «سلام و دست دادن با هم دیدار کنید.

ادب و آداب سلام

سیره رفتاری پیامبر خدا آن بود که به هر که می‌رسید - حتی کودکان - ابتدا به او سلام می‌کرد، بخصوص در مورد سلام کردن به

کودکان می‌فرمود: پنج صفت است که تا زنده‌ام، آنها را رها نخواهم کرد، یکی هم سلام دادن به کودکان است، تا پس از من «سنت گردد». (۵). این خصلت خجسته، از اخلاق حسنه و روحیه پاک و تواضع اوسرچشمه می‌گرفت. اینها درست تولی ادب اقتضا می‌کند که کوچکترها به بزرگترها سلام کنند. در حدیث آمده است که پیامبر اکرم (ص) فرمود: کوچک به بزرگ سلام کند، یک نفر به دو نفر، و جمعیت کم به جمعیت فراوان، و سواره بر پیاده، و رهگذر، بر کسی که ایستاده است. و ایستاده بر کسی که نشسته است. (۶). و البته که اگر جز این باشد، نشان تواضع نخواهد بود! سلام را باید آشکارا، بلند و با صدای رسا ادا کرد. احادیث فراوانی با عنوان «الجهر بالسلام» و «افشاء سلام آمده که سفارش اکید دارد که سلامها، رسا و بلند باشد، نه زیر لب و آهسته و نامفهوم و ناقص. جواب سلام نیز باید همین گونه باشد، یعنی بلند و واضح، تا طرف بشنود. اگر در برخورد با دیگران یا ورود به جلسه و جمعی، یا رسیدن به‌خانه و محل کار، سلام بگویید، ولی آهسته، شاید سلامتان را نشنوند. با اینکه شما سلام داده‌اید، ولی به دلیل سر و صدا یا جمع نبودن حواس یا هر عامل دیگر، سلامتان را نشنوند، شما را بی‌ادب و بی‌اعتنا خواهند شمرد و متکبر خواهند پنداشت. یا اگر سلام دیگری را جواب دهید اما آهسته و زیر لب، به گونه‌ای که نفهمد و نشنود، شاید پیش خود فکر کند مساله‌ای، خصومتی و... پیش آمده، یا شما سرسنگین و متکبر شده‌اید که حتی جواب سلامش را هم نمی‌دهید یا با دشواری و بی‌علاقگی جواب می‌دهید. راه جلوگیری از این سوء تفاهمها و بدگمانیها، رعایت همان دستور دینی در معاشرتها است، یعنی آشکارا سلام کردن. امام صادق (ع) می‌فرماید: «هرگاه یکی از شما سلام می‌دهد، سلامش را آشکارا بگوید. نگوید که «سلام دادم، ولی جوابم ندادند»، شاید سلام داده ولی آنان نشنیده باشند! و هرگاه یکی از شما جواب سلام می‌دهد، جواب را آشکارا و بلند بگوید، تا آن مسلمان دیگر نگوید که «سلام کردم ولی جوابم را ندادند!» (۷). اگر سلام مستحب است، جوابش واجب است. البته بیشترین ثواب نیز از آن کسی است که شروع به سلام کند. آن که سلام می‌دهد، پاسخش را باید گرمتر و بیشتر داد، چرا که سلام نوعی تحیت و هدیه از سوی یک مؤمن است و هدیه را باید پاسخی بهتر ارائه داد، تا نشان قدرشناسی باشد. و این تعلیم قرآن کریم است که تحیت دیگران را به گونه‌ای بهتر پاسخ دهید: «... فحیوا باحسن منها» (۸)، یا مثل همان را بازگردانید.

دست دادن

گفتیم که «مصافحه هم»، «دوستی آور»، «کدورت زدا» و «محبت آفرین است». ما علاقه خود و صمیمیت را با دست دادن ابراز می‌کنیم. برعکس، اگر با کسی کدورت و دشمنی داشته باشیم، از دست دادن با او پرهیز می‌کنیم. به همین خاطر، این دستور مقدس و پربرکت اسلامی، در تحکیم رابطه‌های دوستی و اخوت، ثمربخش است. امام باقر (ع) فرمود: هر دو نفر مؤمنی که با هم دست بدهند، دست خدا میان دست آنان است و دست محبت الهی بیشتر با کسی است که طرف مقابل را بیشتر دوست بدارد. (۹). و نیز امام صادق (ع) فرمود: هنگامی که دو برادر دینی به هم می‌رسند و با هم دست می‌دهند، خداوند با نظر رحمت به آنان می‌نگردد و گناهانشان، آن سان که برگ درختان می‌ریزد، فرو می‌ریزد، تا آنکه آن دو از هم جدا شوند. (۱۰).

شیوه مصافحه

دست دادن نیز، همچون سلام، ادب و آدابی دارد. یکی از آنها پیوستگی و تکرار است. در یک سفر و همراهی و دیدار، حتی چند بار دست دادن نیز مطلوب است. ابو عبیده نقل می‌کند: همراه امام باقر (ع) بودم. اول من سوار می‌شدم، سپس آن حضرت. چون بر مرکب خویش استوار می‌شدیم، سلام می‌داد و احوالپرسی می‌کرد، چنان که گویی قبلا یکدیگر رانیده‌ایم. آنگاه مصافحه می‌کرد. هرگاه هم از مرکب فرود می‌آمدیم و روی زمین قرار می‌گرفتیم، باز هم به همان صورت، سلام می‌کرد و دست

می‌داد و احوالپرسی می‌کرد و می‌فرمود: «با دست دادن دو مؤمن، گناهانشان همچون برگ درختان فرو می‌ریزد و نظر لطف الهی با آنان است، تا از هم جدا شوند.» (۱۱). از آداب دیگر مصافحه، فشردن دست، از روی محبت و علاقه‌است، اما نه در حدی که سبب رنجش و درد گردد. (۱۲). جابر بن عبدالله می‌گوید: در دیدار با رسول خدا(ص) بر آن حضرت سلام کردم. آن حضرت دست مرا فشار داد و فرمود: دست فشردن، همچون بوسیدن برادر دینی است. (۱۳). همچنین هنگام مصافحه، طول دادن و دست را زود عقب نکشیدن از آداب دیگر این سنت اسلامی است. در مصافحه، پاداش کسی بیشتر است که دستش را بیشتر نگه دارد. (۱۴). پیامبر اسلام(ص) نیز این سنت نیکو را داشت که چون با کسی دست می‌داد، آن قدر دست خود را نگه می‌داشت، تا طرف مقابل دست خود را سست کند و عقب بکشد. (۱۵). باری... محبت قلبی را باید آشکار ساخت. علاقه، گنجی نهفته در درون است که باید آن را استخراج و آشکار کرد، تا از برکاتش بهره برد. روشترین خیر و برکنش، تقویت دوستیها و تحکیم آشناییها و رابطه‌ها است. به دستور اسلام، هرگاه مؤمنی راملاقات می‌کنید، مصافحه کنید، خوشرویی و چهره گشاده و بشاش و خندان به هم نشان دهید. (۱۶). از آثار دیگر مصافحه، «کینه‌زدایی است. پیامبر خدا(ص) فرمود: «تصافحوا، فان التصافح یذهب السخیمه» (۱۷) و «تصافحوا فانه یذهب بالغل» (۱۸) مصافحه کنید و دست دهید، چرا که آن، کینه و کدورت را می‌زداید.

دست دادن با زنان

بر اساس «مکتبی بودن مرز دوستیها و رابطه‌ها و معاشرتها، دست‌دادن با نامحرم، حرام است و صرف دوستی و رفاقت و آشنایی و همکاری بودن یا ملاحظات سیاسی و دیپلماسی در سفرهای خارجی و دیدارهای رسمی، دلیل نمی‌شود که کسی با نامحرم و اجنبی، مصافحه کند. روشنفکر مآبی در این مساله جایی ندارد. رسول خدا فرمود: با زنان دست نمی‌دهم (۱۹) (البته زنان نامحرم). و در حدیث نبوی دیگری آمده است: «اگر زنی بخواهد با مرد نامحرم دست بدهد (که نباید دست دهد) و ناچار باشد، یا بخواهد با او بیعت کند، از پشت لباس (و با وجود حایل و پوشش دست، دستکش) مانعی ندارد.» (۲۰). البته معیار عمل، فتوای مجتهدی است که از او تقلید می‌کنید و هر مسلمان متعهد، باید برای عمل خود ملاک و حجت شرعی داشته باشد.

پی‌نوشتها

(۱) سفینه‌البحار، محدث قمی، ج ۱، ص ۶۴۵. (۲) میزان‌الحکمه، ری‌شهری، ج ۴، ص ۵۳۵. (۳) خصال صدوق، ص ۱۱. (۴) سفینه‌البحار، ج ۱، ص ۴۶۵. (۵) بحارالانوار (بیروت)، ج ۷۳، ص ۱۰. (۶) میزان‌الحکمه، ج ۴، ص ۵۳۸. (۷) اصول کافی (عربی) کلینی، ج ۲، ص ۶۴۵. (۸) نساء، آیه ۸۶. (۹) اصول کافی، ج ۲، ص ۱۷۹. (۱۰) همان، ص ۱۸۳. (۱۱) همان، ص ۱۷۹. (۱۲) بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۶. (۱۳) همان، ص ۲۳. (۱۴) همان، ص ۲۸. (۱۵) همان، ص ۳۰. (۱۶) میزان‌الحکمه، ج ۵، ص ۳۵۵. (۱۷) بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۸. (۱۸) میزان‌الحکمه، ج ۵، ص ۳۵۴. (۱۹) کنز العمال، حدیث ۴۷۵. (۲۰) همان، حدیث ۲۵۳۴۶.

خوشرویی و خوشخویی

مقدمه

شاید گیراتر از «حسن خلق، واژه‌ای نباشد که ترسیم‌کننده روحی زلال و طبعی بلند و رفتاری جاذبه‌دار باشد. چیزی که عنوان برجسته‌رفتار یک مسلمان است و معیار کمال ایمان یک مؤمن، آنگونه که رسول خدا(ص) نیز، به این فضیلت متعالی آراسته بود. بخشی از اخلاق نیکو، در «خوشرویی متجلی است، بخشی در «خوشخویی و بخشی هم در «خوشگویی. و چه خوش است که به

این سه «خوش مبارک و مقدس، پردازیم و از آنها کلیدی برای گشودن قلعه دلها و عاملی برای تحکیم رابطه‌ها بسازیم.

خوشرویی

در مواجهه دو نفر با یکدیگر، پیش از هر سخن و عمل، دوصورت با هم روبه‌رو می‌شود. مواجهه دو انسان با هم و کیفیت این رویارویی چهره‌ها، نقش عمده در نحوه گفتار و رفتار دارد و رمزگشایش قفل دلهاست. «خوشرویی، هم در نگاه مطرح است، هم در لبخند. هم در گفتار آشکار می‌شود، هم در رفتار. چه بسا رابطه‌ها و دوستی‌هایی که با «ترشرویی و «اخم کردن و «عبوس شدن به هم خورده است. از سوی دیگر مبدا بسیاری از آشنایی‌ها هم یک «تبسم بوده است. وقتی با چهره شکفته و باز با کسی روبه‌رو می‌شوید، در واقع کلید محبت و دوستی را به دست او داده‌اید. برعکس، چهره اخمو و ابروهای گره‌خورده و صورت درهم و بسته، دریچه ارتباط و صمیمیت را می‌بندد. اگر این خوشرویی و خنده‌رویی با نیت پاک و الهی انجام گیرد، علاوه بر تاثیر محبت‌آفرین، «حسنه و «عبادت به حساب می‌آید. از امام باقر(ع) سخن بیاوریم که فرمود: «تبسم الرجل فی وجهه اخیه حسنه (۱)». لبخند انسان به چهره برادر دینی‌اش «حسنه است! تبسم، مبدا بسیاری از آشنایی‌ها و زداینده بسیاری از غمها و کدورت‌هاست. شگفت از کسانی است که از این کار بی‌زحمت و رنج و خرج، که برکات فراوان دارد، طفره می‌روند و به سختی حاضرند «گلخنده مسرت را بر لبان خود و چهره دیگران بیافرینند. برخورد با چهره باز با دیگران، آنان را آماده‌تر می‌سازد تا دل به دوستی با شما بسپارند. خنده‌رویی و بشاش بودن، دیگران را دل‌وجرات می‌بخشد، تا بی‌هیچ هراس و نگرانی، با شما باب آشنایی را بازکنند و سفره دلشان را پیشتان بگشایند. اگر با خوشرویی، بتوانید بار سنگین غم دوستان را سبک کنید، کارتان عبادت است و اگر با یک تبسم، بتوانید خاطری را شاد سازید، به‌خدا نزدیک‌تر شده‌اید. به قول حافظ: دایم گل این بستان، شاداب نمی‌ماند. دریاب ضعیفان را، در وقت توانایی.

غم‌زدایی

وقتی یک چهره گشاده و لبخند صمیمی، غمی را از دل می‌زداید، چرا باید از این «احسان، دریغ کرد؟ بعضیها حضوری غم‌آفرین دارند، برخی هم محضری غم‌زدا. گروه اخیر، آیت لطف الهی‌اند که قدرشان ناشناخته است. سعدی می‌گوید: گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم چه بگویم؟ که غم از دل برود چون تو بیایی. انسانها نیازمند محبت‌اند. این تشنگی، جز با ملاحظت و خوشرویی برطرف نمی‌شود. اگر اولین برخورد ما با کسی، به گونه‌ای باشد که غم او را به شادی و نگرانی‌اش را به اطمینان مبدل سازد، دریچه‌ای به دنیای صفا و سرور به رویش گشوده‌ایم. این نیز نزد خداوند، حسنه و عبادت است. باز هم حدیثی از حضرت صادق(ع): «من اخذ من وجهه اخیه المؤمن قذاة کتب الله له عشر حسنات (۲)». کسی که از چهره برادر دینی‌اش، رنج و اندوهی را بزدايد، خداوند به پاداش آن، ده «حسنه در نامه اعمالش می‌نویسد. مگر این کار نیک، چه اندازه زحمت دارد؟ البته این رفتار، نوعی هنرمندی در معاشرت است، قلبی مهربان می‌خواهد و عاطفه‌ای سرشار و خصلتی نودوستانه. شاد کردن دیگران، چهره دیگری از همین «غم‌زدایی است. گاهی با توجهی، نگاهی، محبتی، کلامی، هدیه‌ای و... می‌توان انسانی را مسرور ساخت و در نتیجه خدا را از خود راضی ساخت. در این زمینه، باز هم سخنی از پیشوای صادق شیعه بیاوریم که فرمود: «ایما مسلم لقی مسلما فسرره سره الله عز و جل (۳)». هر مسلمانی که با مسلمانی دیدار کند و در برخورد، او را شادمان سازد، خدای متعال نیز او را خوشحال و مسرور خواهد ساخت. وقتی می‌توان با کلماتی و چهره و برخوردی خوش و دلپذیر، خاطری را خرسند ساخت، چرا باید با گفتن کلماتی ناخوشایند و اندوه‌آفرین، غم بر چهره دیگری نشانند و او را به یاد روزهای تلخ انداخت و او را مایوس و دل‌سرد ساخت؟ هنرمند کسی است که بتواند غبار غم از خاطرها بزدايد. باز به قول حضرت لسان‌الغیب: سمن‌بویان

، غبار غم چو بنشینند ، بنشانند . پری رویان قرار از دل چو بستیزند ، بستانند .

خوش گوئی

از شاخه‌های دیگر «حسن خلق» ، که رابطه‌ها را استوارتر و پیوندها را صمیمی‌تر می‌سازد ، گفتار دلپذیر و شادی‌بخش است . متانت در سخن و ادب در گفتار و زیبایی در کلام ، خصلت پاک‌دلان بی‌کینه است و خلق و خوی اولیاء دین . ارزش انسان و جوهره وجودی‌اش را زبان و بیان روشن می‌سازد : یکی تحقیر می‌کند ، یکی تشویق . یکی عیبجویی می‌کند ، دیگری تحسین و تقدیر . یکی ملامت می‌کند ، دیگری پر و بال می‌دهد و امید می‌آفریند . کدام یک خوبتر است ؟ شما خودتان چگونه بیان و زبانی دارید ؟ تلخ یا شیرین ؟ گزنده یا مرهم‌گذارنده ؟ آیا با دیگران همان‌گونه صحبت می‌کنید که دوست دارید دیگران با شما آنچنان حرف بزنند و خطاب کنند ؟ پذیرایی از دیگران ، همیشه با غذا و میوه و شیرینی نیست . گاهی پذیرایی ، با یک کلام خوب و سخن شایسته است . این اکرام ، بالاتر از تغذیه و اطعام است ، چرا که گفتار شایسته و زیبا ، غذای روح است . گفتن یک «آفرین ، احسنت ، بارک‌الله مگر چقدر هزینه و خرج دارد ؟ کسانی هستند که جان می‌دهند ، ولی حاضر نیستند یک کلام تشویق‌آمیز و محبت‌بار بر زبان جاری کنند . بشنویم از رسول‌خدا(ص) که اسوه اخلاق حسنه و الگوی ادب در گفتار و رفتار است که فرموده است : «من اکرم اخاه المؤمن بکلمه یلطفه بها و فرج عنه کربته لم یزل فی ظل الله الممدود علیه الرحمه ما کان فی ذلک (۴) . هر کس برادر باایمانش را با گفتن کلامی ملاحظت‌آمیز و غم‌زدا ، مورد تکریم قرار دهد ، تا وقتی او شادمان است ، گوینده آن سخن همواره در سایه رحمت گسترده الهی به سر می‌برد . کلام تشویقی و آفرین و مرجبا گفتن بر عمل شایسته دیگری نیز ، از این‌گونه صالحات است . باز هم از کلام امام صادق(ع) بشنویم : «من قال لآخیه المؤمن «مرحبا» کتب الله له مرحبا الی یوم القیامه» (۵) . هر کس به برادر مؤمن خود «مرحبا» بگوید ، خدای متعال تا روز قیامت برای او مرحبا و آفرین می‌نویسد . غیر از پاداش الهی ، تاثیرات اجتماعی «خوش‌گویی در نرم ساختن دلها و جلب عاطفه‌ها و استوار ساختن رابطه‌ها مشهود است . آنکه خوش سخن باشد ، از دیگران نیز کلام نیکو می‌شنود . «این جهان کوه است و فعل ما ندا» و البته که حرف و سخن ما هم در کوهستان زندگیا انعکاس دارد و خوبی آن به خود ما منعکس می‌شود . کسی که گفتار مؤدبانه داشته باشد ، دیگران نیز با او مؤدبانه سخن خواهند گفت . وگرنه ... «کلوخ انداز را پاداش ، سنگ است . از کلام مولاعلی(ع) است که : «اجملوا فی الخطاب تسمعوا جمیل الجواب» (۶) . زیبا خطاب کنید ، تا جواب زیبا بشنوید ! ... کیفیت برخورد ما با انسانهای دیگر ، همان نتیجه را به ما می‌گرداند . ادب ، ادب می‌آورد و توهین و فحش ، بدزبانی و اهانت متقابل را در پی دارد .

خوشخویی

از رموز موفقیت حضرت رسول(ص) در دعوت و رسالت خویش ، اخلاق نیکو و برخورد شایسته و جذاب با مردم بود . «حسن خلق آن حضرت ، امتیاز بارز آن مظهر رفت و رحمت بود . با همین اکسیر اعظم دلها را جذب می‌کرد ، دشمنان را دوست می‌ساخت ، کینه‌ها را به مهربانی مبدل می‌کرد ، الفت می‌آفرید و پیوند می‌داد ، دلها را با دلها ، دستها را با دستها ! و به همین سبب مدال «انک لعلی خلق عظیم (۷) از خدای عظیم دریافت کرد . کلام نرم ، رفتار شایسته ، گفتار مؤدبانه و جاذبه‌دار ، تحمل فراوان و حلم و بردباری و چهره گشاده و بشاش ، از مظاهر و جلوه‌های «حسن خلق است . به تعبیر دیگر ، وقتی محبت خود را به دیگران ببخشید ، در حوادث ، صبور و شکیبنا باشید ، خشم خود را فرو خورده ، خویشان داری کنید ، بدی را با خوبی پاسخ دهید و از خشونت و عصبانیت و بدزبانی و تحقیر و توهین و تکبر به دور باشید ، دارای حسن خلق هستید . اگر خداوند به صاحبان حسن خلق ، پاداش جهاد و شهادت می‌دهد ، بیجا و گزاف نیست ، چرا که این هم نوعی مجاهده دارد . پیامبر اکرم(ص) برای تثبیت و گسترش همین

کمالات اخلاقی و «خوشخویی برانگیخته شد. از کلمات نورانی او است: «ان الرجل یدرک بحسن خلقه درجه الصائم القائم (۸)». گاهی انسان در سایه خوشخویی، به مقام و رتبه روزه‌داران شب‌زنده‌دار می‌رسد! انسی که مؤمنان با یکدیگر می‌گیرند، بسیار قیمتی و باارزش است و این در سایه خوش اخلاقی پدید می‌آید که حلقه وصل انسانها به هم است. در جوامع غربی، برخوردها اگر شاد و همراه با لبخند است، آن خوشرویی‌ها حرکات سطحی و ظاهری است و ریشه در عمق دل‌هانداری دارد. «اخلاق آمریکایی و اروپایی، تصنعی است. اما حسن خلق و خوش برخوردی در جوامع ایمانی و اسلامی، ریشه در متن عقیده دارد و انسانها با هم یکدل و صمیمی‌اند، و دلسوز و رؤوف و بامحبت! پیامبر اکرم (ص) رابطه مؤمن با مؤمن و برخوردشان را با هم، همچون رسیدن یک تشنه به آب سرد و گوارا می‌داند که با آن سیرابی می‌شود: «ان المؤمن لیسکن الی المؤمن کما یسکن قلب الظمان الی الماء البارد.» (۹). در کجای اخلاق غربی، این حالت یافت می‌شود؟ در معاشرت مسلمانان با هم، باید «همدلی، بیش از وحدت‌فیزیکی و «پیوند سطحی حاکم باشد، تا به انس و الفت‌های پایدار و رابطه‌های درونی بیانجامد. با سلام و مصافحه و حسن خلق و چهره باز و لبخند محبت‌زا و غم‌زدا و برخورد نیک، این مهم تامین می‌شود. میزان اسلامی بودن اخلاق هر مسلمان را باید در نحوه معاشرتش با دیگران جستجو کرد. خوش خلقی، دین و مرام مسلمانی است. به فرموده حضرت رسول (ص): «ایمان کسی کاملتر است که اخلاقش بهتر باشد، کسی به پیامبر شبیه‌تر و به او نزدیکتر است که خوش خلق‌تر باشد» (۱۰) و به تعبیر امام صادق (ع): «پس از عمل به واجبات الهی، محبوبترین کارها نزد خداوند، آن است که انسان اخلاقی سازگار با مردم داشته و اهل «مدارا» باشد.» (۱۱). باری... گفتار و رفتار ما «آئینه شخصیت ماست، بکشیم هر چه روشنتر و شفاف‌تر باشد.

پی‌نوشتها

(۱) اصول کافی (عربی)، ج ۲، ص ۱۸۸. همان، ص ۲۰۶. همان، ص ۱۹۲. همان، ص ۲۰۶. همان، ص ۶. غررالحکم، چاپ دانشگاه، ج ۱، ص ۱۳۹. سوره قلم، آیه ۴. میزان‌الحکمه، ج ۳، ص ۱۴۰. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۲۸۰. میزان‌الحکمه، ج ۳، ص ۱۴۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۰.

مردمداری

مردمداری

یکی از ضرورت‌های اخلاق مسلمانی و معاشرت مکتبی، «مردمداری است، یعنی با مردم بودن، برای مردم بودن، در خدمت‌دیگران بودن، شریک درد و رنج و راحت و غم دیگران بودن. همراهی و همدردی و همگامی و همخونی با دیگران و هر نام دیگری که بتوانی بر آن بگذاری، لیکن واقعیت، همه یکی است، یعنی خود را خدمتگزار و غمخوار دیگران دیدن و دانستن. این، رمز و راز حیات اجتماعی یک مسلمان است و برای او «پایگاه مردمی و برخورداری از رافت و رحمت و مودت و حمایت مردم رافراهم می‌آورد. ماهی به آب زنده است و یک مسلمان اجتماعی، به حسن سلوک با دیگران. باید دید چه چیزهایی و چگونه رفتارهایی و چه روحیاتی این زمینه و موقعیت و پایگاه را برای انسان پدید می‌آورد؟ وقتی هدف یک مسلمان، خدمت بیشتر به هموعان است، باید راه و رسم آن را هم آموخت. مردم‌داری، یکی از این رمزها است.

نمودهای مردم‌داری

بدون شناخت نموده‌ها و شاخصهای مردم‌داری و این خصلت‌نیکو، نمی‌توان به رمز آن دست‌یافت. چه روحیه‌ها و خصلتهایی سبب جذب دیگران می‌شود؟ جذبی که راهگشای توفیق بیشتر برای خدمت و همدلی باشد. برخی از این نموده‌ها از این قرار است:

۱- خوش اخلاقی

«حسن خلق، کمندی است که دیگران را در دام محبت اسیر می‌کند. کیست که از برخورد شایسته خوشش نیاید و جذب چنین انسانی نشود؟ از امام صادق(ع) پرسیدند: حد و مرز اخلاق نیک، چیست؟ فرمود: آن است که: اخلاقت را نرم کنی، کلامت را پاکیزه سازی، و با چهره‌ای باز و گشاده با برادران دینی‌ات روبه‌رو شوی. (۱). گشاده‌رویی، از بارزترین صفات رسول خدا(ص) بود که سهمی عمده در جذب مردم به اسلام و شیفتگی آنان به شخص پیامبر اسلام داشت. خداوند در باره این خصلت مردمی رسول اکرم(ص) می‌فرماید: «فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك (۲)». به خاطر رحمت الهی بود که برای مردم نرم شدی و اگر تندخو و خشن و سخت‌دل بودی، از دور تو پراکنده می‌شدند. در ادامه آیه می‌فرماید: پس، از آنان در گذر، برایشان استغفار کن، و در کار با آنان مشورت نما. گویا که «عفو»، «استغفار» و «مشورت»، نمونه‌های دیگری از حسن خلق و رفتار مردم‌دارانه و جاذب است، چرا که نوعی اعتماد به مردم و به حساب آوردن آنان است و چنین برخوردی، عامل جاذبه شخص می‌گردد.

۲- عفو و گذشت

کینه‌توزی و لجباجت، ویژه روحهای حقیر و همتهای پایین است. برعکس، آنان که نظر بلند و روح بزرگ دارند، پوزشها را می‌پذیرند، از خطاهای دیگران چشم می‌پوشند و از حق شخصی خویش درمی‌گذرند. بلندنظری انسان، عامل محبت دلهای دیگران است. برای خود انسان نیز نوعی لذت روحی دارد و گفته‌اند: «در عفو، لذتی است که در انتقام نیست». عفو و گذشت و چشم‌پوشی و نادیده گرفتن لغزشهای دیگران، دانه‌های جلب محبت است و دیگران را خوشبین، وفادار و بامحبت‌نگاه می‌دارد. امام سجاد(ع) در دعای بلند «مکارم الاخلاق»، از خداوند این گونه می‌طلبد: «خداوندا!... مرا ثابت‌قدم و استوار بدار، تا با ناخالصان و دغله‌ها، خیرخواهانه برخورد کنم، و هر کس از من دوری گزید، من به او نیکی کنم، و به کسی که مرا محروم کرده، بذل و عطا کنم، و با آن که با من قطع رابطه کرده، بیوندم، و کسی را که غیبت مرا کرده است، به خوبی یاد کنم، توفیق‌ده که نیکی را سپاسگزار باشم، و... از بدی، چشم‌پوشم و درگذرم». (۳). اینها گوه‌رهای تابناکی در شیوه‌های معاشرت است. گفتن اینها در زبان، آسان است، اما عمل، بسیار سنگین است و جز از همتهای والا و روحیه‌های زیبا بر نمی‌آید و باید توفیقش را از خدا طلبید.

۳- بخشش و محبت

آدمیزاد، بنده احسان است. به هر کس نیکی کنی، او را رام و مطیع خویش می‌سازی و به هر کس محبت و لطف کنی، قلعه دلش را فتح کرده‌ای. به قول سعدی: بنده حلقه بگوش، از نوازی، برود. لطف کن لطف، که بیگانه شود حلقه بگوش. این تعلیم حضرت رسول(ص) است که: «ای مردم! می‌دانم که نمی‌توانید با اموالتان همه مردم را راضی کنید، ولی با چهره باز و گشاده‌رویی و خوش اخلاقی، می‌توانید». (۴). و سخن مولایمان حضرت امیر(ع) چنین است: «بالایثار یسترق الاحرار (۵)». آزاد مردان، با ایثار، بنده و غلام می‌شوند. البته بنده و غلام خوبیها و کرامتهای اخلاقی. این هم گام دیگری در جذب دلهای و ایجاد الفتها و تحکیم رابطه‌های عاطفی در جامعه بشری است.

۴- تواضع و خاکساری

همچنان در پی بیان نمونه‌هایی از روحیه «مردمداری هستیم». افتادگی و تواضع و فروتنی، یکی دیگر از این ویژگیهاست. چنین کسان می‌توانند مردم را دور شمع وجود خودشان جمع کنند، آن‌گونه که پیامبر خدا بود و انجام می‌داد. تکبر، پشت انسانها را خالی می‌کند و زیرپا را هم! مردم، از پیرامون افراد مغرور و متکبر و خودخواه، پراکنده می‌شوند. برعکس آن، تواضع، مردم را به محبت و عنایت و حمایت می‌کشاند. امام علی (ع) فرموده است: سه چیز موجب محبت دیگران می‌شود: «الدین و التواضع والسخاء (۶)». دینداری، فروتنی و بخشندگی. مغروران و خود بزرگ بینان، هرگز نمی‌توانند با جمعی کار کنند و حمایت آنان را همواره همراه خود داشته باشند. اگر هم چند صباحی مردم در پی آنان باشند، به تدریج رهایشان می‌کنند. می‌گویی نه؟ به اطراف و دوستان بنگر، و به آنان که کاری در دستشان است دقت کن. بین متکبران در میان مردم جا و محبوبیت دارند، یا متواضعان؟

۵- حوصله و تحمل

«سعه صدر»، وسعت نظر و ظرفیت لازم داشتن، از نمونه‌های دیگر «مردمداری است». گاهی افراد، بی‌حوصله‌اند، از جایی و چیزی ناراحتی دارند، یا ضرر و آسیبی دیده‌اند، یا تحت فشار و گرفتاری‌اند، توقعهایشان بالاست، عصبانی می‌شوند، حرف تند می‌زنند و... آن که صبور باشد و بردبار، می‌تواند با مردم کنار آید، آن که تحمل حرفها، تندیها و بداخلاقیها را در «مکتب صبر»، تمرین و تجربه کرده باشد، می‌تواند در ارتباط با مردم، به خدمت خویش و حضور کریمانه در کنارشان ادامه دهد. خود تحمل و مقاومت، برای انسان، هوادار درست می‌کند. از کوره در نرفتن، بردباری نشان دادن، خشمگین نشدن، از آثار این «ظرفیت است». کسی که از این ویژگی اخلاقی برخوردار باشد، از یاری و حمایت دیگران هم برخوردار خواهد بود. باز بشنویم از کلام امیرالمؤمنین (ع) که فرمود: «بالحلم تكثر الانصار». (۷). و نیز این کلام نورانی آن حضرت: «بالاحتمال و الحلم يكون لك الناس انصارا و اعوانا». (۸). که هر دو سخن، معنای مشابه دارد، یعنی: در سایه حلم و بردباری و تحمل است که یاوران زیاد می‌شوند و مردم، پشتیبان و حامی تومی گردند. این خصلت، بویژه برای کسانی که با مردم در تماس و ارتباط بیشتری‌اند و در معرض مراجعات، طرح سؤالا، نیازها، توقعات و مشکلاتند، ضروری‌تر و از مهمترین صفات شایسته برای مسؤولان است.

۶- تفقد و رسیدگی

مردم، بویژه گرفتاران و دردمندان، نیازمند احوالپرسی، رسیدگی، سرکشی و در یک کلمه «تفقد»‌ند. گاهی یک احوالپرسی و سلام، شادابی روح و نشاط زندگی فراوانی (برای هر دو طرف) پدید می‌آورد. گاهی نوشتن یک نامه یا تلفن کردن به یک آشنا و فامیل، محبتها و صفاهای بسیاری ایجاد می‌کند. گاهی سر زدن به همسایه و عیادت یک بیمار و شرکت در یک مجلس ختم یا عروسی، مبدا بسیاری از دوستیهای ماندگار می‌شود. دید و بازدیدهای خانوادگی، دلها و زندگیا را به هم مربوط می‌کند. پرسیدن از گرفتاریها و مشکلات دیگران و تلاش در حل و رفع آنها، در دلها را به روی انسان می‌گشاید. پس چه باید کرد؟ روشن است: با مردم زیستن، با همسایه‌ها و همشهریها و همکاران و معاشران و هموعان، جوش خوردن، انس گرفتن، در رنج و راحت دیگران شریک شدن، فاصله‌ها را با دیگران کوتاه کردن، قطع رابطه‌ها را به «آشتی بدل کردن»، اختلافها و کدورتها رازدودن و... اینها همه «عمل صالح است». و خداوند چنین نیکوکاران را دوست می‌دارد. تا توانی به جهان خدمت محتاجان کن. به دمی یا درمی یا قلمی یا قدمی. «مردمداری، اخلاق زیننده مسلمانی است که می‌خواهد از الگوهای دینی و ارزشهای مکتبی

الهام بگیرد و «زندگی اسلامی داشته باشد. باید با «عمل، دیگران را جذب کرد، نه با «حرف!» گفتار بی عمل، چک بی محل است. و مردم‌داری، اخلاق انبیا و اولیاست. .

پی‌نوشتها

(۱) معانی‌الاجبار، صدوق، ص ۲۵۳ (۲) آل عمران، آیه ۱۵۹ (۳) صحیفه سجادیه، دعای ۲۰ (دعای مکارم الاخلاق). (۴) مستدرک وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۳ (۵) غررالحکم، آمدی، ج ۱، ص ۳۲۹ (۶) همان، ص ۳۶۰ (۷) همان، ص ۳۲۹ و ۳۳۵ (۸) همان.

صله رحم

صله رحم

خویشاوندان، ارتباط خونی با هم دارند. شاخ و برگهای یک درختند و گل‌های یک بوستان. پس، ارتباطشان هم طبیعی است و قطع رابطه و رفت و آمد میان اقوام، عارضه‌ای ثانوی و یک بیماری اجتماعی و «آفت خانوادگی به حساب می‌آید و اگر بی دلیل باشد، زشت و نارواست. اگر دلیلی هم داشته باشد، قابل رفع و شایسته تجدید رابطه است. حضرت علی (ع) می‌فرماید: «صله الرحم توجب المحبة» (۱). پیوند با خویشاوندان (صله رحم) محبت می‌آورد. روشن است که قطع این رابطه هم، سردی و کدورت و جدایی دلها را در پی دارد. در احادیث، از صله رحم به عنوان «محبوب کننده انسان میان بستگان یاد شده است: «صله الرحم... محبته فی الاهل» (۲). سفارش اکید دین، بر این است که حتی با آنان که با شما بریده و قطع رابطه کرده‌اند، صله رحم و تجدید رابطه کنید (صل من قطعک) که این، نوعی ایثار و گذشت فوق‌العاده می‌طلبد. محدوده این پیوند نیز گسترده است و هر بهانه را از دست انسان می‌گیرد. امام صادق (ع) می‌فرماید: «صل رحمک و لو بشریه من ماء» (۳). صله رحم کنید، هر چند در حد خوردن جرعه آبی باشد. در حدیث معروف دیگری آمده است: «صلوا ارحامکم و لو بالسلام» هر چند با سلام گفتن، با خویشاوندان پیوند برقرار کنید. آنچه گاهی مانع رفت و آمدهای خانوادگی و دیدارهای خویشاوندان یا دوستان می‌شود، توقعات بالا، هزینه و مخارج، معطلی رفت و برگشت، وقت نداشتن افراد... است. اما اگر به حداقل هم راضی باشیم و لحظه‌ای نشستن و حالی پرسیدن و آبی و چایی خوردن و برخاستن، یا از همان دم در، سلام کردن و جویای حال شدن و برگشتن هم باشد، «صله رحم ها بیشتر و ارتباطها قویتر خواهد گشت.

آثار و نتایج

این نوع پیوند، فواید بسیار و آثار دنیوی و اخروی فراوانی دارد که از احادیث بسیار آن، تنها به دو نمونه زیر، اکتفا می‌کنیم: حضرت امام باقر (ع) فرموده است: «صله الارحام تزکی الاعمال و تنمی الاموال و تدفع البلوی و تیسر الحساب و تنسیء فی الاجل» (۴). صله ارحام، «اعمال را پاک، «اموال را افزون، بلاها را دفع، حساب را آسان می‌کند و «اجل را به تاخیر می‌اندازد. همچنان که می‌بینید، نتایج یاد شده، برخی به امور دنیوی مربوط است، برخی هم نتایج اخروی و پادشاهی‌های خدایی را نسبت به این عمل، بازگو می‌کند. حدیث دیگر از امام صادق (ع) است: «صله الارحام تحسن الخلق و تسمع الکف و تطیب النفس و تزيد فی الرزق و تنسیء الاجل» (۵). صله رحم، اخلاق را نیکو، دست را بخشنده، دل و جان را خوش می‌سازد، رزق را می‌افزاید و اجل و مرگ را به تاخیر می‌اندازد. این کار نیک و ساده، آنقدر سازنده و مفید است و آنچنان مورد رضای پروردگار، که گاهی تقدیر الهی به

خاطر آن عوض می‌شود و خداوند به پاداش این عمل نیکو، بر عمر کسی می‌افزاید. در مقابل، قطع رابطه‌ها و بریدن از خویشاوندان، به حدی شوم و نفرت‌بار و در نظر خداوند، ناپسند است که عمر را می‌کاهد. به این حدیث تکان‌دهنده توجه کنید: امام صادق (ع) فرمود: «ما چیزی را جز «صله رحم سراغ نداریم که عمر را زیاد کند، تا آنجا که گاهی تا زمان مرگ یک نفر، سه سال مانده است، ولی او اهل صله رحم می‌شود. آنگاه خداوند، سی سال بر عمرش می‌افزاید و سی و سه سال دیگر زنده می‌ماند. و گاهی اجل کسی سی و سه سال است، به خاطر قطع رحم و گسستن رابطه‌های خویشاوندی، کاهش می‌یابد و اجلس سر سه سال فرامی‌رسد.» (۶).

مرز صله رحم

این ادب معاشرت، اختصاص به بستگان پاک و با تقوا و حزب‌اللهی هم ندارد. یک وظیفه اخلاقی است، حتی نسبت به آنان که اهل گناهند. چه بسا به برکت رفت و آمدهای بستگان صالح، فاجران هم راه‌صلاح پیش گیرند و تاثیر پذیرند. گاهی ترک مراد و آمد و رفت می‌شود که بستگان معصیت‌کار، در گناه و بیراهه خود، بیشتر پیشروی کنند، ولی حفظ رابطه، جلوی بدتر شدن آنان را می‌گیرد. در این صورت، تکلیف، همچنان نگهبانی از این خط ارتباط و پیوند خویشاوندی است. یکی از شیعیان از امام صادق (ع) می‌پرسد: برخی خویشاوندانم خط و تفکر دیگری دارند، غیر از فکر و مرامی که من دارم. آیا آنان بر من حقی دارند؟ حضرت فرمود: آری، حق قرابت و خویشاوندی را چیزی قطع نمی‌کند. اگر با تو همفکر و هم عقیده باشند، دو حق بر تو دارند: یکی حق خویشاوندی، دوم حق اسلام و مسلمانی. (۷). حتی اگر بستگان، مایه آزار انسان را هم فراهم کنند، باز حق گسستن پیوند را نداریم. در حدیث آمده است: مردی خدمت رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد: یا رسول الله! من خویشاوندانی دارم که من با آنان پیوند می‌کنم و رابطه دارم، اما آنان آزارم می‌دهند. تصمیم گرفته‌ام آنان را ترک کنم. حضرت رسول فرمود: آنگاه، خدا هم تو را ترک می‌کند! ... گفت: پس چه کنم؟ رسول خدا فرمود: به کسی که محروم کرده، عطا کن، با کسی که از تو بریده، رابطه برقرار ساز، کسی که بر تو ستم کرده، از او در گذر. هر گاه چنین کردی، خداوند پشتیبان تو خواهد بود. (۸). از علی (ع) نقل شده که فرمود: «صلوا ارحامکم و ان قطعوکم (۹)». با خویشاوندانان پیوند رفت و آمد داشته باشید، هر چند آنان باشما قطع رابطه کرده باشند. سنت «صله رحم»، از نیکوترین برنامه‌های دینی در حیطه معاشرت است. گرچه شکل نوین زندگی و مشغله‌های زندگیهای امروزی، گاهی فرصت این برنامه را از انسانها گرفته است، ولی حفظ ارزشهای دینی و سنتهای سودمند و ریشه‌دار دینی، از عوامل تحکیم رابطه‌ها در خانواده‌ها است. بویژه در مناسبتهای ملی، در اعیاد و وفیات و آغاز سال جدید، فرصت طبیعی و مناسبی برای عمل به این «سنت دینی» است. باشد که بر دستورالعملهای مکتب در بعد اجتماعی و خانوادگی، وفادار بمانیم و صفای زندگی را در سراب غریزدگی و تقلید از «فرهنگ بیگانه» نبازیم.

پی‌نوشتها

(۱) غررالحکم (۲). اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵۱. (۳) همان (۴). همان، ص ۱۵۰. (۵) همان، ص ۱۵۰ و ۱۵۱، حدیث ۶ و ۱۲. (۶) همان، ص ۱۵۲، حدیث ۱۷. (۷) میزان‌الحکمه، ج ۴، ص ۸۳. (۸) بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۰۰. (۹) همان، ص ۹۲.

دید و بازدید

دید و بازدید

آنچه روحیه‌ها را شاداب و زندگیها را باصفا می‌سازد، «دیدار» است. چه دیدارهای دوستانه، چه خویشاوندانه! بویژه اگر در دیدارها، سخنان دلنشین گفته شود و خاطرات شیرین و همفکری در مسیر گشایش مشکلات. «زیارت برادران دینی رفتن و «دیدار مؤمنان، مورد سفارش اولیاءدین است؛ که هم رابطه‌های درونی آحاد امت را استوارتر می‌سازد، هم محبتها را می‌افزاید و هم کدورتها را می‌زداید و هم خدا و رسول را خوشحال می‌سازد؛ و چه کار نیکی بهتر از این؟... بجاست که این گونه دیدارها به خاطر خدا و با انگیزه خلوص و عمل به سنت دین باشد، نه روی طمعهای دنیوی و انگیزه‌های مادی و سودگرایانه و سودگرایانه!

محتوای دیدارها

گاهی رفت و آمدها و زیارتها، به جای سودمندی، زیانبار است و به جای آنکه بهره تربیتی یا پاداش اخروی داشته باشد، محصولی جز افزایش گناه یا هدر رفتن فرصتها ندارد. هوشیاران می‌کوشند از همه دیدارها سود ببرند و از تباهی فرصت، جلوگیری کنند. باید با «حصار شکنی، خود و زندگی خود را از انزوا درآورد و روحیه جمعی و تعاون و همزیستی را تقویت کرد. آنان که پای خود و خانواده خود را از رفت و آمد با افراد باایمان و خانواده‌های شریف و با فرهنگ می‌برند، راه خیر را به روی خود می‌بندند. مگر نه اینکه این گونه انزواها، حالتی از یاس برای انسان پدید می‌آورد و افسرده می‌سازد و نشاط از چنین زندگیهایی رخت برمی‌بندد؟! امام صادق (ع) به اصحاب خویش سفارش می‌فرمود: «تراوروا و تلاقوا و تذاکروا امرنا و احیوه (۱)». به دیدار و ملاقات یکدیگر بروید و «امر» ما را یاد کنید و به یاد هم آید و آن را زنده نگهدارید. این حدیث، محتوای سازنده و تربیتی و جهت‌دار و هدفدار بودن دیدارها را تبیین می‌کند. ملاقاتهایی که شیعیان اهل بیت داشتند، محتوایی مکتبی داشت و به توصیه امام، می‌بایست در راستای «احیای امر» و زنده نگهداشتن مرام و مکتب و فلسفه سیاسی امامت‌شد، تا «امت، روح و جان یابد و به بیراهه نیفتد.

بهره‌های دیدار

مناسب است در سایه ملاقاتها و دید و بازدیدها، خانواده‌ها و افراد، از دردها و مشکلات یکدیگر آگاه شوند و در حد توان، در رفع آنها بکوشند. مشورت و همدلی و همدردی، گوشه‌ای از این بهره‌هاست. تشریک مساعی در حل معضلات و رسیدگی به نیازمندان، گوشه‌ای دیگر. «خیثه می‌گوید: خدمت حضرت امام باقر (ع) رسیدم تا با آن حضرت خداحافظی کنم. امام فرمود: «ای خیثه! هر کدام از دوستان و هواداران ما را دیدی، سلام ما را به آنان برسان و آنان را به تقوای الهی توصیه کن و سفارش کن که توانگرانشان به فقیران سرزنند، توانمندان به ناتوانان سرکشی کنند، زندگان در تشییع جنازه مردگان شرکت کنند، در خانه‌های هم، یکدیگر را دیدار کنند. این گونه دیدارها سبب احیاء امر ما (خط ولایت و رهبری اهل بیت) می‌گردد.» (۲). اگر دیدارها، چنین برکتهایی نداشته باشد، جز اتلاف وقت و سرمایه چیزی نیست! وقتی جمعی دور هم می‌نشینند و ساعاتی را به صحبت می‌گذرانند، در جمع‌بندی پایانی، اگر دیدند از آن همه صحبت، چیزی نه در یاد مانده، نه سودی به کف آمده، دریغ از آن اتلاف فرصت! اما اگر بحثهای علمی و اجتماعی، به روشنگری افکار کمک کند، نقل خاطرات و سرگذشتها، برای دیگران عبرت آموز و راهگشا باشد، بازگویی حالات دیگران، حس همدردی و کمک‌رسانی را تقویت کند، اینجاست که ملاقات، به بهره‌وری رسیده است.

زیارت مؤمن

در یک جامعه ایمانی، همبستگی اهل ایمان ضروری است. این پیوند، در سایه دیدارها پدید می‌آید و استحکام می‌یابد. در روایات، بابی تحت عنوان «زیارة المؤمن است که به این گونه دیدارها تاکید دارد. امام صادق (ع) فرموده است: «مازار مسلم اخاه

المسلم فی الله ولله الا ناداه الله عز و جل : ایها الزائر طبت وطابت لك الجنة (۳). هیچ مسلمانی برادر دینی‌اش را در راه خدا و برای خدا زیارت نمی‌کند ، مگر آنکه خدای متعال به او ندا می‌دهد : ای دیدارکننده ! خوش به حالت ، بهشت برای تو سزاوار و گوارا باد ! در این دیدارها ، دو رکن وجود دارد : دیدارکننده و دیدارنده (زائر و مزور) . آنکه پیشقدم در زیارت می‌شود ، فضیلت بیشتری دارد و پاداشی افزونتر . این سخن پیامبر اکرم (ص) است که فرمود : «الزائر اخاه المسلم اعظم اجرا من المزور (۴)» . آنکه برادر مؤمن خود را دیدار می‌کند ، پاداشی بزرگتر از شخص دیدارنده دارد . آنان که «کار» را بهانه کاستن از دیدارها و صله‌رحمها و رفت و آمدها می‌کنند ، باید خود اینها را هم کار به حساب آورند ، بلکه از بهترین کارها . این ، اقتدا به سیره رسول اکرم (ص) است . در حدیث است : هرگاه پیامبر خدا یکی از مسلمانان را سه روز نمی‌دید ، از حال او می‌پرسید . در پاسخ سؤال پیامبر ، اگر می‌گفتند که غایب است (مثلا- سفررفته) برایش دعا می‌کرد . اگر حاضر بود ، به دیدارش می‌رفت و اگر بیمار بود به عیادتش می‌شتافت . (۵) .

دیدار حضوری

برخی به هر دلیل ، عیادت و زیارت و احوالپرسی‌شان «غیر حضوری» است . می‌کوشند تا از طریق این و آن ، یا از راه تلفن و نامه احوالپرسی کنند و تماس داشته باشند . گرچه از این رهگذر ، «کسب اطلاع» می‌توان کرد ولی دیدار رویاروی و نشست و گفتگوی چهره به چهره ، حلاوت و برکتی دیگر دارد . در احادیث ، عنوان «تزاور» و «ملاقات مطرح است . دیدن و ملاقات کردن حضوری . البته احوالپرسی تلفنی هم خیلی خوب است و نوعی صله‌رحم محسوب می‌شود ، ولی جای «دیدار حضوری» را پر نمی‌کند . نامه نوشتن به اقوام و دوستان نیکو است ، اما بار سفر بستن و حضورا خدمت پدر و مادر و بستگان و آشنایان رسیدن و آنان را شاد کردن ، ثوابی مضاعف و تاثیری افزونتر دارد . می‌گویید نه ؟ امتحان کنید ! شما خودتان از دیدار چهره برادر یا فرزند یا دوست بیشتر خوشحال می‌شوید - اگر از سفر آیند - یا از شنیدن صدایشان از آن سوی سیمهای مخابرات ؟ تازه ، این خودش نشان محبت بیشتر و صمیمیت و یکدلی در رابطه‌ها است . اگر هنگام درگذشت یکی از اقوام ، از دوستان و آشنایان کسی تلگراف تسلیت بفرستد ، یا آنکه از شهر و محله خودپیش شما آمده ، از نزدیک در غمتان شریک شود و در مراسمات شرکت کند ، کدام یک را صمیمی‌تر می‌یابید ؟ رفت و آمد خودتان با دیگران نیز چنین است . هرگز به تلفن و نامه قناعت نکنید و «صدا» و «دستخط» و «عکس» را به جای دیدار حضوری نشانید . «اویس قرنی را شنیده‌اید که از مادر اجازه گرفت و از «یمن به مدینه آمد ، تا محبوبش ، محمد مصطفی (ص) را یک بار ببیند و برگردد . . . و چنان شد که پیامبر اکرم (ص) فرمود : من بوی بهشت را از سوی قرن می‌شنوم ، چه بسیار مشتاق تو هستم ، ای اویس قرن ! «تفوح روایح الجنة من قبل قرن ، واشوقه الیک یا اویس القرن !» (۶) . در همین دیدارهای حضوری است که نشاط خاطر و بهره‌وری از تجارب و سخنان نهفته است . امام هادی (ع) فرموده است : «ملاقات الاخوان نشرة و تلقیح العقل و ان کان نورا قليلا (۷)» . دیدار برادران ، سبب انبساط خاطر و باروری اندیشه است ، هرچند کوتاه و اندک باشد . با این همه آثار و برکات ، دیگر چه جای درنگ و بهانه‌جویی و عذرتراشی برای ترک مراد و رفت و آمد ؟ ! برای این گونه دیدارها ، باید در پی بهانه بود و هر فرصتی را مغتنم شمرد ، . . . البته تا حدی که به مزاحمت نیانجامد و موجب اتلاف وقت دیگری نشود . وقتی کسی از مسافرت برمی‌گردد ، یا خداوند به کسی فرزندی عنایت می‌کند ، یا ازدواجی صورت می‌گیرد ، یا خانه جدیدی خریداری می‌شود ، یا خدای ناکرده بیماری و کسالتی برای کسی پیش می‌آید ، اینها همه بهانه «تجدید عهد» و دیدار حضوری است . حتی اگر او هم مهمانی ندهد ، ولی در صورت فراهم بودن شرایط ، رفتن به دیدار و گفتن خوشامدی ، تهنیتی ، تبریکی ، تسلیتی ، خدا شفا دهدی ، چشم روشنی و . . . مناسب است و این «دیدارها مایه تحکیم دوستیها است .» . پیامبر رحمت فرمود : «الزيارة تنب المودة (۸)» . دیدار ، دوستی آور است .

دیدار کریمانه

چه خوب که در دیدارها، قصد قربت کنید و اینها را به حساب خدا بگذارید. اگر معامله و سودا هم می‌کنید، با خدا سودا کنید، تا اجر ببرید. نگویید: من چند بار رفته‌ام، آنها نیامده‌اند، نوبتی هم که باشد، حالانوبت آنها است... در بهره‌وری از ثواب و پاداش الهی که نباید این‌گونه محاسبات رابه میان کشید. درست است که هر «دید»ی، «بازدید»ی دارد و هر سلامی، علیکی و هر نامه‌ای جوابی! ولی گاهی هم باید کریمانه و بزرگوارانه برخورد کرد. دیدار مؤمن، دیدار خدا است و چقدر ثواب دارد. در حدیث قدسی آمده است که خداوند می‌فرماید: «ایما مسلم زار مسلما فلیس اياه زار، ایای زار و ثوابه علی الجنة (۹)». هر مسلمانی که به دیدار مسلمانی برود، او را نه، بلکه مرا زیارت کرده است و پاداش او بر عهده من، بهشت است. چه چیزی بالاتر از این؟ دیدار مؤمن، همپای دیدار خدا! از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) روایت است: «هر مؤمنی که به قصد دیدار مؤمن دیگری برود و او را همراه با معرفت به حقوقش زیارت کند، به پاداش هر گامش در این راه، خداوند حسنه‌ای برای او می‌نویسد و سیئه‌ای از او محو می‌کند و درجه‌ای می‌افزاید. چون در بزند، درهای آسمان به رویش باز می‌شود و چون با یکدیگر ملاقات و مصافحه و معانقه کنند، خدای متعال رو به فرشتگان کرده و مباحثات می‌کند که: دو بنده‌ام را بنگرید! به خاطر من با هم دوستی و دیدار می‌کنند. بر من است که از این پس از عذاب، مصونشان دارم. و چون برگردد، فرشتگان بدرقه‌اش می‌کنند و اگر تا شب بعد، از دنیا برود، از حساب، معاف می‌شود...» (۱۰). وقتی دیدارها این همه فضیلت و ثواب و آثار دنیوی و اخروی دارد، چه محرومند آنان که به بهانه‌های مختلف یا لجاجتها و اندیشه‌های کودکانه و حقیرانه، با هم قهر یا ترک رفت و آمد می‌کنند و درهای برکت را به روی خویش می‌بندند! گرمای دلها در سایه دیدارهای صمیمانه و معاشرتهای مخلصانه و آمیخته به صداقت و مودت است. کانون زندگی و خانواده‌ها را گرمتر کنیم، با معاشرت و مودت و دیدار... .

پی‌نوشتها

(۱) اصول کافی، ج ۲، ص ۱۷۵. همان (۲). همان (۳). همان، ص ۱۷۷، حدیث ۱۰. ۴. میزان الحکمه، ج ۴، ص ۲۹۷. ۵. مکارم الاخلاق، ص ۱۹. ۶. سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۳. ۷. میزان الحکمه، ج ۴، ص ۲۹۸. ۸. سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۶۷. ۹. همان (۱۰). همان.

آداب مهمانی و ضیافت

آداب مهمانی و ضیافت

از برجسته‌ترین خصلتهای نیکمردان و آزادگان، کرم و سخاوت است. و همین آزادگی از تعلقات و خوی بذل و بخشش است که دیگران را اسیر محبت و احسان می‌کند. «ضیافت و داشتن دستی باز و سفره‌ای گشوده و عطایی پیوسته و مهمان‌داری و مهمان‌نوازی، از نشانه‌ها و جلوه‌های این روحیه فتوت و جوانمردی است. معاشرتها، دید و بازدیدها و رفت و آمدها، گاهی به صورت مهمانی است. از این رو آشنایی با آداب ضیافت و رسوم دینی مهمانی، در محدوده «اخلاق معاشرت می‌گنجد. این موضوع، دو جنبه و دوطرف دارد: یکی کسی که مهمان می‌کند، دیگری آن که مهمان می‌شود. و هر کدام را آداب و روش و حد و حدودی است، قابل بحث.

مهمان، برکت‌خانه

بعضی، از مهمان‌گريزانند. برخی هم مهمان‌دوستند. هر کدام هم‌نشان‌دهنده خصلت درونی افراد است. حضرت علی (ع) را اندوهگین دیدند. پرسیدند: یا علی! سبب اندوه شما چیست؟ فرمود: «یک هفته است که مهمانی برایم نیامده است!...» (۱). این کجا؟ و آن که آمدن مهمان را نزول بلا می‌شمارد و کوه غم بردلش می‌افند و عزا می‌گیرد، کجا؟ برکت‌خانه، در آمد و شد مهمان است. مهمان رحمت الهی است و پذیرایی از مهمان، توفیقی ارجمنداست که نصیب هر کس نمی‌شود. مهمان حبیب خداست. در ضرب‌المثلهای ایرانی است که: «مهمان، روزی خود را می‌آورد.» (۲) البته این ضرب‌المثل، از احادیث اسلامی گرفته شده و ریشه‌ای دینی دارد. از حضرت رسول (ص) روایت است که: «الضیف ينزل برزقه (۳)...» مهمان، روزی خود را نازل می‌کند. البته اضافه بر این، گناهان صاحبخانه و میزبان را هم می‌زداید و این برکتی شگفت است. باز هم در این زمینه حدیثی از امام صادق (ع) بشنویم که به یکی از یارانش به نام «حسین بن نعیم فرمود: - آیا برادران دینی‌ات را دوست داری؟ - آری. - آیا به تهیدستان آنان سود می‌رسانی؟ - آری. - سزاوار است که دوستداران خدا را دوست‌بداری. به خدا سوگند، نفع تو به هیچ یک از آنان نمی‌رسد، مگر آنکه دوستشان بداری. راستی، آیا آنان را به خانه خود دعوت می‌کنی؟ - آری. هرگز غذا نمی‌خورم مگر آنکه پیش من دو سه نفر یا کمتر و بیشتر از برادران هستند. حضرت فرمود: - آگاه باش که فضیلت آنان بر تو، بیش از برتری تو بر آنان است! (راوی که با شنیدن این سخن به تعجب آمده بود، پرسید:). - فدایت شوم! من به آنان طعام می‌دهم، مرکب خویش را در اختیارشان می‌گذارم، با این حال آنان برتر از منند؟ - آری! چون وقتی آنان به خانه تو وارد می‌شوند، همراه خود، آمرزش تو و خانواده‌ات را همراه می‌آورند و چون می‌روند، گناهان تو و خانواده‌ات را با خویش می‌برند. (۴). کسی که خانه‌ای وسیع، امکاناتی فراوان و دستی سخاوتمند دارد، شکرانه نعمتهای الهی را گاهی باید با انفاق و صدقه، گاهی با اطعام و مهمانی، هدیه، دستگیری از بینوایان، کمک به محرومان و... ادا کند، و گرنه شهرت و ثروت و مال، وبال او خواهد شد.

«ولیمه، یک سنت دینی»

در باره اینکه کی باید سور و اطعام داد، و به چه کسانی و چگونه، در دستوره‌های دینی، آداب و نکات فراوانی آمده است که به بعضی اشاره می‌شود.

موارد مهمانی

از توصیه‌های حضرت رسول به امیرالمؤمنین (ع) یکی هم این بود: «یا علی! لا ولیمة الا فی خمس: فی عرس او خرس او عذار او و کار او رکاز (۵)». یا علی! جز در این پنج مورد، ولیمه‌ای (اطعام و مهمانی دادن) نیست: ازدواج و عروسی، تولد نوزاد، ختنه کردن کودک، ساختن یا خریدن خانه، بازگشت از سفر حج. در این موارد، سزاوار است که انسان به این بهانه و مناسبت، سفره‌ای بگسترد، ذبحی کند و مؤمنان را به مهمانی دعوت کند. در حدیث دیگری از رسول خدا (ص) نقل شده که فرمود: هر کس مسجدی ساخت، گوسفند چاقی را ذبح کند و از گوشت آن به محرومان بینوا اطعام کند و از خداوند بخواهد که شر سرکشان جن و انس و شیطانها را از او دور کند. (۶). مهمانی برای هر یک از موارد یاد شده، سنتی اسلامی است که دلها را به هم مهربانتر و صفا و صمیمیت میان جامعه را بیشتر می‌کند و اقوام و دوستان، یکدیگر را می‌بینند و آشناتر می‌شوند، روحها شاداب‌تر و وزن‌گیها بانشاطتر می‌شود. در زندگی اولیاء دین و پیشوایان معصوم نیز، نمونه‌های فراوانی از این گونه ضیافتها دیده می‌شود. از جمله به این نمونه دقت کنید: امام هفتم، حضرت کاظم (ع) برای تولد یکی از فرزندانش ولیمه و اطعام داد و به مدت سه روز در مسجدها و کوچه‌ها، در ظرفهایی به مردم فالوده داده شد. برخی پشت‌سر، این کار را بر حضرت عیب گرفتند. وقتی امام کاظم شنید، در پاسخ آن عیبجویی، به سنت انبیا و روش پیامبر اکرم (ص) استناد نمود. (۷).

مهمان‌نوازی

گرچه بادیه‌نشینان عرب به مهمان‌نوازی معروفند، همچنین عشایر خودمان در ایران، ولی در بسیاری از شهرها و مناطق، باجلوه‌های زیبای مهمان‌دوستی مواجه می‌شوید. شاید شما هم نام برخی از شهرها و مناطق را به عنوان مهمان‌نواز و مهمان‌دوست شنیده‌اید که در این خصلت، مشهورند و زبازند خاص و عام. این نیزریشه در فرهنگ دینی و باورهای مذهبی دارد و تعلیمی است که از قرآن و دین فرا گرفته‌اند. اساسا دین ما، یکی از مؤثرترین عوامل شکل‌دهنده به «فرهنگ عمومی در جامعه ایرانی و اسلامی است». در روایات اسلامی، حتی فصلی به عنوان «باب اقرء الضیف واکرامه (۸) وجود دارد که به تکریم و گرمی داشتن و احترام و پذیرایی از مهمان سفارش می‌کند و مهمان‌دوستی را خوش می‌داند و خوشحال شدن از آمدن مهمان را بسیار نیکو می‌شمارد و خانه بی مهمان را دور از فرشتگان می‌داند. امام باقر(ع) به نقل از پدرانش از قول حضرت پیامبر(ص) فرموده‌است: «اذا دخل الرجل بلدة فهو ضیف علی من بها من اهل دینه، حتی یرحل عنهم (۹)». هرگاه کسی وارد شهری شد، او مهمان همدینان خودش در آن شهر است، تا آنکه آنجا را ترک کند. وقتی تازه‌واردی به یک شهر، مهمان مردم آنجا محسوب شود و آنان وظیفه اکرام و مهمان‌نوازی دارند، ورود مهمان به خانه شخصی یک مسلمان، ضرورت اکرام و پذیرایی بیشتری را داراست. از همین جاست که اگر شهری پذیرای مهمانهای خارجی، سیلزدگان، آوارگان جنگ، آسیب‌دیدگان از زلزله و حوادث و آوارگان از یک کشور همسایه باشد، به حکم وظیفه انسانی و به دستور اخلاقی اسلام، وظیفه آن شهروندان است که با آغوشی باز و گرم و برخوردی کریمانه و بزرگووارانه، مهمان‌نوازی کنند. از پیامبر اکرم(ص) روایت شده است که فرمود: «اکرموا الضیوف و اقروا الضیوف (۱۰)، مهمانها را اکرام و پذیرایی کنید».

پرهیز از اسراف و ریا

هر عمل خیر و شایسته‌ای، گاهی دچار برخی آفتها می‌شود. با همه ستایشی که از پذیرایی شایسته از مهمان شده، اگر جنبه تعادل رعایت نشود و به مرز اسراف و ولخرجیهایی برسد که اغلب، روی چشم و هم‌چشمی است، یا ریشه در خودنمایی و تفاخر دارد، ناپسند است و همین کار مقدس و خداپسند، از قداست و محبوبیت نزد خدا می‌افتد. اطعام، با همه ارزشی که دارد، آنجاست که «فی الله و الله باشد و به قصد سیر کردن شکمی گرسنه یا شاد کردن برادری مؤمن یا تقویت رابطه‌های خویشاوندی و صلح رحم باشد. درست است که از نعمت الهی باید بهره گرفت، اما با حفظ حد و مرز ارزشی آن و فراتر نرفتن از مرز اعتدال، و انجام دادن آن کار به صورتی خردمندانه و شرع پسند و عرف پذیر! روزی حضرت امیر(ع) به «علاء بن زیاد» که خانه‌ای وسیع و مجلل برای خود ساخته بود، فرمود: با این خانه بزرگ، در این دنیا می‌خواهی چه کنی؟ تو در آخرت، به چنین منزل وسیعی بیش از دنیا نیاز داری؛ مگر آنکه بخواهی از همین خانه وسیع دنیوی، به آخرت بررسی، مثل اینکه در این خانه از مهمان پذیرایی کنی، صلح رحم نمایی، به بستگان بررسی، حقوقی را که از این خانه بر گردن دوست تو ادا کنی. در این صورت، از همین خانه به آخرت می‌رسی!... (۱۱). گاهی اصل مهمانی‌دادن، ریاکاری است. گاهی نوع غذا و محل اطعام و کیفیت سفره‌چیدن، تظاهر و خودنمایی است. گاهی مهمانهای خاص و مدعوین، شایسته اطعام نیستند، یا با انگیزه‌های ریاکارانه و حسابگرانه و مصلحت‌اندیشانه دعوت می‌شوند. همه اینها نارواست و هدر دادن نعمتهای الهی. پیامبر خدا(ص) فرمود: هر کس طعامی را از روی ریا و خودنمایی اطعام کند و مهمانی‌دهد، در روز قیامت، همانند آن را خداوند از طعامهای دوزخی به او می‌خوراند. (۱۲). و امام باقر(ع) فرمود: «ولیمه، در حد یکی دو روز، کرامت و بزرگواری است، بیشتر از آن، ریا و سمعه است: «الولیمه یوم او یومین مکرمه و مازاد ریا و سمعه». (۱۳). البته اینها در سوردادنها و مهمانیهای رایج و مرسوم به مناسبتهای یاد شده است. اما اصل مهمان‌دوستی و گرم و

اطعام به محرومان، سخاوتی است که هرچه بیشتر و مستمرتر باشد، بهتر و زیننده‌تر است. «هاشم، جد بزرگ رسول خدا، همیشه سفره‌ای باز داشت و غذای آماده او و خانه مهیایش برای عامه مردم، او را به سیادت و آقایی قریش رسانده بود. «حاتم طایی، سخاوتمند معروف عرب، خانه‌ای داشت که ملجاء مردم و محل امید بینوایان و مسافران و مهمانان مختلف بود. امام حسن مجتبی (ع) مهمانخانه‌ای در منزل داشت که به طور معمول، از طبقات مختلف، بویژه افراد غریب و بی‌خانه و بینوا و مسافران و یتیمان و محرومان، پیوسته از آن بهره‌مند می‌شدند. برای کریمان بلندهمت، «اطعام لذتی بیش از طعام خوردن دارد و حظ روحی آنان از این رهگذر است. چه زیباست این کلام مولا- علی (ع) که فرمود: «قوت الاجساد الطعام، و قوت الارواح الاطعام (۱۴). قوت و غذای جسم، غذا خوردن است، ولی غذای روح، اطعام و غذا دادن. کسی می‌گفت: بزرگترین لذت روحی من وقتی است که عده‌ای نیازمند و تهیدست را به مهمانی دعوت کنم و آنها سر سفره نشسته و مشغول خوردن باشند و من از دور، این صحنه را نگاه کنم و لذت ببرم! در «قابوسنامه چنین توصیه می‌کند: «چون میهمان کنی، از خوبی و بدی خوردنیها عذر مخواه، که این طبع بازاریان باشد، هر ساعت مگوی که فلان چیز بخور، خوب است! یا چرانی خوری؟ یا من توانستم سزای تو کنم، که اینها سخن کسانی است که یک بار میهمانی کنند.» (۱۵).

آداب مهمانی

ضیافت و مهمانی دو طرف دارد: یکی مهمان می‌شود، دیگری میزبان است. یکی بر سر سفره دیگری می‌نشیند و طعام می‌خورد، دیگری سفره می‌گسترده و اطعام می‌کند. لذت یکی در غذا خوردن است، و دیگری در طعام دادن. اصل مهمانی و ضیافت و مواردی را که در اسلام، توصیه به مهمانی دادن شده است، بحث کردیم و با میزبانان سخن گفتیم. اینک سخن با مهمان است و آداب مهمانی رفتن.

مهمان یا در دسر؟

در فرهنگ دینی ما، مهمان حبیب خدا و مایه برکت است، هدیه‌ای از سوی پروردگار و عامل افزایش رزق و سبب آمرزش گناهان صاحبخانه و سبب نزول مغفرت الهی است. اینها همه بجا و درست، چرا که فرموده معصومین و تعالیم مکتب است. اما در همین جا «هزار نکته باریکتر ز مو» وجود دارد که اگر مهمانی رفتن ما سبب زحمت ورنجش صاحبخانه شود و او را به درد سر بیندازد، آن وقت چه؟ باز هم رحمت است؟! البته همه یکسان نیستند و روحیه‌ها متفاوت است. بعضیها آمادگی پذیرش مهمان ندارند. برخی از وضع مالی مناسبی برای مهمان‌نوازی و خرج ضیافت برخوردار نیستند. بعضی از نظر جا و منزل و امکانات پذیرایی آبرومندانه از مهمان در مضیقه و فشارند. بعضیها اشتغالاتی دارند که مهمانی مزاحم وقت و یا کارشان خواهد شد. اینجاست که خود مهمان باید مراعات حال طرف را بکند، انتظار بیش از حد نداشته‌باشد، بی‌خبر و بی‌دعوت نرود، دیروقت و نابهنگام بر سر صاحب‌منزل فرود نیاید و او را به تکلف و زحمت نیفکند (البته فرودهای اضطراری مستثنی است!...). سفارش معاشرتی قرآن به مؤمنان در باره ادب مهمان شدن در خانه پیامبر (ص) چنین است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بدون اذن و اجازه و دعوت برای طعام، وارد خانه پیامبر نشوید، و هر گاه دعوت شدید، داخل شوید، و چون غذا خوردید، پخش شوید (و بروید) و برای حرف زدن (و گپ زدن) ننشینید، این کار شما سبب اذیت پیامبر است و از شما خجالت می‌کشد، ولی خداوند از گفتن حق، حیا نمی‌کند!» (۱۶). در مهمانی اگر آداب و سنن اسلامی مراعات شود، دیگر مهمان، اسباب زحمت و بار خاطر نخواهد شد، بلکه مایه برکت و سبب خوشحالی خواهد بود و از همین جاست که به مساله «تکلف برمی‌خوریم که پیامدهای بدی دارد و مایه تلخکامی‌هایی در زندگی است.

«تکلف یا «ماحضر»؟»

در مثل‌های زیبای فارسی است که: «رسیده، رسیده خورد»، یا اینکه: «مهمان، هر که باشد، در خانه هر چه باشد». (۱۷). چیزی به نام «حفظ آبرو» یا «حیثیت»، برای برخی چنان تکلف آور و مشقت‌بار است که برای آن خود را به زحمت‌های بسیار دچار می‌کنند و به هر قیمتی شده از مهمان پذیرایی می‌کنند، مبادا که آبرویشان برود. البته توقعات نابجای برخی مهمانان هم در این مساله دخالت دارد. این گونه مهمان که میزبان را به «تکلف و زحمت می‌افکند، نه تنهارحمت نیست که شوم است». اگر میان مردم و خویشاوندان صفا و صداقت و صمیمیت باشد و مهمانی از راه برسد و دیروقت یا نابهنگام باشد، باید به هر چه که «هست قناعت کرد». نه مهمان توقع زیادی داشته باشد و نه صاحبخانه خود را به دردمر بیفکند. در این صورت، دوستیها و رفت و آمدها تداوم می‌یابد. اما رفت و آمدهای هزینه‌ساز و خرج تراش و تکلف آور، سبب کاهش دید و بازدیدها و مهمانیها و موجب قطع رابطه‌ها یا کاهش و سردی آن می‌گردد. درسی از امیر مؤمنان (ع) بیاموزیم: مردی حضرت علی (ع) را به خانه دعوت کرد. حضرت فرمود: به سه شرط می‌آیم. آن مرد پرسید: آن شرایط چیست؟ امام پاسخ داد: یکی اینکه از بیرون خانه چیزی برای تهیه نکنی. دوم آنکه آنچه را در خانه داری، پنهان و ذخیره نسازی (هر چه داری بیاوری). سوم آنکه به خانواده‌ات اجحاف و فشار وارد نیآوری. مرد گفت: باشد، می‌پذیرم. حضرت قبول کرد و مهمان خانه او شد. (۱۸). این حدیث، درس‌های عظیم و نکات ظریفی را بیان می‌کند. بعضی‌ها به خانواده و همسر خویش زحمت بسیار می‌دهند و تهیه بساط و موادیک سفره و پخت و پز را به او تحمیل می‌کنند تا یک مهمانی آبرومند برپا شود. زحمتش را خانم می‌کشد، ولی پز را آقا می‌دهد. این نوعی ستم به خانواده است و روا نیست که از سوی مرد انجام گیرد. در مهمانی رفتن، هم مهمان نباید متوقع باشد که برای او چنین و چنان کنند و به «ماحضر» - هر چه که موجود است - قانع باشد، و هم صاحبخانه خرجی را بر خود و رنجی را بر عیال، تحمیل نکند. رسول خدا (ص) فرمود: مهمان تا دو شب مورد اکرام و پذیرایی قرار می‌گیرد. اگر شب سوم فرا رسید، دیگر او از اهل خانه محسوب می‌شود، هر چه که بود، می‌خورد. (۱۹). نیز از آن حضرت روایت است: به خانه دیگری چنان وارد نشوید و مهمان نروید که چیزی نداشته باشند تا خرج و انفاق کنند. (۲۰) این برای حفظ آبرو و عزت صاحبخانه است که نزد مهمان شرمنده و سرافکننده نشود. در ضرب‌المثل‌های فارسی است که: «مهمان دیروقت (یا: ناخوانده) خرجش به پای خودش است».

سلمان و مسلمانی

روش مسلمانی را باید از حضرت «سلمان آموخت که اهل قناعت و ساده‌زیستی بود و پرهیز از تکلف و تجمل. از این رو سلمان فارسی در فضیلتها و ارزشها از «اهل بیت به شمار می‌آمد. (سلمان منا اهل البیت). باری، نقل خاطره‌ای از سلمان مناسب این بحث است: یکی از مسلمانان صدر اسلام به نام «ابووائل می‌گوید: من به اتفاق دوستانم به خانه سلمان فارسی رفتیم و مدتی نشستیم. هنگام غذا فرارسید. سلمان گفت: اگر نبود آنکه رسول خدا (ص) از تکلف و خویشتن را به زحمت افکندن نهی کرده است، برایتان غذای خوبتری فراهم می‌کردم. سپس برخاست و مقداری نان معمولی و نمک آورد و جلوی مهمانان گذاشت. رفیقم گفت: کاش همراه این نمک، مقداری سعت (مرزه و آویشن) بود! سلمان رفت و ظرف آب خویش را «گرو» نهاد و کمی مرزه فراهم کرد و سر سفره نهاد. وقتی غذا خوردیم، دوستانم گفت: خدا را شکر که به روزی خدا قانعیم! سلمان گفت: اگر به رزق خدا قانع بودی، الآن ظرف آب من در گرو نبود!... (۲۱). سلمان اهل تکلف نبود. ولی وقتی مهمان، خواسته‌ای را بر زبان آورد و تمنای غذا و طعامی داشت، سلمان ناچار شد که برای رضای خاطر مهمان آن را تامین کند، هر چند با «رهن گذاشتن وسیله زندگی! بسیاری اوقات، نه تنها در مهمانیها، بلکه در مجموعه رفت و آمدها و روابط، توقعات بیجای افراد از یکدیگر، بار سنگینی را

به دوش دیگران می‌گذارد و این هیچ پسندیده و اسلامی نیست! مهمان خوب کسی است که وقتی به خانه کسی می‌رود، بخصوص اگر بدون اطلاع دادن قبلی باشد، همان جا که کفشهایش را از پا در می‌آورد، توقع و انتظار را هم از خود جدا کند و بیرون در بگذارد و وارد شود، تاجای هیچ گله‌ای نباشد. وقتی باری بر دوش میزبان سنگینی نکند، این گونه مهمانی بی‌زحمت و رنج است و اگر خدا کمک کند و همراه مهمان، روزی او را هم بفرستد که چه بهتر. در حدیث است: «لا تکلفوا للضيف یا لا یتکلفن احد لضيفه ما لا یقدر (۲۲)» برای پذیرایی از مهمان، خود را بیش از حد توان به زحمت و مشقت نیندازید. می‌بینید که مساله، ظریف است و مرزها گاهی آشفته می‌شود. هم دعوت به پذیرایی از مهمان کرده‌اند، هم نهی از تکلف! هم مهمان راموهبت الهی شمرده‌اند و مایه رزق و برکت‌خانه دانسته‌اند، هم ایجاد اذیت و سختی برای میزبان را نهی کرده‌اند. شناخت تکلیف صحیح، هم برای مهمان هم میزبان، دقت و ظرافت می‌طلبد.

مهمان ناخوانده

روابط مودت‌آمیز در جامعه اسلامی و میان برادران دینی و خانواده‌ها، باید در سطحی باشد که رفت و آمدها گرم، و مهمانی‌دادن‌ها صمیمی، مهمانی‌رفتن‌ها بی‌تکلف، و پذیرایی‌ها خودمانی و بی‌گله باشد. این مطلوب نهایی است، ولی رعایت آداب خاص، بویژه آنجا که محبت‌ها و صمیمیت‌ها در حدى نیست که «هیچ آدابی و القابی مجوی، ضروری است. یکی از این نکات، بی‌دعوت به مهمانی نرفتن است، یکی هم همراه دعوت شده را با خود نبردن! گرچه میزبانان معمولاً می‌گویند: «خوب، چه می‌شد مهمانان را هم می‌آوردید، غریبه که نیستید، می‌آوردید و دور هم بودیم و...» اما توصیه اسلام به پرهیز از این مساله است. حتی همراه بردن کودکان به مهمانی، اگر دعوت نشده‌اند، گاهی اشکال شرعی هم پیدا می‌کند، بویژه اگر در دعوت‌نامه قید شده باشد که: «لطفاً از آوردن بچه...» امام صادق (ع) از رسول خدا نقل می‌کند که فرمود: «هر گاه یکی از شما به مهمانی و طعامی دعوت شدید، فرزند خود را همراه نبرید، اگر چنین کنید، کاری ناروا و غاصبانه کرده‌اید.» (۲۳) این همان عادت ناپسند «طفیلی و «قفیلی بردن همراه است. و... سومی را هم که صاحبخانه می‌شناسد! در حدیث دیگری پیامبر اسلام به حضرت علی (ع) در ضمن وصایایی فرمود: «یا علی! هشت گروهند که اگر مورد اهانت قرار گرفتند، خودشان را سرزنش کنند، نه دیگری را. یکی از آنان کسی است که به مهمانی‌ای که دعوت نشده برود و بر سر سفره ناخوانده بنشیند: «الذاهب الی مائدة لم یدع الیها...» (۲۴).

گله نداشتن

مشهور است که: «سفره نینداخته یک عیب دارد. سفره انداخته هزار عیب!» این مثل همان کلام دیگر است که می‌گویند: دیکته نوشته نشده، غلط ندارد! وقتی کسانی مهمانی می‌دهند، بخصوص به صورت دسته‌جمعی و عمومی، چیزی به نام «گلایه مطرح می‌شود. البته ما نباید اهل گله‌باشیم که چرا مثلاً ما را خبر نکردند، مگر غریبه بودیم که دعوت نشدیم و... از طرف دیگر هم میزبان باید خود را برای گلایه‌های احتمالی آماده کند. اما آنچه برای دیگران بسیار کارساز است، «عدم توقع است. نتیجه این روحیه، آرامش وجدان و آسایش درون است. اگر کسی از دوستان، بستگان، همسایگان و همکاران، سوری داد و ما جزو مدعوین نبودیم، چه جای گلایه؟... مگر به ما بدهکار بوده است؟ شاید دسترسی نداشته، شاید فراموش کرده که بگوید و از قلم افتاده‌ایم، شاید از نظر جاو غذا، امکانات و ظرفیت نبوده، و... یا به هر دلیل دیگری به ما نگفته است. چرا به ما بر بخورد و غبار کدورت بر آینه دوستیهایمان بنشیند؟! حیف است که حریم و مرز دوستیها و خویشاوندیها با این گونه‌مسایل، آشفته گردد. زبان به گلایه‌گشودن، هم طرف مقابل را شرم‌منده و رنجیده می‌کند، هم نشانه کم‌ظرفیتی و دون‌همتی و حقارت نفس گله‌کننده است. مناعت طبع، گوهری است که نباید آن را با سنگ «توقعهای کوچک شکست! اگر به مهمانی هم رفتیم و غذا و جا و

شرایط بر طبق میل و انتظارمان نبود، باز هم عیب‌جویی و شکوه، مناسب نیست زیرا گلابه‌های بعدی، نه عیوب و کاستیهای گذشته را اصلاح می‌کند، نه چیزی عاید ما می‌شود. تنها پایین بودن سطح اندیشه و افق فرهنگ‌خویش را با این کار، نشان داده‌ایم. ایثار و گذشت و بلندنظری و والا‌همتی، مخصوص همین جاهاست! پس همت بلند دار... مبادا صفای دوستی و خویشاوندی با چنین توقعهایی به کدورت مبدل شود. حیف است!

پی‌نوشتها

(۱) میزان‌الحکمه، ج ۵، ص ۵۲۱. ۲. امثال و حکم، دهخدا، ج ۴، حرف میم. ۳. میزان‌الحکمه، ج ۵، ص ۵۲۰، وسائل‌الشیعه، ج ۱۶، ص ۴۵۹. ۴. کافی، ج ۲، ص ۲۰۱، حدیث ۸ و ۹. ۵. وسائل‌الشیعه، ج ۱۶، ص ۴۵۴. ۶. همان، حدیث ۴. ۷. همان، ص ۴۵۲، حدیث ۲. ۸. بحارالانوار (بیروت)، ج ۷۲، ص ۴۵۸. ۹. همان، ص ۴۶۲. ۱۰. کنز العمال، ج ۹، ص ۲۴۵. ۱۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰۹. ۱۲. وسائل‌الشیعه، ج ۱۶، ص ۴۵۵. ۱۳. همان، ص ۴۵۶. ۱۴. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۴۵۶. ۱۵. رهنمون، ص ۷۴۸. ۱۶. سوره احزاب، آیه ۵۳ (لا-تدخلوا بیوت النبی...). ۱۷. امثال و حکم، دهخدا، ج ۴، کلمه «مهمان». ۱۸. بحارالانوار (چاپ بیروت)، ج ۷۲، ص ۴۵۱، حدیث ۴. ۱۹. وسائل‌الشیعه، ج ۱۶، ص ۴۵۶. ۲۰. همان، حدیث ۲. ۲۱. میزان‌الحکمه، ج ۵، ص ۵۲۵ (به نقل از بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۸۴). ۲۲. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۴۸. ۲۳. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۴۴۵. ۲۴. همان، ص ۴۴۴، حدیث ۱ و ص ۴۵۲، حدیث ۶.

با همسایگان

با همسایگان

آیا تا به حال، از دست همسایه ناراحت شده‌اید؟ یا به عکس، همسایه از شما رنجیده و دلخور شده است؟ علت چیست؟ و... چگونه می‌توان از آن پیشگیری کرد و راه‌همزیستی و حسن معاشرت با همسایگان چیست؟ این مساله گاهی به نشناختن «حقوق همسایه» مربوط می‌شود، گاهی هم ریشه در رعایت نکردن آن دارد. ببینیم در دستورالعملهای مکتب، چه نکاتی وجود دارد؟

سایه همسایه

آیا دو همسایه، تنها در «سایه شریکند و نزدیک به هم؟ یا حق و حقوق و حد و حدودی هم وجود دارد؟ بعضی می‌گویند: «چهار دیواری، اختیاری. اما این سخن. نه معقول است، نه مشروع. نه با عرف سازگار است، نه با شرع و عقل. گرچه انسانها را دیوارهای خانه‌ها از هم جدا می‌کند و هر کس وارد محدوده‌خانه و زندگی خویش می‌شود، اما زندگی اجتماعی، افراد جامعه را به صورت اعضای یک «خانواده» درمی‌آورد، که پیوسته با هم در ارتباط، رفت و آمد، برخورد و تعاون‌اند و نیازهای متقابل به یکدیگر دارند. از این رو، سایه هر کدام از دو همسایه، باید آرام‌بخش دیگری باشد و هریک زیر سایه همسایه خود، احساس «امنیت»، «آسودگی» و «اعتماد» کنند. این چیزی است که دستورالعملهای معاشرتی و اخلاقی اسلام بر آن تاکید کرده است. در متون دینی چیزی به نام «حسن‌الجوار» یا «تعهد‌الجیران» و... دیده می‌شود، یعنی رسیدگی و سرکشی به همسایگان و داشتن رفتاری نیک با آنان و هم آزار نرساندن به همسایه و صبوری و تحمل نسبت به آنچه از نامالایمات، از آن ناحیه سر می‌زند. همچنان که خود شما نیز از همسایه‌تان توقع دارید سازگاری نشان دهند و با اندک چیزی عصبانی نشوند و پرخاش نکنند، خودتان نیز در معرض همین خواسته و انتظار از سوی همسایگانید. هر چه روحیه دینی و اخوت اسلامی میان افراد جامعه حاکم باشد، به همان اندازه

رابطه‌ها نزدیکتر و صمیمی‌تر و فاصله‌ها کمتر و کمتر می‌شود و دو همسایه، بازوی یکدیگر می‌شوند و در غم و شادی و راحت و رنج، شریک هم می‌گردند. برعکس آن در جوامع غربی و اروپایی و غرب‌زده است، که هر چه علائق مذهبی کم‌رنگ‌تر و ضعیف‌تر باشد، زندگی‌ها حالت سردی و کسالت‌بار می‌یابد و به زندگی‌های غربی‌ها شبیه می‌شود، که نه تنها یک دیوار، بلکه دیوارهای متعددی میان دو همسایه و دو هم محل، یا کسانی که در یک خیابان یا یک مجتمع مسکونی به سر می‌برند، پدید می‌آید و همسایه از حال و روز گار همسایه بغلی یا طبقه بالا یا پایین یا خانه روبه‌روی بی‌خبر است. راستی... این گونه زیستن، انسانی و اسلامی است؟ پس جایگاه عواطف اجتماعی کجاست؟ همسایه کیست؟ وظیفه ما نسبت به او چیست؟ و حد و حریم همسایگی تا کجاست؟...

همسایگی و حسن همجواری

«حسن همجواری تنها یک اصطلاح سیاسی در ارتباط میان کشورها نیست، و تنها کاربرد بین‌المللی ندارد. میان اهل یک محل، یا در روابط دو همسایه نیز مطرح است. داشتن بهترین خانه، اما با همسایه‌ای بد و ناهنجار و مردم آزار، مفت هم گران است! افراد عاقل و هوشیار، در جایی خانه می‌خرند که محلش خوب و همسایگانش سالم و با فرهنگ باشند. و گرنه، یا باید خانه را عوض کنند، یا عمری در رنج و عذاب به سر برند. توجه به همسایه در خریدن و ساختن خانه، مغازه و محل کار، نشانه خردمندی است. پیشوای نخستین ما، در نامه‌ای که به فرزندش امام حسن مجتبی (ع) به عنوان توصیه‌هایی از پدری دنیادیده و باتجربه می‌نویسد، از جمله می‌فرماید: «سل عن الرفیق قبل الطريق و عن الجار قبل الدار (۱)». پیش از سفر، از همسفر بپرس و پیش از خانه، از همسایه آری... «بسا کس اند، از این هم‌رهان «آری گوی، که دل به وسوسه راه دیگری دارند. بسا کس اند، که جایی موافقان رهند، که خود، نه جای هماهنگی است و همراهی است. بدین سبب، نخست باید آیین هم‌رهی دانست!» . همسایه خوب داشتن، نعمتی ارزشمند است و همسایه خوب بودن، محبت آور و رفیق‌ساز است. همیشه دلها متوجه جایی می‌شود که دوستی و نیکی از آنجا بجوشد و بترآورد. هر جا که شاهد خیر باشد، افراد هم گرد می‌آیند و افراد و جامعه، دلگرم شده، محیط هم آباد می‌گردد. نقش رفتار نیک در همسایگی و در ایجاد تجمعات پرشکوه و الفتهای اجتماعی فراوان است. حضرت علی (ع) می‌فرماید: آنکه همسایگی اش نیکو باشد، همسایگانش روزافزون می‌شوند. «من حسن جواره کثر جیرانه (۲)». در حدیث دیگری از امام صادق (ع) آمده است: «حسن الجوار یعمّر الدیار و یزید فی الاعمار (۳)». «خوش همسایگی، هم آبادیها را آبادان می‌سازد و هم عمرها را می‌افزاید! در این دو حدیث، هم به بازده عمرانی و اجتماعی سلوک شایسته در همسایگی اشاره شده، هم به منافع شخصی و بهداشت روانی. البته در پادشاهای اخروی آن احادیث فراوانی نقل شده است. (۴)».

توصیه به «حسن جوار»

حضرت امیر (ع)، پس از آنکه از دست شقی‌ترین افراد کوردل و کج‌فهم، ضربت خورد و در بستر افتاد، در آستانه شهادت، وصایای ارزشمندی خطاب به فرزندان و پیروانش فرمود که بخشی از آنها هم به حقوق همسایه مربوط می‌شود «اللّٰه الله فی جیرانکم، فانها وصیة نبیکم، ما زال یوصی بهم حتی ظننا انه سیورثهم (۵)». این سفارش علی (ع) در واپسین لحظات عمر است که فرمود: خدای را، خدای را، در باره همسایگانان، که این وصیت پیامبر شماست. پیامبر خدا همواره نسبت به همسایگان سفارش می‌فرمود، تاحدی که گمان کردیم آنان را از ارث برندگان قرار خواهد داد! امام صادق (ع) نیز در سخنی فرموده است: «بر شما باد نماز خواندن در مسجدها و همسایگی خوب با مردم. (۶) اگر به دستور مکتب، رفتار بزرگوارانه و شایسته با همسایگان داشته باشیم، دوستیها را جلب می‌کند و افراد در مشکلات و گرفتاریها و نیازهای متقابل، با بهره‌گیری از این تکیه‌گاه، می‌توانند از قوت روح

برخوردار باشند. گاهی هم باید جور همسایه را کشید. این شرط همسایگی خوب است. «حسن جوار» تنها به این نیست که اذیت و رنجی به همسایه نرسانیم. گاهی تحمل سختیها و ناملایماتی که از سوی او بر ایمان پیش می‌آید، مصداق این «حسن همجواری» است. اگر بخواهیم روابط از هم‌نگسلد، باید صبور بود و با تحمل، و گرنه، پاسخ بدی را با بدی دادن و در زشتیها مقابله به مثل کردن، نشان حقارت روح و دون‌همتی است. به‌علاوه این کار از همه برمی‌آید. گذشت و تحمل است که اراده و ایمان و بزرگواری می‌طلبد. در عالم رفاقت، شراکت، دوستی، ازدواج و همسری، همسفری، محیط کار و... نیز باید گاهی «سنگ زیرین آسیا» بود، نه کم‌ظرفیت و بی‌طاقت. امام کاظم(ع) فرمود: حسن جوار و همسایه خوب بودن، تنها آزار نرساندن نیست، بلکه آن است که بر اذیت همسایه صبور و بردبار باشی: «لیس حسن الجوار کف الاذی و لکن حسن الجوار صبرک علی الاذی». (۷). روشن است که این گونه حدیثها هرگز مجوز «همسایه‌آزاری» نیست. اگر توصیه به بردباری نسبت به آزار همسایه شده، بیش از آن واکیدتر و شدیدتر، سفارش به خوش‌رفتاری و نرساندن آسیب و آزار به همسایگان شده است. مزاحمت برای همسایه، از بدترین رفتارهای اجتماعی است.

آخرین مرز

در هر چیزی حد و مرز و حریمی وجود دارد. وقتی از اندازه‌گذشت، صفحه برمی‌گردد و اوضاع، به گونه‌ای دیگر می‌شود. تحمل نسبت به آزار و زحمت‌آفرینی همسایه نیز این گونه است. گاهی مزاحمت به حدی می‌رسد که پایان خط است و حریمها و حرمتها دیگر فرومی‌ریزد، چون خود همسایه مردم‌آزار، حریم نگه نداشته است. در تاریخ است که مردی خدمت پیامبر رسید و از آزار همسایه‌اش شکایت کرد. حضرت فرمود: برو و تحمل کن. بار دوم که به شکوه آمد و نالید، پیامبر باز هم دستور صبر و تحمل داد. آزار همسایه به اوج رسید و خارج از مرز تحمل. وقتی برای سومین بار، شکایت از همسایه کرد، حضرت رسول چنین راهنمایی و سفارش کرد: «روز جمعه، وقتی مردم به سوی نماز جمعه می‌روند، تو وسایل و اسباب و اثاث خویش را بیرون بریز و در رهگذار مردم قرار بده، تا همه آنان که به نماز می‌روند، این صحنه را ببینند. وقتی علت را می‌پرسند، ماجرا را به آنان بگو.» آن مرد نیز چنان کرد. همسایه مردم‌آزار (که آبروی خود را در خطر دید) بی‌درنگ به سوی او شتافت و ملتسانه از او خواست که وسایلش را به خانه برگرداند و قول داد عهد و پیمان بست که دیگر آن گونه رفتار نکند. (۸). این نتیجه بی‌پروایی و قدرشناسی نسبت به لطفها و مداراهاست. لطف خدا هم با انسان خطا کار مدارا می‌کند، ولی... «چون که از حد بگذری، رسوا کند». از حلم و بردباری دیگران نباید سوءاستفاده کرد و نجابت و بزرگواری دیگران را نباید به حساب ضعف یا بی‌عرضگی آنان گذاشت.

حد و حق همسایه

محدوده رعایت حقوق همسایگان و داشتن رفتار شایسته، تنها به همسایه دست راست و چپ خانه منحصر نمی‌شود و تنها به پرهیز از آزار هم خلاصه نمی‌گردد. سرکشی، رسیدگی، احوالپرسی، رفت و آمد، مساعدت و یاری، عیادت، انفاق و صدقه، رفع نیاز، همدردی و... از جمله اموری است که بر عهده هر همسایه است و اینها نشانه فتوت و جوانمردی است. پیشوای جوانمردان، علی بن ابی‌طالب(ع) فرمود: «من المروءة تعهد الجیران (۹) رسیدگی به همسایگان از مروت و جوانمردی است. حضرت امام باقر(ع) نیز در بیان صفات و خصال شیعه و پیروان و رهروان خط اهل بیت، یکی هم همین را دانسته و فرموده است: «و التعاهد للجیران من الفقراء و اهل المسکنه و الغارمین و الایتام (۱۰)». از نشانه‌های پیروان ما، رسیدگی به همسایگان نیازمند و تهیدست و بدهکاران و یتیمان است. چگونه انسان شرافتمند و باوجدان می‌تواند آسوده و با شکم سیر بخوابد و مرفه و برخوردار باشد، در حالی که در همسایگانش محرومان تهیدست، یتیمان بی‌سرپرست، گرسنگان بینوا و بدهکاران در مانده باشند و او بتواند گرهی

بگشاید، اما بی تفاوت باشد؟ اینجاست که کلام نورانی پیامبر خدا، بر تارک تاریخ می درخشد که فرمود: هر کس سیر بخوابد، در حالی که همسایه مسلمانش گرسنه باشد، به من ایمان نیاورده است. «ما آمن بی من بات شعبانا و جاره المسلم جابع (۱۱) آری، مسلمانی به عمل است، نه به ادعا و شعار! این حقوق و رعایتها به تعبیر احادیث، تا مرز چهل همسایه از هر طرف است. امام صادق (ع) از رسول اکرم (ص) نقل می کند که فرمود: هر چهل خانه از هر چهار طرف، همسایه محسوب می شود. (۱۲). امام باقر (ع) نیز فرمود: «حد الجوار اربعون دارا من کل جانب من بین یدی و من خلفه و عن یمنه و عن شماله (۱۳). که مضمونش همان حد و حریم همسایگی تا چهل خانه از چهار طرف است. اگر این حق و حد و حریم که اسلام بیان کرده است، مسؤولانه شناخته و رعایت شود، در جامعه اسلامی نیازمند و گرفتار و بینوایان بی سرپرست و رنجدیدگان دست از همه جا کوتاه و آبرومندانی که صورت خود را با سیلی سرخ ننگه می دارند یافت نخواهد شد. سخن رادر این بخش، با کلامی از محدث بزرگوار، مرحوم «شیخ عباس قمی به پایان می بریم، که چنین نوشته است: «... در زمینه معاشرت نیکو با همسایه، حدیث بسیار است و «حسن جوار» هم تنها پرهیز از همسایه آزاری نیست. بلکه تحمل جفا و ناملایمات همسایه هم از آن جمله است. همچنین از امور مربوط به «خوش همسایگی، ابتدا کردن به سلام، عیادت در هنگام بیماری، تسلیت و تعزیت گفتن در سوگها و مصیبتها، تبریک و تهنیت گفتن در شادیها و اعیاد، چشم پوشی از لغزشها، سرک نکشیدن به رازها و امور پنهانی همسایه، مضایقه نکردن از کمکهایی که مورد نیاز او است، حتی اگر می خواهد چوبی (و تیر آهنی) بر دیوارت بگذارد، یا ناودانی را بر خانه تو بگذارد و از این گونه امور... مضایقه نکنی و سخت نگیری...» (۱۴).

پی نوشتها

۱) نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه (۳۱. ۲) غررالحکم، چاپ دانشگاه، ج ۷، ص ۴۹. ۳) کافی، کلینی، ج ۱، ص ۶۶۷، احادیث ۸، ۱۰ و ۴. ۷) در اصول کافی، ج ۲ (عربی) باب «حق الجوار»، همچنین در سفینه البحار، واژه «جور» ملاحظه شود. ۵) نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه ۴۷، خطاب به امام حسن و امام حسین (ع). ۶) کافی، ج ۲، ص ۶۳۵. ۷) همان، ص ۶۶۷. ۸) سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۹۱ (واژه جار)، کافی، ج ۲، ص ۶۶۸. ۹) غررالحکم، چاپ دانشگاه، ج ۷، ص ۴۹. ۱۰) کافی، ج ۲، ص ۷۴. ۱۱) سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۹۲. ۱۲) کافی، ج ۲، ص ۶۶۹، باب «حد الجوار». ۱۳) همان. ۱۴) سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۹۲ «حسن الجوار».

سوغات و عیادت

سوغات و عیادت

چه خوب است که دیدارها، همراه با تحفه و هدیه ای باشد، تالذت بخش تر و مودت آمیزتر گردد. اصل هدیه، جلب محبت و مودت می کند، اگر در دیدارهای پس از مسافرت و زیارت باشد، چه بهتر و بیشتر! از مولایمان علی (ع) است: «الهدیه تجلب المحبه (۱). هدیه، دوستی می آورد. این کار، هم بازگشت از سفرها را شیرین می سازد، هم در یادهازننده ننگه می دارد و خاطره انگیز می شود. چه بسیار کسانی که خاطره شیرین یک سفر را تنها از رهگذر هدیه و سوغاتش در یاد خود نگه داشته اند. عیدی گرفتنهای دوران کودکی و جوایزی که دانش آموزان دریافت می کنند، اغلب جزء شیرین ترین و فراموش نشدنی ترین خاطرات زندگی آنهاست. وقتی افراد یک خانواده، چشم به راه بازگشت مسافرشان از «حج»، «مشهد»، شهرهای داخلی یا سفرهای خارجی باشند، هنگام آمدنش کلمه «سوغات، شیرین ترین وردی است که بر زبانهایشان جاری می شود و بر خاطرشان می گذرد. از این

طریق، خانواده نیز خوشحال می‌شوند. سوغات آوردن (اگر در حد و حدود مناسب و در شان انسان باشد) سنتی اسلامی است و نشانه آن است که «مسافر»، در سفر هم به یاد آنها بوده است. مهم، اصل هدیه و سوغات است، قیمت آن چندان مهم نیست. یعنی ارزش معنوی و عاطفی هدیه جای توجه است، نه ارزش مادی و ریالی آن. گاهی یک شیشه عطر، یک تسبیح و سجاده، یک کتاب و مجله، یک دست کفش و لباس، یک کیف و جراب، یک شیرینی و میوه محلی از محل سفر و... حلاوتی فراموش نشدنی پدید می‌آورد. هدیه، هر چه باشد. لازم نیست سفر، حتما طولانی یا به جاهای دور باشد، تا «هدیه بطلبد!» و ضرورت هم ندارد که سوغات، گرانبها و دارای ارزش مادی بالا باشد! گفتیم که خود سوغات و هدیه سفر، ارزشی معنوی و اخلاقی دارد، هر چند قیمتش نازل و مقدارش اندک باشد. بشنویم از اسوه اخلاق، حضرت رسول (ص) که فرمود: «اذا خرج احدکم الی سفر ثم قدم علی اهلہ فلیهدهم ولیطرفهم ولویحجاره» (۲). هر گاه یکی از شما به سفر رفت، هنگامی که به سوی خانه و خانواده‌اش برمی‌گردد، حتما برایشان هدیه و سوغات آورد، حتی اگر شده، سنگی باشد!... روشن است که هدف آن حضرت، آوردن سنگ نیست، بلکه می‌خواهد بفرماید هدیه، هر چند ارزان و ناچیز هم باشد، «موضوعیت دارد و خوب است که مرد خانه و بزرگ خانواده، دست‌خالی و بی‌سوغات به خانواده‌اش برنگردد. البته اگر سفر، سفری معنوی باشد (مانند حج، عمره، سوریه، مشهد و...) از مسافر آگاه و مکتبی انتظار می‌رود که رهاوردهای معنوی از این سفر برای خانواده و دوستان بیاورد و دریافتهای معرفت‌ها، آموختنیهای سفر را به عنوان یک «ارمغان برای دیدارکنندگان باز گو کند و آنان را در فضای معنوی و روحانی مسافرت خویش قرار دهد. متأسفانه این گونه تحفه‌ها بسیار اندک است و زائران ما، کیف و چمدان خویش را از هر چیز پر می‌کنند، جز خاطرات معنوی و رهاوردهای روحی و تربیتی؛ مگر کسانی انگشت‌شمار، که خداوند بر شمارشان بیفزاید.

عیادت بیمار

از نمونه‌های بارز اخلاق معاشرت، رفتن به عیادت بیماران است. چه در شهری که هستیم، چه با سفر به شهری دیگر، چه بیمارانی که از خویشاوندان و فامیل‌اند، چه آنان که دوست و آشنا، و چه حتی عیادت بیماران غریب و بی‌دوست و آشنا! به قول سعدی: «قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید.» (۳). تندرستی از نعمتهای ناشناخته الهی است. آنکه بیمار می‌شود، چشم به راه دیدار و سرکشی و احوالپرسی دوستان و بستگان است و از تفقد آنان خرسند می‌شود. از بهترین کارها که پاداش بسیار نیز دارد و موجب رضای خالق و مخلوق است، «عیادت بیمار» است. این عمل در اسلام، آداب خاصی دارد. نیکو است که انسان به‌عنوان سرکشی و احوالپرسی از مریض، به سراغ او برود، کم بنشیند (مگر آنکه خود بیمار، طالب و مشتاق باشد بیشتر بنشیند) دست و نبض بیمار را بگیرد، دست بر پیشانی‌اش بگذارد، به مریض دعا کند، از او دعا بخواهد، ولی به گونه‌ای باشد که اسباب زحمت بیمار و خانواده‌اش را فراهم نسازد. (۴). حتی چیزی با خود بردن هنگام رفتن به عیادت بیمار (همان گونه که رایج و مرسوم است) بسیار پسندیده است. یکی از غلامان امام صادق (ع) می‌گوید: یکی از آشنایان بیمار شد. جمعی از دوستان به ملاقات او می‌رفتیم که در راه، به امام صادق (ع) برخوردیم. امام پرسید: کجا؟ گفتیم: به عیادت فلانی می‌رویم. فرمود: بایستید. ما نیز ایستادیم. پرسید: آیا میوه‌ای، سیبی، گلابی، عطر و... چیزی همراه دارید؟ گفتیم: نه، هیچ یک از اینها را نداریم. فرمود: آیانی دانی هر چه که نزد بیمار برده شود، با همان خوشحال می‌شود و مایه راحت و استراحت او است؟ (۵). این، حتی نشانه کاهش دردهای جسمی در سایه خرسندیهای روحی است، چیزی که در روانشناسی و درمان جدید، به عنوان یک دستور درمانی مورد توجه است.

اخلاق پیامبران

رفت و آمد به خانه بیماران و عیادتشان و تفقد از حالشان، از اخلاق انبیایی است و سبب تحکیم رابطه‌ها و تقویت دوستیها و الفت خانواده‌هاست. پیامبر اسلام (ص) نیز به عیادت بیماران می‌رفت. حتی یک بار از یک یهودی نیز عیادت فرمود که همسایه او بود. (۶). آنچه به عیادت، ارزش می‌بخشد، خدایی بودن آن و اخلاص در عیادت است، حتی خارج از مرز دوستی و رفاقت و آشنایی و شغل و موقعیت طرف به عیادت رفتن مهم است. این در آنجا جلوه می‌کند که مریض، گمنام و بی‌کس و ناشناخته و غریب باشد که بیش از دیگران چشم به راه دیدار کنندگان است. تعبیر «فی الله که در روایات عیادت بیماران به چشم می‌خورد، به همین نکته حساس اشاره می‌کند. چگونه می‌توان به این گوهر دست یافت و از کجا می‌توان «نیت خدایی را در عیادتها تشخیص داد؟

عیادت بی‌ریا

وقتی به عیادت بیماری می‌روید، روی چه انگیزه‌ای است؟ آیا از ترس گلایه‌های بعدی او و خانواده او است؟ یا اینکه چون همسایه و آشناست و فردا چشم در چشم هم خواهید انداخت؟ یا چون رئیس و مسؤول است؟ یا برای خدا؟ البته دلجویی از یک بیمار و خانواده‌اش یا رعایت حق همسایگی و حق رئیس، جای خود دارد، ولی آیا شده که جعبه شیرینی یا پاکت میوه‌ای بگیری و به عیادت بیمارانی در بیمارستانها بروید که کسی راندارند و شما را هم نمی‌شناسند؟ در ایام جنگ، بعضیها به دیدار و عیادت رزمندگان مجروح می‌رفتند که در شهرستانهایی دور از بستگان خود تحت درمان بودند، بی‌آنکه سابقه آشنایی با مجروحان جنگی داشته باشند، تنها به خاطر خدا و انجام وظیفه دینی و انسانی. این کار، بس عظیم است و الهی! و مایه آسانی حساب خداوند در قیامت می‌گردد. در حدیث قدسی آمده است: «من عاد مؤمنا فی فقد عادنی (۷)». هر کس در راه من (به خاطر خدا) مؤمنی را عیادت کند، مرا عیادت کرده است. در حدیث است که روز قیامت، پروردگار به بنی آدم خطاب می‌کند: مریض شدم چرا به عیادت نیامدی؟ می‌گویند: خدایا! تو پروردگار جهانیانی، چگونه به عیادت تو می‌آمدم؟ پاسخ می‌شود: فلان بنده‌ام بیمار شد و از او عیادت نکردی! مگر نمی‌دانستی که اگر به عیادتش می‌رفتی، مرا نزد او می‌یافتی؟ (۸). به علاوه، عیادت بیمار، انسان را به یاد قیامت می‌اندازد و او را متوجه نعمت تندرستی می‌سازد و زمینه‌ساز شکر به خاطر سلامتی می‌گردد. از رسول خدا (ص) روایت است که: به عیادت بیمار و تشییع جنازه بروید، که شما را به یاد آخرت می‌اندازد. (۹).

عیادت و سوغات بی‌توقع

دانستیم که اگر به عیادت بیمار، یا هدیه و سوغات، جنبه الهی بدهیم و آن را به حساب خدا بگذاریم، هم پاداش بیشتری می‌بریم، هم به ترویج این گونه سنتهای اسلامی در اخلاق معاشرت، کمک کرده‌ایم. با این حساب، نباید در دادن هدیه و بردن سوغات یا رفتن به عیادت بیمار، حساب عوض و جایگزین آن را کرد. گلایه از اینکه چرا ما که به عیادتش رفتیم، او به عیادت ما نیامد، کم ظرفیتی است، یا اگر کسی هنگام بیماری‌تان از شما عیادت نکرد، شما «مقابله به مثل نکنید و کریم و بزرگواری باشید. رسول اکرم (ص) فرموده است: «عد من لا یعودک و اهد من لا یهدی لک (۱۰)». به عیادت کسی برو که از تو عیادت نکرده است و برای کسی هدیه‌ببر که برای تو هدیه و سوغات نیاورده است. و... اخلاص و وسعت نظر و بزرگ‌منشی، از همین جاها شناخته می‌شود!...

پی‌نوشتها

(۱) غررالحکم، چاپ دانشگاه، ج ۷، ص ۴۲۱. (۲) مکارم‌الاخلاق، طبرسی، ص ۲۶۶، بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۲۸۳. (۳) گلستان

سعدی، باب هشتم (۴) روایات بیماری و عیادت و... را در «مکارم‌الاخلاق، باب ۱۱ مطالعه فرمایید (۵) مکارم‌الاخلاق، ص ۳۶۱ (۶) همان، ص ۳۵۹ (۷) همان، ص ۳۶۰ (۸) میزان‌الحکمه، ج ۹، ص ۱۲۸ (۹) همان، ص ۱۳۰ (۱۰) کنز‌العمال، متقی‌هندی، حدیث‌شماره ۲۵۱۵۰.

حریم خانه و زندگی

حریم خانه و زندگی

منظور، حریم زمینی و جغرافیایی مورد نظر نیست، بلکه حریم حقوقی و آسایش و آزادی افراد، منظور است. زندگی شخصی افراد و اوضاع خصوصی داخل خانه و روابط درونی، حد و حریمی دارد که باید پاس داشته شود، تا روابط دوستی و صفا نیز محفوظ بماند، چرا که تعدی به این حریم و مراعات نکردن این حق، کدورتها و دشمنیهایی را در پی دارد. بگذارید سخن را این گونه آغاز کنیم، با طرح یک سؤال: آیا شما دوست دارید کسی سرزده و بی‌خبر، وارد خانه شما شود؟ آیا ناراحت نمی‌شوید اگر دیگران، بدون رضایت شما در کیف و کمد یا اتاق و محل کار شما را باز کنند؟ آیا از دید زدن دیگران به دست‌خط و نوشته‌های محرمانه یا خصوصی‌تان، بدتان نمی‌آید؟ آیا اگر کسی از اسرار شما مطلع شود، یا آنکه خودتان رازی را با کسی در میان بگذارید، بخصوص اگر راز خانوادگی و مربوط به زندگی خصوصی شما باشد، او هم به دیگران برساند، خوب است؟ آیا خوشتان می‌آید که بدون رضایت شما، کسی در اموال و وسایل شما تصرف کند؟ دید زدن به درون خانه دیگران چگونه است؟ این قبیل، نشان می‌دهد که شما برای زندگی و خانه خویش، حریمی قایل هستید و دوست ندارید که آنها نادیده گرفته شود. مراعات یا عدم مراعات این نکات نیز، از جمله موضوعات اخلاق معاشرتی است که در اسلام برای آن قانون و حکم خاص وجود دارد. این مساله را کمی بازتر مطرح می‌کنیم:

خانه، یا محل آرامش و ایمنی

به محل مسکونی هر فرد یا خانواده‌ای، «مسکن هم گفته می‌شود. یعنی اینکه خانه، محل قرار و استقرار و آرامش و سکون نفس و اطمینان خاطر است. از این رو، انسان باید در محل سکونت خویش، احساس امنیت و آرامش داشته باشد. برای تامین این احساس آرامش نیز، اقدامهای گوناگونی لازم است. از طرز معماری خانه و نداشتن اشراف بر آن و مناسب بودن همسایه‌ها گرفته، تا نحوه ارتباط دیگران و همسایگان و تردد کنندگان به خانه. در اتاق خصوصی، نباید کسی واهمه ورود ناگهانی دیگران رداشته باشد. در خانه شخصی هم، نباید دیگران بی‌اجازه یا بی‌رضایت یا سرزده وارد شوند. اگر خانه‌ای مصون از دید زدن دیگران و چشم‌چرانی نگاههای آلوده نباشد، «مسکن نیست، بلکه عامل تشنج و اضطراب است. اینکه باید بر در خانه یا اتاق، «پرده باشد، برای جلوگیری از افتادن نگاه ناروا به درون خانه است. اینکه قبل از ورود به خانه‌ای باید در زد، اجازه گرفت و خبر داد، برای همین نکته است. البته، هم صاحب خانه باید در تجهیز خانه‌اش و تامین وسایلی که به این «ایمنی و آرامش و آسایش کمک می‌کند بکوشد، هم رهگذران، همسایگان، طبقات بالا و خانه‌های مشرف باید نگاه خود را کنترل کنند. اگر بر در خانه‌ای پرده نباشد، باید کنار راست یا چپ ایستاد و درزد و یا صاحبخانه را صدا کرد، تا چشم به درون خانه نیفتد. بگذارید از اسوه اخلاق بیاموزیم: پیامبر اکرم (ص) که رفتارش مایه درس و الگو برای همگان است، وقتی به در خانه کسی می‌آمد، رو به روی در نمی‌ایستاد، بلکه سمت راست یا چپ قرار می‌گرفت و می‌فرمود: «السلام علیکم. با این سلام دادن بلند، اجازه ورود می‌گرفت. زیرا آن روزها هنوز معمول نشده بود که همه در برابر خانه‌شان پرده بیاویزند (۱). یک بار هم «ابوسعید خدری روبه‌روی خانه حضرت

ایستاد و اذن ورود طلبید. حضرت فرمود: روبه‌روی در، اجازه ورود مگیر! (۲). وقتی اشخاص به خانه شخصی خود وارد می‌شوند، نوعی پناهگاه امن و آسوده را برگزیده‌اند تا استراحت کنند و آزاد باشند. این نکته ایجاب می‌کند که حریم و حرمت داخله منزلها حفظ شود و بی‌اجازه، کسی وارد خانه‌ها نگردد.

استیذان

در اینجا با یک واژه قرآنی و حدیثی که به همین مساله مربوط می‌شود آشنا می‌شویم. استیذان یعنی «اذن طلبیدن، اجازه گرفتن و رخصت خواستن هنگام ورود به خانه یا اتاق کسی دیگر. همچنان که گذشت، خداوند خانه‌ها را محل آسایش افراد قرار داده و برای آنها احکام ویژه‌ای مقرر کرده است. چه بسا کسی خسته یا بیمار یا بی‌حال است و آمادگی پذیرش کسی را ندارد. یا در خانه‌اش کسی است که با وجود او، نمی‌خواهد دیگری را پذیرا باشد. یا اوضاع خانه به نحوی است که دوست ندارد دیگران، آن حالت و وضع را ببینند. یا از نظر لباس و وضع پوشش در شرایطی است که آماده آمدن کسی نیست، یا وقت و هنگامی است که لباسها را در آورده و به استراحت نیم‌روز یا شبانه پرداخته و مایل یا مهیای آن نیست که کسی مزاحم یا وارد شود یا... یا... به هر دلیلی، گاهی شرایط به گونه‌ای است که بی‌اذن وارد شدن، صاحبخانه را ناراحت می‌کند. در چنین مواقعی باید «اجازه گرفت. دیده‌اید که افراد یک خانه، وقتی از پیش، در جریان آمدن کسی باشند یا خودشان مهمان دعوت کرده باشند، خانه را مرتب و خود رامه‌های پذیرش و پذیرایی می‌کنند. ولی وقتی کسی بی‌خبر و سرزده وارد می‌شود، هر کدام به گوشه‌ای فرار می‌کنند، یا با شتاب و عجله، به جمع و جور کردن وسایل خانه و سامان دادن به وضع ظاهری منزل می‌پردازند. این یعنی چه؟ یعنی اینکه افراد، همیشه آمادگی پذیرش دیگران را - بخصوص بی‌خبر و ناگهانی - ندارند. در چنین مواردی وظیفه داریم که «استیذان یا «استیناس کنیم و بدون خبر دادن و سرزده وارد نشویم، تا به حریم امنیت شخصی افراد درون خانه، تعدی نکرده باشیم. نحوه خبر دادن متفاوت و بسته به شرایط و محیطها و اشخاص گوناگون است. با «در زدن»، «اجازه گرفتن»، یا «الله گفتن»، زنگ زدن، سرفه کردن، یا بر زمین کشیدن یا به هر وسیله ممکن باید صاحب خانه یا ساکن اتاق و محلی را خبر داد. اگر اجازه ورود داده شد، وارد می‌شویم، و گرنه، بدون هیچ ناراحتی برمی‌گردیم. همچنان که اگر ما در شرایط نامساعد بودیم و برای ورود کسی به خانه یا محل کار، تمایل نشان ندادیم، انتظار داریم که نرنجد و این را «توهین تلقی نکند».

از پیشوایان پیاموریم

پیامبر اکرم (ص) همواره برای ورود به خانه دیگران، اجازه می‌گرفت. اجازه گرفتنش هم به این صورت بود که با صدای بلند، به اهل خانه سلام می‌داد و منتظر جواب مثبت می‌ماند. حتی برای ورود به خانه دخترش فاطمه زهرا (س) نیز بیرون خانه می‌ایستاد و با صدای بلند سلام می‌کرد. شنیدن جواب از داخل خانه به معنای آمادگی آنان برای ورود پیامبر بود و آن حضرت داخل می‌شد. (۳). به نظر برخی فقها، این اجازه گرفتن سه بار لازم است. برخی هم یک بار را کافی می‌دانند. ولی رعایت جنبه اخلاقی اقتضا می‌کند سه بار، اعلان قبلی شود. امام صادق (ع) می‌فرماید: برای ورود به خانه‌ای، اذن گرفتن و اعلام، سه بار است: بار اول، تابشوند. بار دوم برای آنکه خود را جمع و جور کنند. در مرتبه سوم اگر مایل بودند اجازه دهند، والا، اذن نمی‌دهند و اجازه گیرنده برمی‌گردد: «الاستیذان ثلاثه: اولهن یسمعون، والثانیة یحذرون و الثالثه ان شاؤوا انوا و ان شاؤوا لم یفعلوا، فیرجع المستاذن». (۴). در سیره پیامبر نسبت به حضرت زهرا (س) نوشته‌اند که گاهی در خانه آنها می‌آمد، سلام می‌داد، پاسخ نمی‌شنید. تا بار سوم، که می‌خواست برگردد، آنان جواب می‌دادند. حضرت می‌پرسید: چرا جواب نمی‌دادید؟ می‌گفتند: یا رسول الله، دوست داشتیم که صدای تورا بشنویم (این نمونه و شبیه آن در مورد قیس بن سعد بن عباده هم نقل شده است). سرزده وارد خانه

شدن، حتی خانه خود نیز ناپسند است. در آداب سفر آمده است که پیامبر اکرم (ص) نهی کرد که اگر کسی شبانه از مسافرت برگشت، سرزده وارد خانه شود، مگر آنکه قبلا اعلام کند و خبر دهد: «نهی رسول الله (ص) ان یطرق الرجل اهله لیلا اذا جاء من الغیبه حتی یؤذنه». (۵).

از زبان قرآن

گفتیم که موضوع «استیذان» در قرآن هم آمده است و نشان‌دهنده اهمیت این مساله در روابط اجتماعی و خانوادگی است. جایگاه این مساله در آیات قرآن، بیشتر مسایل جنسی و نگاههای ناخواسته است و آیات قبل و بعدش نیز به کنترل چشم و نگاه مرتبط است. چه بسا سرزده وارد اتاق یا خانه یا محلی شدن، سبب می‌شود که نگاه به چهره یا اندام یا صحنه‌ای بیفتد که ابلیس و سوسه‌گر، انسان را به دام و کام فتنه بکشد. از این رو اجازه ورود گرفتن، یک پیشگیری احتیاط‌آمیز از هر نوع نگاه ناروا یا دیدن صحنه‌های ناپسند یا غیر حلال است. از زبان قرآن بشنویم که می‌فرماید: «ای ایمان آورده‌ها! به خانه‌هایی جز خانه خویش وارد نشوید، مگر آنکه قبلا خبر دهید و اذن بگیرید و بر اهل خانه سلام کنید. این برایتان بهتر است، باشد که پند بگیرید. اگر در خانه، کسی را نیافتید، وارد خانه نشوید تا آنکه به شما اجازه دهند و اگر به شما گفتند: «برگردید»، شما هم برگردید. این برایتان پاکیزه‌تر (ورشدهنده‌تر) است.» (۶). اگر اجازه داده نشد، بدون ناراحتی باید برگشت. دلیلی بر ناراحت شدن نیست. خانه، خانه دیگری است و آماده و متمایل نبوده که وارد شویم. این «ادب قرآنی» است که خدا به ما یادآوری می‌کند که نحوه ورود به خانه دیگران، هم با اجازه باشد، هم همراه با سلام، هم بدون ایجاد وحشت و اضطراب، به نحوی که آنان احساس «انس کنند» استیناس! به تعبیر مرحوم علامه طباطبایی: این اجازه گرفتن برای ورود به خانه، کمک می‌کند که ساکن خانه خود را بپوشاند و از خودش ایمن و خاطر جمع باشد و این روش پسندیده، کمک می‌کند تا اخوت و برادری و الفت و تعاون عمومی در مسیر آشکار کردن خوبیها و پوشاندن ناخوشایندیها استمرار یابد. (۷). ابویوب انصاری از پیامبر خدا می‌پرسد که یا رسول الله، این استیناس که در آیه قرآن مطرح است، چیست؟ حضرت پاسخ می‌دهد: گفتن سبحان الله، الحمد لله، الله اکبر، سرفه کردن برای اهل خانه. (۸). روایت است که مردی به رسول خدا عرض کرد: آیا من برای وارد شدن نزد مادرم نیز اجازه بخواهم؟ پیامبر فرمود: آری. آن مرد پرسید: مادرم خدمتکاری جز من ندارد، آیا لازم است هر بار که بر او وارد می‌شوم، اذن و اجازه بگیرم؟ حضرت فرمود: آیا دوست داری که مادرت را عریان بینی؟ مرد گفت: نه. فرمود: پس اجازه بگیر و وارد شو! (۹). آموزش قرآن در باره استیناس و اذن گرفتن، هم در باره خانه‌های خودمان است، هم خانه دیگران و در هر دو مورد، احترام گزاردن به حرمت ساکنان خانه و محترم شمردن حقوق شخصی آنان است.

اذن و اجازه

نهاد «خانواده» از مقدسترین نهادهاست. سلامت و استواری آن نیز، مورد توجه اسلام است. نوع برخوردها نسبت به تحکیم رشته‌های این نهاد، یا گسستن پیوندها و آفت‌خیز کردن آن مؤثر است. خانواده و خانه، حد و حریمی دارد که باید رعایت شود و مورد تعدی و «مرزشکنی» قرار نگیرد. تهاجم و تعدی به این حدود و حقوق، گاهی هم از طریق «نگاه است» که کنترل آن ضروری است.

چشمهای بی‌بها

آنچه سبب بی‌بهای چشمها می‌شود، بی‌محابایی آنهاست، یعنی شناختن حریمها و مراعات نکردن حقوق شخصی دیگران و ورود

به قلمرو ممنوع. چشم، گوهر ارزنده و نعمت عظیم الهی است و ارزش آن برابر با کل وجود و جان آدمی است، تا آنجا که اگر کسی دو چشم دیگری را کور کند، دیه کامل یک انسان بر عهده او است. (۱۰) و دیه یک چشم، به قدر نصف دیه انسان است. اما همین چشم، اگر نگاه خائنه کند و به خانه‌ها و عورات و اسرار و درون خانه مردم و به نوامیس دیگران نگاه دزدانه کند و در آن حالت، بزنند و آسیب ببیند، دیه ندارد. این بی‌ارزشی چشم ناپاک را می‌رساند که بی‌اذن و به ناروا و حرام، وارد حریم دیگران می‌شود و مرتکب گناه می‌گردد. فتوای حضرت امام قدس سره چنین است: «دید زدن به خانه مردم و نگاه به نامحرم گناه است و صاحبخانه حق دارد سنگ یا چیزی به طرف او پرتاب کند و ضمانی هم بر او نیست. حتی اگر به درون خانه‌هایی دور، با ابزاری (مثل دوربین قوی) نگاه کند، مثل آن است که از نزدیک نگاه کند. نگاه به درون خانه کسی از طریق نصب آینه نیز همین حکم را دارد.» (۱۱). این حرمت‌شکنی برای چشم‌های ناپاک، نهایت حرمت‌گذاری برای حقوق شخصی در زندگی خصوصی انسانهاست. در حدیثی از رسول اکرم (ص) آمده است: «هر کس به خانه همسایه‌اش سرک بکشد تا به عورت مردی یا موی زنی یا بدن او نگاه کند، بر خداوند رواست که او را همراه منافقان به آتش دوزخ افکند...» (۱۲). و نیز فرموده است: «من اطلع فی بیت بغیر اذنهم فقد حل لهم ان یفقاوا عینه (۱۳)». هر کس بی‌اجازه، به خانه‌ای دید بزند، آنان حق دارند که چشمش را کور سازند. در حدیث دیگری امام صادق (ع) فرموده است: در چنین حالتی اگر چشمش را معیوب کنند، دیه‌ای بر آنان نیست. (۱۴). در نقلهای متعددی آمده است که رسول خدا (ص) در خانه خویش مشغول شانه زدن خود بود - و با یکی از همسرانش بود - کسی از شکاف در، درون خانه را دید می‌زد. پیامبر اسلام فرمود: اگر نزدیک تو بودم، چشمت را با همین شانه درمی‌آوردم. یا: برخاست به سراغش رفت... که مرد، گریخته و صحنه را ترک کرده بود. (۱۵). از این سو، بی‌اجازه وارد حریم زندگی کسی شدن تا این حد ناپسند است، از آن سو هم سفارش به اجازه گرفتن برای ورود به خانه دیگری و استیذان و استیناس شده است (که در بخش پیشین، به تفصیل گذشت).

درسی برای نوجوانان

ادب دیگری که قرآن می‌آموزد و به سلامت خانوادگی و اخلاقی جوانان نابالغ مربوط می‌شود، اجازه گرفتن برای ورود به اتاق پدر و مادر است. این نکته را، هم خود نوجوانان باید رعایت کنند، و هم والدین باید به نحوی شایسته و هنرمندانه و بدون بدآموزی و تحریک، آنان را توجیه کنند. گاهی پدر و مادر، در اتاق خویش ممکن است به استراحت مشغول باشند، با لباسهای راحت و وضعی متناسب با خواب. سرزده وارد شدن کودکانی که در سنین قبل از بلوغ باشند، ممکن است عوارضی داشته باشد و نوجوانان را به برخی مسایل انحرافی بکشد. اینجاست که باید نوجوانان، در بزنند، اجازه بگیرند و بی‌اطلاع و اذن، وارد اتاق دیگران نشوند. آموزش قرآن این است که هم غلامان و خدمتکاران خانه، و هم کودکانی که به سن بلوغ جنسی نرسیده‌اند، سه بار و در سه هنگام، اذن بگیرند. این سه وقت عبارت است از: ۱- پیش از نماز صبح. ۲- هنگام استراحت ظهر. ۳- شب، بعد از عشاء. این سه وقت را قرآن کریم به نام «راز» و «سر» پوشیدنی (عورت) یاد می‌کند و جز این سه وقت را - که معمولاً ممکن است افراد در این مواقع، با لباس زیر و وضع خاص یا نیمه لخت یا بدون پوشش کافی باشند - بلامانع اعلام می‌کند. متن آیه قرآن چنین است: «یا ایها الذین امنوا لیستاذنکم الذین ملکتم ایمانکم و الذین لم یبلغوا الحلم منکم ثلاث مرات: من قبل صلوة الفجر و حین تضعون ثیابکم من الظهیرة و من بعد صلوة العشاء ثلاث عورات لکم...» (۱۶). در این آیه، یک مرحله جلوتر و فراتر از اجازه گرفتن برای ورود به «خانه» مطرح کرده است، یعنی ورود به اتاق شخصی در مواقعی خاص. ممکن است برخی، تردد کودکان را نزد بزرگترها امری ساده و عادی تلقی کنند و بچه‌ها از این رهگذر، صحنه‌هایی ببینند و با مسایلی روبه‌رو شوند که برایشان غیر قابل هضم و درک یا بدآموز باشد و به انحراف بیفتند. این مساله در یک نگاه عام‌تر، به کنترل روابط همسران نسبت به توجه و دیدن و

فهمیدن کودکان مربوط می‌شود که... بماند! و به این اشاره بسنده کنیم و بگذریم، چرا که مساله چندان مهم است که باید نوشته‌ای مفصل و مستقل پیرامون آن نگاشت. به هر حال، این مساله به ظاهر ساده و جزئی، از چنان اهمیتی در «تصحیح معاشرت» دارد که قرآن کریم به تفصیل و با ذکر جزئیات به آن پرداخته است، تا خانواده‌ها و فرزندان گرفتار بیماریهای روانی و اخلاقی نشوند و از آثار سوء عصبی و روانی نبودن کنترل و حریم در معاشرتها، بخصوص در مورد خلوت‌سرا و تردد و دیدن و فهمیدن کودکان، مصون بمانند. در پرونده بسیاری از گرفتاران به بیماریهای جنسی و انحرافات اخلاقی از این نوع، اعترافاتی به چشم می‌خورد که نشان‌دهنده تاثیر منفی این گونه ولنگاریها و نبودن حریم در معاشرتهاست. و توجه یافتن کودکان و نوجوانان به برخی از اسرار زندگی خصوصی والدین، که آنان را به گناه می‌کشد، جای دقت و تأمل است، که حضرت امیر(ع) فرمود: «کم من نظره جلبت حسره (۱۷)، چه بسا نگاهی که حسرت می‌آورد!

چرا بی‌اجازه؟

باری... رعایت حریم حقوق دیگران در معاشرتها ما را به بحث از استیذان و استیناس کشاند. ولی سخن اصلی آن است که احترام گذاشتن به این حقوق فردی، شرط اخوت اسلامی در یک جامعه مکتبی است و پای‌بندی به این اصول، ضامن تداوم دوستیهاست. این عمل بی‌اذن و اجازه، تنها مربوط به ورود به خانه و اتاق‌اشخاص نمی‌شود؛ دامنه‌ای گسترده دارد. اگر کسی یادداشتی می‌کند و نامه‌ای می‌نویسد، نباید دزدانه به آن نگاه کرد. اگر کسی رازی را به امانت نزد ما می‌گوید، نباید خیانت کرد و اسرارش را فاش ساخت. اگر کسی کلید خانه، کمد، کیف یا سویچ ماشین و موتور را به دست ما داد، نباید بیش از حدی که یقین به اذن و رضایت او داریم، در آن تصرف کنیم. اگر دو نفر با هم صحبت خصوصی می‌کنند، چه حضوری، چه تلفنی، «گوش ایستادن و به نجواها گوش کردن و «استراق سمع کردن و شنود گذاشتن، جایز نیست. اگر حامل نامه‌ای به دیگران هستیم، حق گشودن نامه و مطالعه محتوای آن را نداریم. اگر پاکتی برای شخصی فرستاده می‌شود و تأکید می‌کنند که شخصا مفتوح فرمایید»، دیگری حق باز کردن و مطالعه آن را ندارد (مگر با اجازه طرف اصلی). بی‌اجازه نمی‌توان سر کمد و کیف و جیب و دفتر کسی رفت و چیزی برداشت یا خواند یا تصرف کرد. اگر روی جزوه، بولتن یا خبرنامه‌ای مهر «محرمانه خورده است، یا نقل مطلبی از جایی یا کسی منوط به «اجازه دانسته شده است، در همه این موارد، بی‌اذن کار کردن، نوعی خیانت است و دور از ادب اسلامی و انسانی. اگر آلبومی «خانوادگی است، دیگری بی‌اجازه حق نگاه کردن به آن را ندارد. اگر گفتند: راضی نیستیم مطالب این دفتر را بخوانی، یا اگر مطلبی و انتقادی و مقاله‌ای نوشتند و با نوشتن «امضاء محفوظ گفتند که راضی به افشای نام نیستند، افشای آن خلاف ادب و قانون و وجدان است. اگر کسی مطلبی را با ما در میان گذاشت و تأکید کرد که: «راضی نیستم به کسی بگویی، تا چه اندازه رعایت می‌کنیم؟ آیا حاضریم اینها را هم جزء حقوق و حدود اشخاص به حساب آوریم و مراعات کنیم؟! پس، مجموعه آنچه «راز شخصی و اسرار زندگی خصوصی محسوب می‌شود، بسیار است. تنها در خانه و اتاق و نامه و راز هم خلاصه نمی‌شود. ممکن است حتی نوعی از غذا و میوه و خوراکی در خانه و یخچال و... کسی باشد ولی دوست نداشته باشد که آن را بداند. یا یک بیماری یا نقص عضو و جسم در کسی باشد که نخواهد دیگری آن را بداند. یا در شرایط بحرانی خاصی قرار داشته باشد که نخواهد مردم بدانند. همه اینها در قلمرو «حریم شخصی است و ورود به آن اجازه می‌خواهد. گاهی در یک خانواده، یک «اختلاف است، ولی دوست ندارند که اقوام و آشنایان از این اختلاف باخبر شوند. و سوسه شدن برای پی‌بردن به آن، و فاش ساختن برای دیگران هم از همین مقوله غیر مجاز و غیر ماذون است. «سیدقطب، در اشاره به این نکته لطیف قرآنی و آداب اجتماعی می‌نویسد: «امروز ما مسلمانان، نسبت به این گونه امور دقیق و ظریف، حساسیت خود را از دست داده‌ایم. گاهی شخصی به خانه برادرش حمله‌ور می‌شود، هر لحظه از لحظات شب و روز که باشد، برایش فرق نمی‌کند. آن قدر در می‌زند تا باز کنند و

اگر در به رویش باز نکنند بر نمی‌گردد تا آنکه صاحب خانه را به ستوه آورد و در بگشایند. گاهی در خانه، تلفن وجود دارد و می‌تواند پیش از آمدن، تلفنی تماس گرفته و خبر دهد تا اجازه بدهند یا روشن شود که موقعیت مناسب نیست. ولی این راه و شیوه را رها می‌کند تا بی‌خبر و بی‌موقع وارد شود و بدون قول و قرار قبلی به خانه‌اش رود. متأسفانه چنان شده که عرف هم نمی‌پذیرد که اگر چه صاحب خانه ناراحت و رنجیده شود، از آمدن بی‌خبر و غیر منتظره باز گردد. ما مسلمانان امروز، سرزده و بی‌خبر، هر لحظه که بخواهیم وارد خانه هم می‌شویم و اگر وقت غذا باشد و غذای مناسبی پیش ما نیاورد، در دلمان می‌رنجیم. یا شب دیرهنگام به خانه کسی می‌رویم، اگر آخر شب از ما نخواهد که همان جا بخواهیم، در دل رنجیده می‌شویم، بی‌آنکه به عذر آنان در این گونه مواقع توجه داشته باشیم. این نشانه آن است که ماهنوز، به ادب اسلام و ادب رسول خدا مؤدب نشده‌ایم، برده عرف خطا کاریم. ولی اگر همین گونه مراعات آداب را در غیر مسلمانان ببینیم، برایمان شگفت جلوه می‌کند و نمی‌کوشیم دریابیم که ریشه این ادبها در شریعت خود ما نهفته است و باید به آن اصل خویش برگردیم...» (۱۸). به هر حال، هر چند در نوع ارتباطات، گاهی با خویشاوندان و دوستان بسیار صمیمی مواجه هستیم، ولی هرگز این «مجوز» ورود به منطقه ممنوعه از زندگی شخصی آنان شمرده نمی‌شود، مگر آنکه «اذن صریح داشته باشیم. در روایات، «نگاه همچون تیری مسموم از تیرهای شیطان قلمداد شده است. گاهی «گناه، در پی یک «نگاه پدید می‌آید. و اگر کسی نتواند چشمها و پلکهای خود را تحت اختیار و کنترل داشته باشد، به روزسیاه می‌نشیند. حیف است که انسان از راه نگاه، جهنمی شود. به فرموده حضرت علی (ع): چشمها شکارگاه شیطان است: «العیون مصائد الشیطان.» (۱۹). این سخن نیز از حضرت مسیح (ع) است که: «ایاکم و النظر الی المحذورات فانها بذر الشهوات و نبات الفسق (۲۰). از نگاه به آنچه «ممنوع است پرهیزید، چرا که چنین نگاهی بذر شهوت و رویش فسق و گناه است. بکوشیم تا در سخن، نگاه، رفتار، معاشرت و ارتباط، از آنچه خارج از قلمرو «اذن و «اجازه قرار دارد، وارد نشویم.

پی‌نوشتها

(۱) تفسیر فخر رازی، ج ۲۳، ص ۱۹۸. همان (۲). همان (۳). تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۵۸۶، تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۳۱. (۴). وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۴۱. (۵). مکارم الاخلاق، ص ۲۶۶. (۶). نور، آیه ۲۷ و ۲۸. (۷). میزان، ج ۱۵، ص ۱۱۸. (۸). مجمع البیان، ج ۱۴، ص ۱۳۵. همان (۹). رساله نوین، امام خمینی، ج ۴، ص ۲۸۵. (۱۱). تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۴۹۲، بحث دفاع (مسائل ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ و ص ۴۹۱ مسایل ۳۰ و ۳۱). (۱۲). وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۴۱. (۱۳). منهج الصادقین، ملا فتح‌الله کاشانی، ج ۶، ص ۲۹۲. (۱۴). وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۵۰. (۱۵). همان، ص ۴۸ و ۴۹. (۱۶). نور، آیه ۵۸ (این بحث را در تفسیر نمونه ج ۱۴، ص ۵۳۸ مطالعه کنید). (۱۷). غرر الحکم، ج ۴، ص ۵۴۹. (۱۸). فی ظلال القرآن، سید قطب، ج ۶، ص ۹۱. (۱۹). غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۳۵. (۲۰). میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۷۱.

مزاحمت

مزاحمت

تعجب نکنید اگر به جای طرح یک موضوع ارزشی و مثبت، از یک رفتار منفی و ضد ارزش به نام «مزاحمت بحث می‌کنیم چرا که توجه به نقاط ضعف اخلاقی و پرهیز از آنها نیز، به اندازه همان نقاط قوت و فضایل، کارساز است. در معاشرت‌ها، هیچ عاملی به اندازه خدمت و یاری، جلب‌کننده دلها و محبتها نیست. هیچ عاملی هم به اندازه آزار و زحمت و آسیب‌رسانی، رشته‌های دوستی و علقه‌های مودت را از هم نمی‌گسلد. این، طبیعت دلهاست که اسیر محبت می‌شود و گریزان از دشمنی و بدخواهی. زندگی،

جریانی از حوادث گذران است. انسانها نیز، نقش اصلی این حوادث را ایفا می‌کنند. هر چه بی‌دردسرت‌تر و بی‌مانع‌تر باشد، دلها شادتر و امیدها به زندگی افزونتر است. برعکس، هر چه تصادم و تراحم منافع و سلب آزادیها از هم و ایجاد زحمت و مزاحمت برای هم فراهم شود، به همان مقیاس، رابطه‌ها تیره‌تر، دلها جداتر از یکدیگر، دیده‌ها نسبت به هم منفی‌تر و زنده‌گیها به رنج و یاس و سرخوردگیها نزدیکتر و آمیخته‌تر خواهد بود. این است که در «آداب معاشرت»، به فصلی تلخ برمی‌خوریم به نام مزاحمت، که در پی نشناختن حق، حد و حریم یکدیگر و عدم مراعات آنها پیش می‌آید. طرح مزاحمت در بحث آداب معاشرت، به این معناست که این ضد آداب را هم بشناسیم و از مسیر راهمان دور کنیم، تا شیرینیهای زندگی، به تلخکامی و کدورت نیانجامد. گویا مقدمه، اندکی طولانی شد. برویم سر اصل موضوع:

مزاحمت چیست؟

حتما افرادی را می‌شناسید که وجودشان، رفتارشان و زبانشان، برای شما دردسر تولید می‌کند و شما از دست و زبان آنان آسوده‌نیستید. آسایش در محیط کار و خانه، خواسته هر انسان است. آنکه آسایش دیگران را به هم بزند، «مزاحم است». به تعبیر دیگری توان گفت: مزاحم، از دایره اسلام بیرون است. این کلام صاحب شریعت و رسالت محمدی (ص) است، آنجا که به اصحاب خویش فرمود: «الا انبئکم من المسلم؟ من سلم المسلمون من یده و لسانه (۱)». آیا شما را خبر دهم که «مسلمان کیست؟ مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبانش آسوده باشند. فرقی نمی‌کند که این «سلب آسایش و آزاررسانی، با حرف باشد یا عمل، مادی باشد یا روحی، برای فرد باشد یا جامعه، از سوی فرد باشد یا جمع، شخصی باشد یا دولتی، در خانه باشد یا اجتماع، یا محیط کار و مطالعه و استراحت، آگاهانه باشد، یا غافلانه، با حسن نیت باشد یا سوء نیت».

نمونه‌ها

شاید به تعداد انسانها بتوان مزاحمت برشمرد. هر کسی به نحوی، در هر جا به گونه‌ای. زیرا رابطه‌ها متنوع است، نوع ایجاد مزاحمت و زحمت هم بی‌شمار و رنگارنگ. ولی برای آنکه کسی تصور نکنند مطلقا از مزاحمت برای دیگران دور است، و... برای هشدار بیشتر، به چند نمونه اشاره می‌شود: - دیر هنگام به خانه رسیدن و به جای زدن زنگ در، با بوق زدن اعلام اینکه: منم! در را باز کنید. این کار برای همسایه‌هایی که در حال استراحتند، ایجاد مزاحمت است. - بنایی و ساختمان‌سازی داشتن و شن و ماسه و آجر و خاک را در مسیر مردم ریختن و راه را بند آوردن و گرد و خاک به حلق و زندگی دیگران رساندن. ماموران شهرداری برای کسانی که این گونه سد معبر می‌کنند یا شهر را کثیف می‌کنند، هشدار و اخطار می‌کنند. ولی... کاش خود شهرداریها و ادارات و شرکتهایی هم که چنین تخریبهایی در خیابانها و کوچه‌ها و معابر دارند، سریع اقدام کنند و برای شهروندان اسباب زحمت و نیز ایجاد بدبینی نکنند. - آبهای اضافی خانه (فاضلاب) را از طریق لوله‌ای به کوچه‌سرازیر کردن و لجنزار پدید آوردن، نمونه دیگری از مزاحمت است. - صدای رادیو، ضبط و بلندگو را در مراسم شادی و عزا و جشن و سوگواری تا حدی بلند کردن که سلب آسایش از دیگران کند. مساجدی که بلندگوهای خود را در مجالس ختم یا شبهای رمضان و محرم تا دیروقت، به بیرون از مسجد وصل می‌کنند و همسایگان را از دین و مسجد و عزاداری بیزار می‌کنند، مسؤولند. فقهای بزرگوار نیز در پاسخ به استفتا از این گونه مزاحمتها، از آن نهی کرده‌اند. - پارک کردن ماشین و موتور در جای نامناسب در کوچه و خیابان و «سد معبر» کردن، - دود آب گرم کن حمام، بخاری و... را به خورد خانه‌های همسایه‌دادن، - استفاده از اتومبیلهای دودزا، که هوای محیط را آلوده می‌سازد، - فرزندان خود را در نیمروز و هنگام استراحت مردم، برای بازی به کوچه فرستادن، - در خیابان، بساط فوتبال و والیبال راه انداختن، - دیروقت، برای شب‌نشینی و مهمانی رفتن، - وقت و بی‌وقت، از

تلفن همسایه برای مکالمات غیر ضروری و مفصل استفاده کردن، - در میان منطقه مسکونی، گورستان و مقبره احداث نمودن، - باز کردن مغازه تراشکاری و آهنگری و... در همسایگی خانه‌های مردم، - پخش مدام نوار نوحه و قرآن و سرود، از مغازه تکثیر نوار و نوارفروشیهای ثابت و سیار، - در کتابخانه یا خانه، با ایجاد سر و صدا و شکستن سکوت، مانع مطالعه و درس خواندن دیگران شدن، - مزاحمتهای تلفنی برای دیگران و بی‌جهت تماس گرفتن، یا گوشی و تلفن را به عنوان سرگرمی و بازی در اختیار کودکان گذاشتن، - گذرگاههای عمومی را به معبر یا پارکینگ خصوصی تبدیل کردن، - پهن کردن کالا و اجناس در مقابل مغازه و پیاده‌رو را گرفتن و برای عابران مشکل ایجاد کردن، - سرزده و بی‌خبر، وارد محل کار یا زندگی دیگران شدن، - در گرما یا سرما، بدون آمادگی صاحبخانه، به مهمانی و عیادت و زیارت دیگران رفتن، - و... دهها و صدها نمونه دیگر که در زندگی و معاشرتهای اجتماعی پیش می‌آید. هدف از این فهرست بلندبالای مزاحمتهای چه بود؟... اینکه بدانیم مسلمانی، در پرهیز از این گونه رفتارهای خلق‌آزار نیز جلوه می‌یابد. گرچه مراعات حقوق مردم و مواظبت بر عدم ایجاد مزاحمت، دشوار است، لیکن دستور و ادب اسلامی چنین اقتضا می‌کند. گاهی باید تحمل رنج کرد، تا دیگران مرفه باشند. گاهی باید خود را محدود ساخت، تا سلب آزادی از دیگران نشود. گاهی باید خویشتن را به زحمت افکند، تا سبب مزاحمت برای دیگران نشود. این نیز از اخلاقیات اسلام و از نشانه‌های مؤمن است. کلام امیرالمؤمنین (ع) در این زمینه چنین است: «المؤمن نفسه منه فی تعب و الناس منه فی راحة» (۲). مؤمن کسی است که خودش از دست‌خودش در سختی و رنج است، ولی مردم از دست او در آسایشند. خدا را بر آن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است.

فرمان دین

فداکاری به صورتهای مختلف است. اینکه انسان، «خودسوز» باشد، تا «مردم‌ساز» گردد، - طبق حدیثی که از امیر مؤمنان گذشت - دستور دین است. «رنج‌خود و راحت مردم طلب. سعدی گوید: من آن مورم که در پایم بمالند نه زنبورم که از دستم بنالند. کجا خود شکر این نعمت گزارم که زور مردم‌آزاری ندارم (۳). البته نباید به «زیر دست و پا بودن افتخار کرد، چرا که مسلمان عزیز است. زور را هم نباید تحمل کرد. اما اینکه انسان با زوری که دارد، به دیگران آزار نرساند و با دست و زبان، زحمت و مزاحمتی برای دیگران پیش نیاورد، اصلی مهم در «ادب اسلامی است. هر چیزی مالیاتی دارد. مالیات قدرت و نفوذ، پرهیز از مردم‌آزاری است. در نهایت، سود این خویشتن‌داری هم به خود انسان باز می‌گردد. رسول اکرم (ص) فرمود: «كف اذاک عن الناس فانه صدقة تصدق بها علی نفسک (۴)». آزار خود را از مردم باز دار، که این «صدقه ای است که بر خویشتن‌انفاق و تصدق می‌کنی. یعنی پرهیز از عدم مزاحمت برای دیگران، بیمه عافیت و سلامت خویش است. آن حضرت در حدیث دیگری فرموده است: «شر الناس من تاذی به الناس و شر من ذلک من اکره الناس اتقاء شره (۵)». بدترین مردم کسی است که مردم به خاطر او در اذیت و رنج باشند. بدتر از او کسی است که مردم به خاطر ترس از شر او، احترامش کنند. و مگر ایجاد مزاحمت، چیزی جز «مردم‌آزاری است؟ و مسلمانی مگر چیزی جز آسودگی خلق‌الله از دست و زبان آدمی است؟

نمونه‌ای از تاریخ

گفتیم که موارد ایجاد مزاحمت برای دیگران فراوان است. به‌نمونه‌ای که در صدر اسلام اتفاق افتاد، توجه کنید. این حادثه، مبدا و منشا یک قانون و مبنای یک حکم فقهی در اسلام شد و یک قاعده‌فراگیر فقهی پدید آورد که به «قاعده لاضرر» شهرت یافته است، و آن داستان «سمره بن جندب است. سمره بن جندب مردی از اهل مدینه بود و نخلستانی داشت. مردی از انصار، کنار در باغ و بوستان او خانه‌ای داشت که درخت خرماي سمره بن جندب داخل آن قرار گرفته بود. سمره گاه و بیگاه، بی‌خبر و سرزده

وارد آن خانه می‌شد و سراغ رخت‌خرمایش می‌رفت و هنگام این آمد و شد، نگاه به داخل خانه و اوضاع زندگی آن مردانصاری هم می‌انداخت و این خانواده از نگاهها و رفت و آمدهای او درعذاب بودند. آن مرد از رفتار سمره به رسول خدا شکایت کرد، چون تذکرها و مکررش به صاحب درخت سودی نبخشید. پیامبر اکرم (ص) کسی را نزد آن مرد فرستاد و شکایت مردانصاری را به اطلاع او رساند و فرمود: هنگام ورود، اجازه بگیر. اما آن مرد، حاضر به این کار نشد. نه حاضر بود آن درخت خرما را بفروشد، و نه حتی به پیشنهاد پیامبر (ص) حاضر شد با چندین درخت خرما در جای دیگر عوض کند. رسول خدا (ص) فرمود: از آن درخت در گذر، تا خداوند در بهشت، سه درخت در مقابل آن به تو عطا کند. آن مرد باز هم حاضر به این معاوضه نشد. آنگاه فرمود: ای سمره! می‌بینم که تو مردی آسیب‌رسان هستی. سپس به آن مرد انصاری چنین خطاب فرمود: برو و درخت او را از بیخ بکن و به طرف صاحبش بینداز، چرا که (در دین اسلام) هیچ‌ضرر و زیانی نیست: «لا- ضرر و لا ضرار.» (۶). در فقه نیز نمونه‌های متعددی از احکام شرعی وجود دارد که در آن موارد، چون مزاحمت یا آزار یا آسیب به دیگران می‌رسد، از آن نهی شده است، از قبیل چاه زدن کنار دیوار دیگری، حفر چاه نزدیک چاه دیگران که سبب کاهش آب آن گردد، یا ممنوعیت ایجاد بالکن در رهگذر مردم، اگر برای تردد دیگران ایجاد مشقت کند، یا نصب ناودان‌خانه به کوچه و قرار دادن آبریز گاهها بر سر راه مردم. (۷). گرچه این نکات، جزئی و کوچک است، ولی رعایت نکردن آنها گاهی مفسده‌ها و ضایعات بزرگی پدید می‌آورد. نمونه‌های یاد شده، گرچه اغلب، مزاحمت‌های اقتصادی و مالی بود، ولی به هر حال، مراعات حقوق و آسایش دیگران، ایجاب می‌کند به عنوان یکی از آداب معاشرت اسلامی از هر گونه مزاحمت برای دیگران اجتناب کنیم. سلب آسایش دیگران، تعدی به حریم «حقوق شخصی آنان است و نارواست».

پی‌نوشتها

(۱) بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۴۸. (۲) میزان الحکمه، ج ۱، ص ۸۷، بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۵۳. (۳) گلستان سعدی، باب سوم، حکایت ۲. (۴) بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۵۴. (۵) همان، ص ۲۸۱. (۶) وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۴۰. (۷) همان، به صفحات ۳۳۸، ۳۴۴ و ۳۴۷ مراجعه شود.

کارگشایی

کارگشایی

در روابط اجتماعی، کسانی بر دلها حکومت می‌کنند که دلشان را خانه مهر و محبت مردم کرده باشند. برعکس، آنان که «خود» را بیش از همه می‌پسندند و «خود» را بیش از دیگران دوست دارند و آسایش و راحتی خود را بر دیگران ترجیح می‌دهند، نه نزد خدا و رسول اعتباری دارند، نه در دل و جان مردم، جایی و موقعیتی!... گوهر «خدمتگزاری به مردم»، تنها در دل‌های وارسته از منیت و خودخواهی یافت می‌شود. خدای مهربان، بندگان را دوست دارد. کسانی را هم که به بندگان خدا خدمت و مهربانی کنند، دوست می‌دارد و این مقتضای محبت و علاقه است. تا توانی به جهان، خدمت محتاجان کن. به دمی یا درمی، یا قلمی یا قدمی!

خدمت، سرمایه سروری

خیلی‌ها به سیادت و سروری و عزت و محبوبیت علاقه‌مندند، ولی راه به دست آوردن آن را نمی‌دانند. اصلاً سخن را این گونه

عنوان کنیم که: در دل‌هایمان چه اندازه «جا» برای دیگران باز کرده‌ایم؟ در زندگیمان چه میزان وقت، به مردم اختصاص داده‌ایم؟ و... اساساً تا چه حد به فکر مردم و مشکلات، رنجها و اندوههای آنانیم؟ شاید کسانی بگویند: ما خود، گرفتاریهای فراوان داریم. اگر گریستن است، باید به حال خود بگرییم و اگر کمک است، خود محتاج به کمکیم... ولی... ایثار و فتوت و جوانمردی چه می‌شود؟ اگر مسائل و مشکلات مسلمانان برایمان اهمیتی نداشته باشد که اصلاً مسلمان نیستیم! چون که مسلمانی تنها به اسم و شناسنامه و نماز نیست. بخش عظیمی از محتوای اسلام را نوع دوستی، ایثار، خدمت به دیگران، کمک به درماندگان، کارگشایی برای مشکلات مردم و قضای حاجت گرفتاران تشکیل می‌دهد. باز هم برای چندمین بار، گوش جان را با این حدیث نبوی بنوازیم که فرمود: «من اصبح لا یهتم بامور المسلمین فلیس من الاسلام فی شیء، و من شهد رجلاً ینادی «یا للمسلمین!» فلم یجبه فلیس من المسلمین (۱)». کسی که در حالی صبح کند که به امر مسلمانان بی‌فکر و اهتمام باشد، بهره‌ای از اسلام نبرده است و هر کس شاهد فریادخواهی و کمک‌طلبیدن مردی باشد که مسلمانان را به یاری می‌طلبد، اما پاسخی به او ندهد، از مسلمانان نیست! پس باید بخشی از دل، محبت، فکر، زندگی، تلاش، اهتمام، عشق ورزیدن و دلسوزی کردن ما نسبت به دیگران باشد که بندگان خدایند و آفریدگار، از این راه، بندگان دیگرش را می‌آزماید. نتیجه این مردم دوستی و همیاری نیز، محبوبیت و سیادت است. هر که برای مردم کار کند، مردم نیز او را دوست خواهند داشت. هر که خدمتگزار جامعه باشد، از حق شناسی مردم بهره‌مند می‌شود و هر که به مردم نیکی کند، در دلها جای می‌گیرد. فریدون فرخ، فرشته نبود ز مشک و عنبر سرشته نبود. به داد و دهش یافت آن نیکویی تو داد و دهش کن، فریدون تویی. این حقیقت را، پیش از هر چیز، در حدیث می‌خوانیم که: «سید القوم خادمهم (۲)». سرور هر گروهی، خدمتگزار آنان است. طنین کلام معطر حضرت امام راحل (قدس سره) در گوشمان است که فرمود: «به من رهبر نگویید، به من خدمتگزار بگویید». خدمتگزاری به بندگان خدا، غیر از آنکه رسالت دولتمردان و مسئولان اجرایی و متصدیان امور در ادارات و نهادهاست، وظیفه هریک از ما در معاشرت با هموعان خودمان است.

کارگشایی

از توفیقات مهم یک انسان، آن است که گشایش معضلات مردم به دست او باشد. نعمتی است که هزاران شکر و سپاس می‌طلبد. کارگشایی، از مقدسترین خدماتی است که مورد قبول و امضای آیین خدا و شرع محمدی (ص) است. با عنوان «قضاء حاجت مؤمن، انبوهی عظیم از روایات نقل شده که اهمیت و فضیلت و قداست کارراه‌اندازی و رفع نیاز مردم و برطرف کردن مشکلات آنان و... خلاصه در خدمت مردم و جامعه بودن را بیان می‌کند. این کار را باید به حساب خدا گذاشت و چشم تشکر و اجر هم از او داشت، نه از مردم. تو نیکی می‌کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز. «قصده قربت، مایه ثمربخشی و ثواب الهی و ارزشمندی نیکوکاریهاست، و ریا آفت آن به شما می‌رود. آنان که خالصانه و بی‌توقع و چشمداشت، گره از کار بسته مردم می‌گشایند، بندگان خاص خدا و ماموران ویژه الهی‌اند. توفیق و امداد الهی را همراه دارند، فیض دنیوی و اجر اخروی نیز، دستاورد این خدمت است. به این حدیث زیبا از حضرت رضا (ع) توجه کنید: «ان لله عبادا فی الارض یسعون فی حوائج الناس، هم الآمنون یوم القیامة (۳)». خداوند را در روی زمین، بندگان است که کارشان تلاش برای رفع نیاز و حاجت مردم است. آنان روز قیامت، ایمن و آسوده‌اند. آری... رنج دنیا و راحت آخرت! شنیده‌اید که امام معصوم، طواف حج را رها کرد و به کار دیگران رسید، یا کسی را که دیگری صدایش می‌کرد و او به طواف مشغول بود، توبیخ کرد که: مگر نمی‌دانی انجام کار دیگران، از خیلی طوافها برتر و ثوابش بیشتر است؟ نبی مکرم اسلام (ص) هم فرموده است: «خیر الناس من انتفع به الناس (۴)». بهترین مردم کسی است که مردم از او سود و بهره ببرند.

درسی از امام سجاد(ع)

شاید از درخشان‌ترین فصلهای زندگانی هر یک از پیشوایان دین، رسیدگی به محرومان و زدودن نیازمندان بوده است، درسی که از پیامبر خدا آموخته و رهنمودی که از دین به ارث برده‌اند. راستی... ملاک در «خیر» بودن آدمی به چیست؟ هر چه بیشتر سودرسانی به خلائق! و گره‌گشایی از کار مردم، به قدر توان. روایت است که امام زین‌العابدین(ع) از راهی که می‌گذشت، هر گاه در میان جاده به کلوخی برمی‌خورد، از مرکب خویش پیاده می‌شد و آن را با دست خود از وسط راه برمی‌داشت، آنگاه سوار شده، به راه خود ادامه می‌داد: «لقد کان علی بن الحسین یمر علی المدره فی وسط الطریق فینزل عن دابته حتی ینحیها بیده عن الطریق...» (۵). سیره نورانی و سازنده یعنی این! زدودن موانع راه، پرکردن چاله‌های خیابانها، رفع سد معبرها و دهها کار خدماتی دیگر، کارهای شایسته‌ای است که زیننده رفتار اجتماعی یک مسلمان است. چه خوش سروده است «ابن‌یمین: سود دنیا و دین اگر خواهی مایه هر دوشان نکوکاری است. راحت‌بندگان حق جستن عین تقوا و زهد و دینداری است. گر در خلد را کلیدی هست بیش بخشیدن و کم‌آزاری است. و به گفته حافظ شیرازی: دایم گل این بستان، شاداب نمی‌ماند دریاب ضعیفان را در وقت توانایی.

خرج مال و آبرو

سرمایه و دارایی، تنها پول و اندوخته مالی نیست، گاهی نفوذ و اعتبار، بیش از ثروت و پول می‌ارزد. کمک به دیگران هم تنها خرج پول و مصرف مال نیست. کسی هم که تهیدست، اما آبرومند است، می‌تواند از وجهه و آبرویش سرمایه‌بگذارد و آن را در راه دیگران به کار اندازد. اگر خودتان هم کاره‌ای نیستید، ولی می‌توانید نیازی را به کارگشایان منتقل کنید، خود این کار هم عبادت است و خدمت. نقش‌راهنما و واسطه داشتن برای حل مشکلات، مشارکت در پاداش آن خدمت است. اگر خودتان «مقصد» نیستید، می‌توانید فلش و راهنما به سوی مقصد باشید. نگذارید وجودتان «بن‌بست» باشد، یا سراب، که دیگران به فریب یا امید، نزد شما آیند، یا وقتی به شما برسند، به وجود عایقی برخورد کنند. وجودتان را «هادی» کنید، به سوی خدمتها و خدمتگزاران. در حدیثی از پیشوای ششم حضرت صادق(ع) چنین آمده است: «به خدا و محمد و علی ایمان نیاورده است کسی که هر گاه برادر دینی‌اش برای رفع نیازی به او مراجعه می‌کند، با چهره‌ای خندان با او برخورد نکند. اگر رفع حاجتش به دست او است، باید به انجام آن بشتابد و اگر کار از دست او بیرون است، سراغ دیگری رود و از طریق دیگران، مشکل او را حل کند.» اما متن این حدیث شریف: «ما آمن بالله و لا بعلی من اذا اتاه اخوه المؤمن فی حاجه لم یضحک فی وجهه، فان کانت حاجته عنده سارع الی قضاءها و ان لم یکن عنده تکلف من عند غیره حتی یقضیها له.» (۶). می‌بینید که این کوشش برای رفع مشکل برادر ایمانی، هم شرط اسلام است و هم ولایت! ایمان به خدا و رسول و ولایت، با این روحیه و خصلت شناخته می‌شود. برخی «دلال و کارچاق‌کن فساد و گناه و نیرنگ و حقه‌بازی‌اند. آنان فرزندان شیطان و شاگردان ابلیس به حساب می‌آیند. بعضی هم «واسطه خیر» و «شفیع حسنات» اند. دلالی و کارچاق‌کنی در امور خیر و کارهای صالح و خداپسند، از بزرگترین توفیقات الهی است که شامل بندگان ویژه‌اش می‌شود. اگر نیازمندی برای کاری سراغ ما آمد، فوری رد نکنیم، اگر از خودمان کاری ساخته نیست، به کسی، جایی، مؤسسه‌ای، اداره‌ای و... معرفی و راهنمایی کنیم که چاره کارش با آنجا است.

صدقه، اما بی پول

با شنیدن کلمه «صدقه»، ذهنها فوری سراغ کمک مالی به تهیدستان یا انداختن سکه و اسکناسی در صندوق صدقات و امثال آن

می‌رود. ولی... این، تنها شکل‌های عملی صدقه نیست. می‌توان اهل صدقه بود، بی‌آنکه پول خرج کرد. البته کمک‌های مالی، جای خاصی دارد که در هر حال و هر جا خوب است. اما مهم، توجه به وسعت دایره «نیکی» است. باز هم از گفتار پیشوایان الهام بگیریم. از رسول خدا(ص) نقل شده که فرمود: هر مسلمان هر روز باید صدقه‌ای بدهد (ان علی کل مسلم فی کل یوم صدقه). وقتی پیامبر چنین فرمود، برخی از اصحاب، با شگفتی پرسیدند: - یا رسول الله! چه کسی طاقت و توان این کار را دارد؟ حضرت برای رفع ابهام و توضیح بیشتر، و برای اینکه صدقه راتنها در انفاق مالی خلاصه نکنند، فرمود: «برطرف کردن عوامل اذیت از راه مردم، صدقه است، راهنمایی کردن جاهل به «راه»، صدقه است، عیادت کردن بیمار، صدقه است، امر به معروف کردن تو، صدقه است، نهی از منکر کردن صدقه است. و... پاسخ سلام دادن نیز صدقه است!»... شگفتا که چه وسعتی دارد نیکی و احسان! و چه آسان است ذخیره‌سازی عملی صالح برای آن روز نیاز و احتیاج! کلام رسول، چنین بود: «اماطتک الاذی عن الطریق صدقه، و ارشادک الجاهل الی الطریق صدقه، و عیادتک المریض صدقه، و امرک بالمعروف صدقه و نهیک عن المنکر صدقه وردک السلام صدقه.» (۷).

ایثار

کلمه‌ای زیباست، فضیلتی بزرگ است، اما عملی است بسیار دشوار! گذشتن از «خود» و مقدم داشتن «دیگران»، شجاعتی بزرگ می‌طلبد و این عمل قهرمانانه، جز از روح‌های بزرگ و پاک، سر نمی‌زند، چه ایثار مالی، چه جانی! «خودمحوری»، سد راه ایثار است. «تعلقات» و «وابستگی» هم، آفتی خطرناک برای رشد خصلت‌های کمال‌گراست. برادری در سایه ایثار معنی می‌یابد. ایثارگر، کسی است که در عین نیاز، دیگری را بر خود مقدم می‌دارد و در عین خستگی، کارهای دشوار را بر عهده می‌گیرد و فداکارانه به خاطر خدا، به نفع مردم از «حق شخصی خویش» می‌گذرد. ایثارگری، وارستگی از وابستگی‌هاست. در رابطه‌های مالی با دیگران نیز چنین است. کسی که شادی خود را به قیمت اندوه دیگران بدست می‌آورد، مسلمان نیست و آنکه «راحت خود را با رنج دیگران می‌طلبد، انسان نیست. اگر در جمع مؤمنان، روحیه ایثارگری برادرانه باشد، تا آنجا که جیبها و منافع یکی باشد، نه تنها اصطکاک منافع پیش نمی‌آید و نه تنها کلاه‌گذاری بر سر دیگران در اندیشه‌ها نمی‌گذرد، بلکه روحیه سختی‌پذیری برای رفاه دیگران رواج می‌یابد، کاری که «خداپسندانه» است. ایثارگر، چون «رضای خدا» را به دست می‌آورد، از عمق جان خشنود می‌شود. اوج صفا و گذشت، در آن است که برادری را به مرز یگانگی برسانند؛ وحدت در خواسته، وحدت در محبت، وحدت در منفعت. امام سجاده(ع) به مردی فرمود: آیا به این مرحله رسیده‌اید که یکی از شما دست در جیب دیگری کند و آنچه را نیاز دارد بردارد، بی‌آنکه اجازه بگیرد؟ گفت: نه. فرمود: پس هنوز «برادر» نیستید! «هل یدخل احدکم یده فی کم اخیه و کیسه فی‌اخذ ما یرید من غیر اذن؟ قال: لا. قال: فلسستم باخوان.» (۸). و برآستی که چه مرز دشواری! ولی برادری، این دشواریها را آسان می‌سازد. البته بی‌اجازه دست در جیب و کیف کسی کردن، هم حرام است، هم خلاف ادب، لیکن در حدیث یاد شده، منظور آن است که صفا و برادری و یکرنگی و اخوت دو برادر دینی به حدی برسد که جیب من و تو با هم نداشته باشند و حتی در استفاده از اموال یکدیگر، محتاج به اجازه گرفتن نباشند، یعنی اوج برادری و ایثار! روحیه‌های سرشار از «ایثار»، «خدمتگزاری»، «کارگشایی»، مایه گذاشتن از «مال» و «آبرو»، ارزشی فوق تصور دارد و اگر بر زندگیا و معاشرتها سایه گستر شود، بهشت را در همین دنیا هم می‌توان دید.

پی‌نوشتها

(۱) بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۱. (۲) کنز العمال، ج ۶، ص ۷۱۰. (۳) الکافی، ج ۲، ص ۱۹۷. (۴) بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۳. (۵) همان

، ص ۵۰ . ۶) همان ، ص ۱۷۷ . ۷) همان ، ص ۵۰ . ۸) الاخلاق ، شبر ، ص ۹۴ .

رازداری

حرمت راز

«راز»، به اقتضای حرمتش باید پنهان و پوشیده بماند و گرنه راز نمی‌شود. در این هیچ تردیدی نیست. گفته‌اند: غلامی طبق سرپوشیده‌ای بر سر داشت و خاموش و بی‌صدا در راهی می‌رفت. یکی از افراد، در راه به او برخورد و پرسید: در این طبق چیست؟ غلام چیزی نگفت. آن شخص به اصرار پرسید تا بداند زیر آن سرپوش که روی طبق کشیده‌اند چیست؟ غلام گفت: فلانی! اگر قرار بود که همه افراد بدانند در طبق چیست، دیگر سرپوش روی آن نمی‌کشیدند! رازهای درونی افراد نیز همین گونه است. اگر آن را به این و آن بگویید، از «راز» بودن، می‌افتد. با مردم بیگانه مگو راز دل خویش. بیگانه، دل راز نگهدار ندارد. راز فاش شده، مثل یک زندانی گریخته از محبس است که بازگرداندنش به بازداشتگاه بسیار دشوار است. تیری که از کمان رها گشت و گلوله‌ای که از سلاح شلیک شد، دیگر به کمان و سلاح بر نمی‌گردد. «راز»، همان زندانی است، همان تیرو گلوله است و دهان، و سینه تو، همچون زندان. مانند چله کمان و مانند خشاب اسلحه، تا وقتی که رها نشده، مصون و پنهان است. همین که از چنگت گریخت و از تفنگت شلیک گشت، دیگر از اختیار تو بیرون رفته است. اگر تا آن لحظه، راز در گروگان تو بود، اینک تو در گرو آنی. به تعبیر زیبای امیرالمؤمنین (ع): «سرک اسیرک، فان افشیته صرت اسیره (۱)». راز تو اسیر توست، اگر آشکارش ساختی، تو اسیر آن شده‌ای. به قول سعدی: خامشی به که ضمیر دل خویش. به کسی گویی و گویی که: مگوی. ای سلیم! آب ز سرچشمه ببند. که چو پر شد، نتوان بستن جوی (۲). پس آنچه زمینه برخی کدورتها و گله‌ها میان افراد می‌شود، گاهی زمینه‌اش دست خود «صاحب سر» است که نمی‌تواند رازدار خویش باشد. راز را حتی به دوستان هم نباید گفت، اگر واقعا «راز» است و پنهان بودنش حتمی! چرا که همان دوستان صمیمی تو هم دوستان صمیمی دیگری دارند. همان افراد مورد اعتماد هم به کسان دیگری «اعتماد» دارند، آنان هم به «همه کس نمی‌گویند، ولی به «بعضی چطور؟ شاید! باز هم به قول شاعر شیراز، سعدی حکیم: «رازی که پنهان خواهی، با کسی در میان منه، اگر چه دوست مخلص باشد، که مر آن دوست را دوستان مخلص باشد!» (۳). نگهبانان راز، هر چه کمتر باشند، محفوظتر است. برخلاف نگهداری از چیزهای دیگر که زیادی نگهبانان، آن را سالمتر نگاه می‌دارد. اسرار، هر چه صندوقهای متعددتر داشته باشد، ناامن تر و در معرض فاش شدن است. «کل سر جاوز الاثین شاع؛ هر رازی که از دو نفر فراتر رفت پخش خواهد شد.

کدام راز؟

علاوه بر رازهای خودتان، اسرار مردم نیز همان حکم را دارد. همان طور که باید ظرفیت نگهداری از راز خودت را داشته باشی و آن را پیش دیگران نگویی، رازی را هم که کسی با تو در میان گذاشته، یا از اسراری به نحوی آگاه شده‌ای، باید نگهبان و امین باشی. قدرت رازداری و ظرفیت حفظ اسرار را هم باید نسبت به آنچه به خود وزند گیت مربوط است داشته باشی، هم نسبت به دیگران و اسرارشان. افشای اسرار، نشانه ضعف نفس و سستی اراده است. به عکس، «کتمان راز» دلیل قوت روح و کرامت نفس است و ظرفیت شایسته و بایسته یک انسان را می‌رساند. نگهبانی از «راز مردم و «راز نظام هم از تکالیف اجتماعی است. «حفظ لسان و «کنترل زبان در مباحث اخلاقی و روایات، جایگاه مهمی دارد و به موضوعاتی چون: دروغ، غیبت، افتراء، لغو و بهتان و در بخشی هم به «رازداری مربوط می‌شود. کسی که نتواند رازدار مردم باشد، گرفتار یک رذیله اخلاقی و معاشرتی است و باید در

رفع آن بکوشد. تقوا و تمرین می‌تواند راهی مناسب به شمار آید.

اسرار مردم

چه بسا انسان از بعضی اسرار دیگران آگاه شود، اما باید امین مردم بود و آبرویشان را نریخت و برایشان مشکل پدید نیاورد. حفظ اسرار را باید از خدا آموخت. خداوند بیش و پیش از هر کس، از اعمال و حالات و رفتار و عیوب و گناهان بندگانش باخبر است، اما... حلم و بردباری و پرده‌پوشی و رازداری او بیش از همه است. اگر خداوند، کارهای پشت پرده و پنهانی بندگانش را افشا کند، آیا کسی با کسی دوست می‌شود؟ اگر خداوند، «آن کارهای دیگر» مردم رازو کند، برای چه کسی آبرو و حیثیتی باقی می‌ماند؟ خداوند، کریم است و آبروداری و خطاپوشی می‌کند و زشتکاریهای پنهانی مردم رافاش نمی‌سازد، و گرنه کیست که در برابر افشاگریهایش بتواند تاب آورد؟ این همان است که در دعای کمیل می‌خوانیم: «و لا تفضحنی بخفی ما اطاعت علیه من سری...». باری... «امانت، تنها در باز پس دادن فرش همسایه یا مراقبت از گلدانهای او نیست. «آبرو» از هر سرمایه‌ای بالاتر است و با رازداری می‌توان «آبروداری کرد. کسی که از عیب پنهان و راز مخفی کسی مطلع می‌شود و آن را در بوق و کرنا می‌کند، گناهکار است و مدیون حق مردم. تعجب است که گاهی رازهای خصوصی بعضی خانواده‌ها زبان به زبان نقل می‌شود و صغیر و کبیر از آن آگاهند! حضرت رضا(ع) در حدیثی فرموده است: مؤمن، هرگز مؤمن راستین نخواهد بود مگر آنکه سه خصلت داشته باشد: سنتی از پروردگار، سنتی از پیامبر و سنتی از ولی خدا. آنگاه سنت و روشی را که مؤمن باید از خدا آموخته و به کار بندد، «رازداری معرفی می‌کند: «و اما السنه من ربه کتمان سره...» (۴). اگر حرفی را از کسی شنیدی که راضی به نقل آن برای دیگری نبود، نقل آن گناه است. اگر بیان یک راز، آبروی خانواده‌ای را به خطراندازد، فردای قیامت مسؤولیت دارد و پاسخ گفتن به آن بسیار دشوار است. چرا غیبت حرام است و زشت‌ترین معصیت؟ چون خمیرمایه‌اش همان افشای اسرار و بدیها و معایب دیگران است. مگر آبروی رفته رامی‌توان دوباره بازگرداند و مگر آب ریخته را می‌توان جمع کرد؟ اگر از اختلافات خانوادگی زن و مردی خبر داری، چه نیازی و لزومی به طرح و افشای آن؟ اگر در کسی نقطه ضعفی سراغ داری، با کدام حجت شرعی و مستمسک دینی آن را فاش و پخش و بازگو می‌کنی؟ مگر می‌توان هر چه را دانست، گفت؟ مگر گفتن هر راستی واجب است؟

اسرار نظام

برخی از اسرار، به یک نظام و حکومت یا تشکیلات مربوط می‌شود که باید محفوظ و مکتوم بماند. اسراری که مهمتر و حیاتی‌تر از رازهای شخصی یک فرد است و فاش شدنش برای دشمن، ضررهای جبران‌ناپذیری برای خودی در پی دارد. همان طور که خراب بودن قفل در خانه‌تان را نباید دیگران بدانند، و همان سان که نابسامانی اوضاع داخلی زندگی شما، نباید به ملامت و بر سر زبان مردم کشیده شود، اوضاع درونی یک نظام نیز جنبه «راز محرمانه پیدا می‌کند و برخی اطلاعات مربوط به امور نظامی و سیاسی و اقتصادی و حتی فرهنگی، جزء اسراری می‌شود که از چشم و گوش دشمنان باید پوشیده بماند. عملیات موفق در جبهه، مدیون رازداری در حد اعلاست. رسول خدا(ص) در جنگها از این شیوه بهره می‌گرفت و نقشه جنگ و برنامه‌عملیات و گاهی هدف حرکت نظامی و اعزام نیرو و نفرات را پنهان می‌داشت. در تاریخ اسلام، چه ضربه‌هایی که به «جناح حق، از طریق سهل‌انگاری حق پرستان خورده است! در نهضت مسلم بن عقیل در کوفه، مگر جاسوس ابن زیاد به نام «معقل نبود که با شیوه‌ای مزورانه اعتماد «مسلم بن عوسجه را جلب کرد و از مخفیگاه مسلم آگاه شد و کاربه دستگیری و شهادت «هانی و سپس «مسلم انجامید؟ مگر می‌توان به هر کس که چهره‌ای انقلابی و خودی از خود ارایه داد، به این زودی اعتماد کرد و سفره دل را

پیش او گسترده؟ یا مگر از پشت تلفن رواست که انسان هر چه را بگوید؟ شنود دشمنان و مغرضان چه می‌شود؟ و خویشتن داری و «کف نفس و حفظ زبان به کجا می‌رود؟ چه حکیمانه است این سخن امام صادق(ع): «لا تطلع صدیقک من سرک الا علی ما لو اطلعت علیه عدوک لم یضرک فان الصدیق قد یکون عدوا یوما ما (۵)». دوست خود را از اسرار خود، به اندازه و حدی مطلع ساز که اگر آن اندازه را به دشمن بگویی نتواند به تو زیان برساند، چرا که گاهی دوست، ممکن است روزی دشمن شود! این کلام امام معصوم، چه زیبا در کلام سعدی انعکاس یافته است که: «... هر آن سری که داری، با دوست در میان منه، چه دانی؟ که وقتی دشمن گردد!» (۶).

انگیزه فاش ساختن راز

در حکمتهای بلند بزرگان آمده است: «صدور الاحرار، قبور الاسرار». سینه‌های آزاد مردان، گور رازهاست. باید دلی پاک و ایمانی محکم و اراده‌ای استوار داشت، تا به افشای راز این و آن نپرداخت. اگر انسان بتواند هر چه کمتر از اسرار مردم مطلع باشد، بهتر است و احتمال فاش کردن آن هم کمتر. راهها و مسیرهایی که انسان را در جریان «اطلاعات و اسرار» قرار می‌دهد، اینهاست:

- ۱- «پرحرفی». از لابه‌لای پرحرفیهای انسان، بسیاری از «اسرار مگو» از زبان می‌پرد. درمانش نیز کم‌حرفی است. ۲- «خودنمایی». این خصیصه، بیشترین ضربه‌ها را می‌زند. یعنی وانمود کردن اینکه انسان در جریان است و با «بالا»ها ارتباط دارد و اخبار دست اول را می‌داند یا آدم مهمی است، سبب می‌شود خیلی از اسرار را (چه شخصی و چه مربوط به نظام) باز بگوید. ۳- «دوستی». آنان که روی رفاقت و صمیمیت، اسرار محرمانه را می‌گویند و به عواقب آن بی‌توجهند، گاهی دوستانه دشمنی می‌کنند! ۴- «وسایل ارتباط جمعی». گاهی آنچه از طریق رسانه‌ها، بی‌سیم، تلفن، جراید، عکس و فیلم، نامه، حرفهای عادی مردم کوچک و بازار و در مجالس و محافل مطرح می‌شود، رازها را فاش می‌سازد. و... برخی علتها و راههای دیگر. ولی باید توجه داشت که راز، همچون شریان حیاتی تو و جامعه و انقلاب تو است. پاسداری از آن هم بر عهده تو است. چه ژرف و زیباست این کلام حضرت صادق(ع): «سرک من دمک فلا- یجری من غیر اوداجک (۷)». راز تو از خون تو است، پس نباید جز در رگهای خودت جاری شود! و مگر «خون، عامل بقای انسان نیست؟ و اگر خون از بدن برود، جان هم پر می‌کشد. اسرار هم همین حکم را دارد. گفتن هر سخنی در هر جا. نبود شیوه مردان خدا. هر سخن، جا و مقامی دارد. مرد حق، حفظ کلامی دارد. حاصل کار دهد باد فنا. گفتن هر سخنی در هر جا. باری... باید زبان را در حفظ راز، یاری کرد. راز، امانت است. در حفظ آن باید کوشید. چه بسا اختلافها و کدورت‌هایی که ریشه در افشای اسرار این و آن دارد.

پی‌نوشتها

- (۱) غررالحکم، آمدی، ج ۱، ص ۴۳۷. (۲) گلستان سعدی، باب هشتم، آداب صحبت. (۳) همان. (۴) میزان‌الحکمه، ج ۴، ص ۴۲۶.
- (۵) همان، ص ۴۲۸ به نقل از بحارالانوار. (۶) گلستان سعدی، باب هشتم. (۷) بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۷۱.

ادب

ادب

از قیمتی‌ترین سرمایه‌ها و میراث‌های حیات آدمی «ادب است، حتی بالاتر از ثروت و سرمایه است (ادب مرد، به ز دولت اوست). در برخوردارها چیزی به زیبایی و جذابیت ادب نمی‌رسد. باید آنرا آموخت، به کار بست تا روابطی سالم و احترام‌آمیز و پایدار

میان افراد، حاکم شود. اما همین واژه متداول و مشهور، گاهی تعریفی ناشناخته و حد و مرزی مبهم دارد. از این رو مناسب است که بر مفهوم و جایگاه و شرایط آن، تاملی مجدد داشته باشیم و بدانیم که براستی «ادب چیست؟».

ادب چیست؟

این صفت که سرمایه ارزشمند رفتاری انسان و رسالت پدر و مادرو مربی است بر چه پایه‌هایی استوار است؟ آیا یک خصلت درونی است؟ آیا رفتاری اجتماعی است یا حالتی روحی؟ رمز اینکه انسان از افراد مؤدب، خوشش می‌آید چیست؟ وقتی سخن از «ادب» به میان می‌آید، نوعی رفتار خاص و سنجیده با افراد پیرامون (از کوچک و بزرگ و آشنا و بیگانه) در نظر می‌آید. این رفتار که از تربیت شایسته نشأت می‌گیرد، به نحوه سخن گفتن، راه رفتن، معاشرت، نگاه، درخواست، سؤال، جواب و... مربوط می‌شود. ادب، هنری آموختنی است. می‌توان گفت: «ادب، تربیت شایسته است، خواه مربی، پدر و مادر باشد، یا استاد و مربی. امام صادق (ع) فرمود: پدرم مرا به سه نکته ادب کرد... فرمود: هر کس با رفیق بد همنشینی کند، سالم نمی‌ماند و هر کس که مراقب و مقید به گفتارش نباشد پشیمان می‌گردد و هر کس به جاهای بد، رفت و آمد کند، متهم می‌شود: «ادبنا ابی بثلاث... قال لی: یا بنی! من یصحب صاحب السوء لا یسلم و من لا یقید الفاظه یندم و من یدخل مداخل السوء یتهم.» (۱). آنچه در این حدیث مطرح است، ضابطه داشتن «دوستی» و «گفتار» و «معاشرت» است. دوست داری با تو چگونه رفتار کنند؟ مگر نه اینکه می‌خواهی تو را با احترام یاد کنند؟ خوبی‌ها را بگویند؟ نام و لقب زشت بر تو نگذارند؟ مگر نه اینکه از توهین و تحقیر و استهزای دیگران نسبت به خودت ناراحت و رنجیده می‌شوی؟ مگر نه اینکه دوست داری در جمع مردم، مورد تکریم و تشویق و توجه قرار گیری؟ یکی از نکات مهم مربوط به معاشرت، آن است که آنچه را در باره خود نمی‌پسندی، در باره دیگران هم روا ندانی و آنچه نسبت به خویش دوست می‌داری، برای دیگران هم بخواهی و آنچه را در کار دیگران زشت می‌شماری، برای خود نیز زشت بدانی. اگر از کارهای ناپسند دیگران انتقاد می‌کنی، همان کارها و صفات در تو نباشد. این نوعی «خود ادب کردن» است و کسی به این موهبت دست می‌یابد که از فرزاندگی و هوشیاری و عقلانیتی تیز و بصیر برخوردار باشد. به فرموده حضرت امیر (ع): «کفاک ادبا لنفسک اجتناب ما تکرهه من غیرک (۲)». در ادب کردن تو نسبت به خویشتن، همین تو را بس که آنچه را از دیگری ناپسند می‌بینی از آن پرهیز کنی. هر کس حد و مرز خود را بشناسد و از آن فراتر نرود، دارای ادب است. بی‌ادبی، نوعی ورود به منطقه ممنوعه و پایمال کردن حد و حریم در برخوردهاست. این سخن بلند علوی را هم در این زمینه بخوانیم که فرمود: «افضل الادب ان یقف الانسان علی حده و لا یتعدی قدره (۳)». برترین ادب، آن است که انسان بر سر حد و مرز و اندازه خویش بایستد و از قدر خود فراتر نرود. ادب، به خودی خود یک ارزش اخلاقی و اجتماعی است و ارزش آفرین، هم برای فرزندان، هم برای اولیاء که تربیت کننده آنانند. ادب در هر که و هر کجا باشد، هاله‌ای از محبت و مجذوبیت را بر گرد خود پدید می‌آورد و انسان با ادب را عزیز و دوست‌داشتنی می‌کند. ادب، خودش یک سرمایه است و هر سرمایه‌ای بدون آن بی‌بهاست. مدالی است بر سینه صاحبش که چشمها و دلها را خیره و فریفته می‌سازد. آراستگی هر چیزی به چیزی است. آن گونه که علم، با حلم آراسته می‌گردد، و شجاعت، با گذشت و عفو زینت می‌یابد، و ثروت، با انفاق و بخشش، ارزش پیدا می‌کند، حسب و نسب هم با ادب، ارج می‌یابد. شرافت نسب و اعتبار خانوادگی و آبرو و وجهه اجتماع، بدون داشتن ادب، آرایشی سطحی بر چهره‌ای زشت است. این سخن حضرت علی (ع) است که: «لا شرف مع سوء الادب (۴)». با بی‌ادبی، هیچ شرافتی نیست. کسی که بی‌اصل و تبار و نسب و حسب باشد، اگر ادب داشته باشد، شرافت می‌یابد. ادب، حتی نسب و تبار نامناسب را هم می‌پوشاند. کلام امیرالمؤمنین (ع) چنین است: «حسن الادب یستر قبیح النسب.» (۵).

نشانه‌ها و جلوه‌ها

هر یک از ادب و بی‌ادبی نشانهایی دارد. شناخت ادب هم جز با توجه به نمودهای بی‌ادبی میسر نمی‌گردد. این نمودها و نشانه‌ها و علایم، هم در گفتار نمایان است، هم در رفتار و برخورد. اگر عاقلانه زیستن و متانت در گفتار و وقار در رفتار، نشانه ادب است. بی‌خردی، گفتار زشت، بددهانی، تندخویی، زشت‌گویی، دشنام و توهین، سبکسری و خیره‌سری، لجاجت و عناد و... هم بی‌ادبی است. اگر کنترل دوستیها و معاشرت‌ها ادب است، بی‌ادبی یعنی رفت و آمد با افراد ناباب و بی‌دقتی در گزینش دوستان و بی‌تعهدی در مجالستها و رفاقتها. آنکه زشت‌گفتار و بدزبان است، به تعبیر حضرت علی (ع) از ادب بی‌بهره است: «لا ادب لسیئ النطق». (۶). کسی که در برخورد با افراد، حاضر نیست از آنان با عظمت و تکریم یاد کند و مدام به استهزاء دیگران و غیبت آنان مشغول است، آنکه یاوه دیگران را با یاوه و دشنامشان را با دشنامی زشت‌تر پاسخ می‌دهد، آنکه در مجالس و محافل و صفها، رعایت حق دیگران و نظم و مقررات و سکوت و نوبت را نمی‌کند، آنکه حاضر نیست به حرف دیگران گوش دهد، کسی که در گفتگو و بحث، داد می‌زند، گلو پاره می‌کند و جانب انصاف و حق را مراعات نمی‌کند، آنکه... اینها همه نشانه‌هایی از فقدان ادب است. از آن سو، مراعات آداب در خوردن، آشامیدن، لباس پوشیدن یا لخت بودن، خلال کردن، دهن دره، سرفه، عطسه و... نشان ادب است. بی‌ادبی، بی‌اعتنایی به حقوق و شخصیت و حرمت انسانهاست. اگر کسی هنگام عطسه، آب دهان به سفره و صورت بیفکند، یا به طرز مشتمزکننده‌ای غذا بخورد، یا به جای تقدیم دو دستی نامه و وسیله و ابزار، آن را پرت کند یا حتی یک دستی بدهد، یا هنگام مطالعه شما، سرو صدا کند، یا هنگام خلوت، سرزده وارد اتاقان شود، و اجازه ورود نگیرد، اینها نمونه‌هایی از مراعات نکردن ادب اجتماعی است. جالب این است که اسلام برای همه این موارد، دستورالعمل دارد. «تربیت اسلامی و اخلاق مکتبی، همه دستورها و «باید» و «نباید» هایش، «ادب آموزی است. کسی که پای بند تعالیم دین نباشد، از حوزه ادب به‌وادای بی‌ادبی پای نهاده است.

ادب از که آموزیم؟

رفتار نیک دیگران، بر انسان تاثیر مثبت می‌گذارد. این امری روشن و طبیعی است. ناپسندیهای اخلاقی مردم نیز تاثیر سوء می‌گذارد. این هم عادی است. هنر انسانهای فرزانه و هوشمند آن است که از رفتارهای ناپسند دیگران هم عبرت و درس می‌آموزند. هم نیکان الگوی نیکی‌اند، هم بدان سرمشق بدی برای غافلان. اما عاقلتر کسی است که از بدیها راه خوبیها را می‌آموزد. این همان حکمت لقمانی است که از فرزانش او سرچشمه می‌گیرد. به قول سعدی: «لقمان را گفتند: ادب از که می‌آموختی؟ گفت: از بی‌ادبان، که هر چه از ایشان در نظر ناپسند آمد، از فعل آن پرهیز کردم.» (۷) و اگر جز این بود، لقمان به لقب حکیم مشهور نمی‌شد. آری... ادب آموختن از بی‌ادبان. همچنان که باید کم‌حرفی را از وراجان پر حرف و بیهوده‌گوی الهام گرفت. بزرگواری و کرامت نفس را هم باید از زشتی کار تنگ‌نظران و خسیس‌طبعان فرا گرفت. هیچ کس از زشتی و بدی، خوشش نمی‌آید. پس چرا ما خود را از آن پاک‌نساژیم که محبوب شویم؟ اگر از زشتیهای دیگران، آموختیم که به خوبیها روی آوریم، «استاد اخلاق ما در درون خودمان نهفته است. این روش، شیوه آموخته از امیر مؤمنان (ع) است که فرمود: «اذا رایت فی غیرک خلقا ذمیما فتجنب من نفسک امثاله» (۸). هر گاه در دیگری اخلاق ناپسندی را دیدی، پرهیز که آن گونه رفتار در خودت نباشد! عیسای مسیح هم همین روش را داشت. از او پرسیدند: چه کسی تو را ادب آموخت؟ فرمود: کسی مرا ادب نکرد. من، زشتی جهل را دیدم و از آن پرهیز کردم. (۹). نشست و برخاست و انس و معاشرت با افراد مؤدب، خلق و خوی و رفتارمان را به زینت «ادب» می‌آراید.

از ادب پیامبر(ص)

رسول اکرم(ص) که اسوه ایمان و الگوی اخلاق و ادب و رفتار نیکو است، خود را ادب کرده پروردگار دانسته و می‌فرماید: «ادب‌نی ربی فاحسن تادیبی (۱۰) پروردگارم مرا ادب کرد و نیکو ادب کرد!» «سیره پیامبر»، یک کتاب ادب‌آموزی است. رفتار پیامبر، نمونه عالی اخلاقی و معاشرت والا است. به چند نمونه از ادب برخورد پیامبر بادیگران اشاره می‌کنیم: رسول خدا با هر کس روبه‌رو می‌شد، سلام می‌داد، هم به کوچک، هم بزرگ. (۱۱). هیچ‌گاه پای خود را پیش کسی دراز نمی‌کرد. هنگام نگاه، به صورت کسی خیره نمی‌شد، با چشم و ابرو به کسی اشاره نمی‌کرد، هنگام نشستن، تکیه نمی‌داد. (۱۲). وقتی با مردم دست می‌داد و مصافحه می‌کرد، هیچ‌گاه دست خود را عقب نمی‌کشید، تا طرف مقابل دست خود را بکشد. (۱۳) هیچ خوراکی را مذمت نمی‌کرد. به هیچ (۱۴) کس دشنام و ناسزا نمی‌گفت و سخن ناراحت‌کننده‌ای بر زبان نمی‌آورد و بدی را با بدی پاسخ نمی‌گفت. زیرانداز خود را به عنوان اکرام، زیر پای کسی که خدمتش می‌رسید پهن می‌کرد. (۱۵) از روز بعثت تا دم مرگ، هرگز در حال تکیه دادن غذا نخورد. (۱۶) هدیه افراد را (هر چند اندک و ناچیز) قبول می‌کرد. (۱۷) بیشتر اوقات، رو به قبله می‌نشست. (۱۸) زانوهایش را پیش اشخاص، باز نمی‌کرد و بیرون نمی‌آورد. بر تندخویی غریبه‌ها در سؤال و درخواست و سخن صبر می‌کرد. هیچ کس را ملامت و سرزنش نمی‌کرد و در پی کشف اسرار دیگران نبود. (۱۹). خنده‌هایش تبسم بود و هرگز قهقهه سر نمی‌داد. (۲۰) بسیار شرمگین و باحیا بود. سخن کسی را قطع نمی‌کرد. از جلوی خودش غذایی نخورد. کار افراد را به هر شکلی راه می‌انداخت و... بسیاری از فضایل برجسته دیگر که همه حاکی از روحی بلند و اخلاقی والا و ادبی متعالی بود. ادب در معاشرت، میزان رشد و شعور انسان است و هر کس به اندازه‌ای می‌ارزد که ادب دارد. عیار سنجش قیمت انسانی افراد، «ادب آنان است. وقتی می‌توان با «ادب، دلها را خرید و هنگامی که «ادب داشتن، نشانه ایمان و وسیله تقرب به خدا و محبوبیت نزد خالق و خلق است، چرا از سنت رسول خدا و سیره اولیاء دین، ادب نیاموزیم؟... آری، ادب در گفتار و کردار، در خانه و جامعه، با کوچک و بزرگ، با خودی و غریبه، در همه جا... و با همگان!

پی‌نوشتها

۱) بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۶۱. ۲) میزان الحکمه، ج ۱، ص ۷۲. ۳) غرر الحکم، ۴. همان ۵. همان ۶. همان ۷. گلستان سعدی، باب ۲، حکایت ۲۰. ۸) میزان الحکمه، ج ۱، ص ۷۰، حدیث ۳۷۴. ۹) ما ادب‌نی احد رایت قبح الجهل فجانته (بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۲۶). ۱۰) میزان الحکمه، ج ۱، ص ۷۸. ۱۱) سنن النبی، علامه طباطبایی، ص ۴۱، ۴۳ و ۷۵. ۱۲) همان، ص ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۷۳ و ۶۱. ۱۳) همان، ص ۴۱ و ۴۷. ۱۴) همان ۱۵. همان ۱۵. همان، ص ۷۵ و ۷۶. ۱۶) بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۷. ۱۷) همان، ص ۲۲۷ و ۲۴۰. ۱۸) همان ۱۹. مکارم الاخلاق، ص ۱۳، ۱۵ و ۱۷. ۲۰) سنن النبی، ص ۷۵.

هنر گوش دادن

هنر گوش دادن

«گفتن و شنیدن، دو خط ارتباطی با مردم است. به تعبیر دیگر، دونه‌ت بزرگ الهی، قدرت گویایی و شنوایی است که سهم مهمی در ایجاد ارتباط‌های انسانی دارد و برای داشتن روابطی سالم و سودمند، نیازمند آنیم که شیوه صحیح استفاده از «زبان و گوش را مورد توجه قرار دهیم. وقتی دیگری سخن می‌گوید، ما گوش فرا می‌دهیم و از این رهگذر، نکاتی می‌آموزیم یا باخبر می‌شویم. «هنر گوش دادن در ارتباط‌میان فرزندان و اولیاء، شاگردان و معلمان، شنوندگان برنامه‌های رادیویی و مجریان، مستمعان

و خطیبان، به کار می‌آید. حتی در مساله یادگیری که بخش عمده‌ای از عمر ما را فرا می‌گیرد، خوب گوش دادن و رعایت ادب و آداب آن، مهم و حیاتی است. نحوه بهره‌وری از این نعمت‌خدایی نیز بستگی به میزان درایت و آداب‌دانی و مراعات حقوق و حدود دارد. در یکی از دعاها آمده است: «اللهم متعنا باسماعنا و ابصارنا و قوتنا (۱)». خدایا ما را از گوشها و چشمها و نیرویمان برخوردار و بهره‌مند بگردان. اگر خواهی سخن گویی، سخن بشنو، سخن بشنو. زبان آن کس تواند زد، که اول گوش گردد او.

در قلمرو آداب اجتماعی

در مباحث معاشرتی، نحوه استفاده از قدرت شنوایی و به تعبیر دیگر خوب شنیدن و درست گوش دادن، نقش مهمی دارد. بی‌اعتنایی به حرفهای گوینده، نشان بی‌ادبی است. بر عکس، حسن توجه و ابراز علاقه، علامت ادب و تربیت اجتماعی و بها دادن به موقعیت انسانی مخاطب و گوینده به شمار می‌آید. رسول خدا (ص) به حرفهای دیگران گوش می‌داد، حتی به سخن آنان که بیمار دل بودند و روی اغراض شوم، حرفهایی می‌زدند. پیامبر (ص)، دو گوش شنوا برای آنان بود تا حدی که آنان به ستوه می‌آمدند و از روی طنز می‌گفتند: «او گوش است. خداوند دستور می‌دهد که به آنان بگو اگر گوش هم هست، برای شما گوش خوبی است، به خدا ایمان دارد و به حرفهای مؤمنین نیز باور دارد: «يقولون هو اذن، قل اذن خير لکم، يؤمن بالله و يؤمن للمؤمنين». (۲). آنان از روی آزار، لقب «گوش به پیامبر (ص) می‌دادند، تا او را خوش‌باور، ساده‌لوح و سطحی قلمداد کنند. ولی پیامبر (ص)، این شیوه را برای جلوگیری از فتنه‌انگیزی آنان و دستیابی به سوژه‌های تبلیغاتی برای معارضه و مبارزه اتخاذ کرده بود. شاید اینگونه سکوت کردن و گوش دادن، بهترین شیوه خنثی کردن توطئه‌هایی باشد که می‌خواهند حرف بکشند و سوژه درست کنند. به قول صائب تبریزی: نیست درمان مردم کج بحث را جز خامشی. ماهی لب بسته، خون در دل کند قلاب را. آیه قرآن، ضمن اینکه از اخلاق خوش پیامبر اسلام ستایش می‌کند، اعتماد او را تنها نسبت به حرفهای مؤمنان بیان می‌دارد. حسن سلوک و رفتار، ایجاب می‌کند که انسان در ظاهر، حالت پذیرش و قبول از خودش نشان دهد، هر چند در دل، نپذیرفته باشد. یا اگر کسی خبر، داستان یا مطلبی را باز می‌گوید، باید چنان با علاقه گوش فرا داد که تصور شود نمی‌دانیم و از زبان او برای اولین بار است که می‌شنویم. نه اینکه با بی‌اعتنایی، نشان دهیم که آن را شنیده و خوانده‌ایم و از آن مطلعیم! استاد هم اگر درس را توضیح می‌دهد، یا پاسخ سؤالان را می‌گوید، باید این «شوق شنیدن را ابراز داریم، تا او با علاقه پاسخ دهد...» (مستمع، صاحب سخن را بر سر ذوق آورد). اینک به چند نمونه از این موارد اشاره می‌کنیم؛ که در روایات ما هم از این مقوله با عنوان «حسن الاستماع - خوب گوش دادن - یاد شده است.

ذکر چند نمونه

۱- با گوینده

نسبت به سخنان هر گوینده باید تحمل و صبوری نشان داد و به آن گوش داد، تا کلامش به پایان برسد. بریدن حرف دیگری شیوه‌ای ناپسند و دلیل کم‌ظرفیتی و بی‌ادبی است. در سیره اخلاقی حضرت رسول (ص) و مجلس آن حضرت، آمده است که: «من تکلم، انصتوا له حتی یفرغ (۳)». کسی که سخن می‌گفت، به او گوش می‌دادند، تا سخنش به پایان برسد. البته این تعلیمی بود که از مجالست با اسوه ادب و اخلاق، حضرت رسول (ص)، آموخته بودند و خود آن حضرت عملاً چنین بود و با رفتار به آنان اینگونه درس آموخته بود. در باره حضرت رضا (ع) نیز، از ابراهیم بن عباس روایت است که: «و ما رایت قطع علی احد کلامه حتی یفرغ منه (۴)». آن حضرت را هرگز ندیدم که سخن کسی را قطع کند، مگر آنکه آن شخص از سخن خویش فارغ شود.

۲- با استاد

امام سجاده (ع) در رساله الحقوق، می‌فرماید: «و حق سائسک بالعلم، التعظیم له و التوقیر لمجلسه و حسن الاستماع الیه (۵)». حق آن کس که عهده‌دار آموزش تو است، آن است که احترامش کنی، مجلس او را بزرگ و گرامی بداری و به او خوب گوش دهی. شنونده نباید خود را داناتر از گوینده و استادش فرض کند و به گفته‌های او گوش ندهد، یا بی‌اعتنایی کند، یا تصور کند هر چیز رامی‌فهمد و نیازی به شنیدن و گوش دادن ندارد. «شهید ثانی، نسبت به تمرکز حواس و استماع دقیق سخنان استاد و ارج نهادن به توضیحات او چنین می‌نویسد: «شاگرد، نباید در ادامه هر نوع سخن و گفتگوی استاد، وقفه‌ای ایجاد کند و پیوستگی کلام او را [با حرف زدن خود] از هم بگسلد. او نباید در بیان مطلب بر استاد سبقت‌بگیرد و در خط مشی گفتار او خویشتن را در مسیر گفتار او آورده و با وی هم‌آوردی کند، بلکه باید درنگ نماید که سخن استاد به پایان برسد و سپس سخن خود را به میان آورد. آنگاه که استاد با او گفتگو می‌کند و یا در جمع حاضران جلسه‌درس، سرگرم بحث و مذاکره است، نباید با شاگردان دیگر صحبت کند، بلکه موظف است سراپا گوش گردد و درس استاد را کاملاً-استماع‌نموده و تمام حواس و قوای خود را به منظور درک و فهم بیان او متمرکز سازد. اگر استاد، ضمن بیان مطلب، حکمتها و نکات دقیقی را بازگو نماید و یا در توضیح مساله‌ای به داستان یا شعری تمثیل جوید و شاگرد نیز از این حکمتها و نکات و داستان و شعر، آشنایی قبلی داشته‌باشد [نبايد خود را از این گونه شواهد بی‌نیاز جلوه داده و از استاد، روی برگرداند، بلکه] باید بعنوان یک فرد ناآگاه و خالی‌الذهن، با تمام‌دقت به گفتار استاد گوش فرا دهد و چنین وانمود کند که با عطش شدید و علاقه وافری خواهان چنان مطالبی است...» (۶).

۳- با نصیحت‌گر

هر کس به موعظه و پند و راهنمایی دیگری می‌پردازد، دوست دارد شاهد حسن توجه و گوش دادن او باشد و علائیم پذیرش و تاثیر و قبول را در او ببیند. امام سجاده (ع) در باره حق نصیحت‌گر بر نصیحت‌شونده می‌فرماید: «و حق الناصح ان تلین له جناحک و تصغی الیه بسمعک (۷)». حق ناصح (بر تو) آن است که بال تواضع خویش را برای او نرم‌سازی و با گوش خود به سخن او گوش فرا دهی. این شیوه، جامعه و مردم را بهتر به سمت برخورداری از راهنماییهای دلسوزانه و انتقادهای سالم و سازنده پیش می‌برد. حضرت علی (ع) در بیان اوصاف متقین، هنگام شنیدن آیاتی از قرآن که مشتمل بر بیم دادن الهی و موعظه و اندرز است، می‌فرماید: «اصغوا الیها بمسامع قلوبهم (۸)». با گوشهای جان‌شان به آن هشدارهای الهی گوش می‌سپارند. از علل بی‌اثر بودن بسیاری از هشدارها، تذکرها، انتقادهای و نهی از منکرها، آن است که شنونده این مواعظ و ارشادها، بنا بر بی‌توجهی گذاشته یا خود را به ندانستن و نفهمیدن می‌زند، یا چندان اهمیتی برای آنها قائل نیست. نتیجه قهری چنین برخوردی نیز روشن است: دلسردی هشداردهنده از تذکر و یاس از تاثیرگذاری انتقاد سالم! زیان این نیز به مجموعه جامعه برمی‌گردد که از نعمت ارشادهای دلسوزانه و امر به معروف و نهی از منکر محروم می‌ماند و ملت بی‌تفاوت نسبت به هشدارها و موعظه‌ها، گرفتار غفلت و غرور، یا سنگدلی و قساوت می‌شود.

۴- با درد دل کننده

خیلیها دل‌های آکنده از غم و خاطرات تلخ و مشکلات و نابسامانیهایی دارند که آنان را در فشار روحی قرار می‌دهد. در پی دو گوش شنوایند که با آنها درد دل کنند و با بازگویی دردمندیهایشان سبک شوند. آنکه عاطفه نشان می‌دهد و به شکوه‌ها و غمنامی‌های یک دردمند گوش می‌سپارد و خود را علاقه‌مند به شنیدن نشان می‌دهد، با اونوعی همدردی کرده است. این روحیه

خوب و بزرگ ، ستودنی است . علی علیه‌السلام فرموده است : «من السؤدد الصبر لاستماع شکوی الملهوف (۹) . از بزرگواری و آقایی است که انسان برای گوش سپردن به شکوی و ناله دردمند ، تحمل و صبر داشته باشد . روحیه گرم و مردم‌دوستی و داشتن عواطف بشردوستانه ، زندگهارا گرمتر و بار سنگین غمهای گرفتاران را سبکتر می‌سازد .

۵- پرهیز از پرحرفی

گرچه این نکته به آداب گوش فرا دادن مرتبط نیست و بیشتر به گوینده اختصاص دارد ، ولی چون در رابطه متقابل با گوینده و شنونده است ، قابل طرح و یادآوری است . اغلب ، تصور می‌شود که در مجالس ، گوینده است که چون نیرومصرف می‌کند ، خسته می‌شود . شنونده که کاری نمی‌کند ، جز شنیدن ! در صورتی که اگر آمادگی برای شنیدن نداشته باشد ، یا حرفها برایش تکراری ، غیر مفید و غیر جذاب باشد ، زودتر و بیشتر از گوینده خسته می‌شود . از این رو ، گوینده خودش باید حال شنونده و اقتضای جلسه را مراعات کرده ، از پرحرفی و «اطاله کلام پرهیزد . هر چند سخنوری و نطق ، برای خود سخنران و گوینده ، شیرین و خوشایند باشد . در وصایای حضرت خضر ، چنین آمده است : «ای جوای دانش ! گوینده کمتر از شنونده خسته و ملول می‌شود . پس هیچ‌یک از همنشینانت را (با پرحرفی) خسته مکن .» (۱۰) .

۶- بی‌اجازه گوش ندادن

از آداب اجتماعی مربوط به گوش دادن ، رعایت اذن و اجازه است . اگر کسانی با هم صحبت می‌کنند و مایل نیستند دیگری سخنانشان را (بشنود ، نباید به صورت فضولی گوش دهد . یا باید از محل سخن آنان بیرون رفت ، یا خود را به کاری دیگر مشغول ساخت که حرفهایشان به گوش نرسد . حداقل آنکه بی‌تفاوت باشد ، نه حساس برای گوش دادن و پی بردن به محتوای مکالمات آنان . فرقی نمی‌کند که صحبت‌هایشان حضوری باشد ، یا تلفنی . بویژه اگر انسان بفهمد که آنان علاقه‌مندند که دیگری حرفها را نشنود ؛ چون گاهی حرفها خصوصی است و راضی نیستند دیگران آگاه شوند . در این باره نهی‌هایی شده است . از جمله در این سخن امام صادق (ع) : «من استمع الی حدیث قوم و هم له کارهون ، یصب فی اذنیه الآنک یوم القیامه ؛ کسی که به (۱۱) سخن گروهی گوش دهد ، در حالی که آنان ، آن را خوش نداشته باشند (و تمایلی به شنیدن او نداشته باشند) روز قیامت ، در گوش‌هایش سرب گداخته ریخته می‌شود . گوش نشستن و «استراق سمع ، از آداب ناپسند اجتماعی است که گاهی مفسد و پیامدهای تلخ به دنبال دارد . پس ، کار ساده و معمولی «شنیدن و «گوش دادن ، این همه آداب و رسوم ، تاثیر و تاثر زمینه‌ها و عواقب و حد و حدود و حق و حقوق دارد . بهره‌مندی از مراعات این حقوق و حدود و شرایط هم «هنر» است ، «هنر خوب گوش کردن !» .

پی‌نوشتها

(۱) بحارالانوار ، ج ۲ ، ص ۶۳ . ۲) توبه ، آیه ۶۱ . ۳) مکارم‌الاخلاق ، طبرسی ، ص ۱۵ ، سنن النبی ، علامه طباطبایی ، ص ۱۸ . ۴) بحارالانوار ، ج ۴۹ ، ص ۹۰ . ۵) همان ، ج ۲ ، ص ۴۲ ، و من لا یحضره الفقیه ، ج ۲ ، ص ۶۲۰ . ۶) آداب تعلیم و تعلم در اسلام ، ص ۳۴۸ . ۷) من لا یحضره الفقیه ، ج ۲ ، ص ۶۲۵ . ۸) نهج‌البلاغه ، صبحی صالح ، خطبه ۱۹۳ . ۹) غررالحکم ، چاپ دانشگاه ، ح ۹۴۴۳ . ۱۰) بحارالانوار ، ج ۱ ، ص ۲۲۷ . ۱۱) همان ، ج ۷۳ ، ص ۳۴۰ .

برخورد کریمانه

برخورد کریمانه

اشاره

همیشه عملهای بزرگ و اقدامهای والا، از سوی صاحبان روحهای بلند سر می‌زند. اینکه نیکی را به نیکی پاسخ دهیم و به لبخند دیگری با لبخند پاسخ دهیم، رفتاری عادی است. برخورد کریمانه، نشان دادن نوعی «مناعت طبع و بلند همتی» و «روحیه والا» است که دیگران را هم تحت تاثیر قرار می‌دهد. مثل آنکه بدی را با نیکی پاسخ بگویید و قهر و خشونت را، با محبت و عاطفه. فتوت و جوانمردی در برخورد، یکی از این گونه «بزرگواری‌ها در معاشرت‌هاست». «خود» را ندیدن و برای «دیگران در قاموس زندگی شخصی، جایی باز کردن و دلی به دست آوردن و تکیه گاهی برای یک‌بینوا گشتن!

ضعیفان و جوانمردان

صاحبان دل‌های شکسته، در پی مرهم‌گذار، چشم به این سو و آن سو می‌دوزند. غریبان بی‌پناه، در تنگناهای زندگی در سایه همت و فتوت آزادمردان می‌آرمند و مظلومان بلا دیده، دل را با دست گرم و نوازشگر جوانمردان خوش می‌سازند و به حمایت و یاری آنان دلگرم و امیدوارند. اگر در جامعه، افراد آزاده‌ای نباشند که عشق محرومان و ضعیفان را در دل دارند، ستمگران روزگار آنان را سیاهتر می‌کنند و بی‌دردان، تهیدستان را به روز سیاه می‌نشانند. در عهد کهن، رمز و راز پیدایش گروه‌هایی از «جوانمردان و عیاران»، همین روحیه خدمت به هم‌نوع و یاری بی‌دفاع و پناه بودن برای بی‌پناهان بوده است. چه خوش سروده است مرحوم فیض کاشانی: بیا تا مونس هم، یار هم، غمخوار هم باشیم. انیس جان هم، فرسوده بیمار هم باشیم. شب آید، شمع هم گردیم و بهر یکدگر سوزیم. شود چون روز، دست و پای هم، در کار هم باشیم. دوی هم، شفای هم، برای هم، فدای هم. دل هم، جان هم، جانان هم، دلدار هم باشیم. فتوت و جوانمردی، زیباترین آرایش یک انسان است. به فرموده امیر مؤمنان (ع): «ما تزين الانسان بزينة اجمل من الفتوة (۱)». انسان به هیچ زینتی، زیباتر از مروت و جوانمردی آراسته نشده است.

مفهوم فتوت

بی‌دردی و بی‌خیالی نسبت به وضع مردم و نیاز و محرومیت و مظلومیت آنان، از مردانگی و از مسلمانی به دور است. از آن سو، غم مردم خوردن و حامی مظلوم بودن و یاری به بینوا رساندن، مسلمانی و مردانگی است. آیین «رادمردی حکم می‌کند که صاحبان قدرت و مکتب، دستی هم به سر و گوش محرومان بکشند و بازوی آنان را بگیرند و از زمین‌گیری و خاک‌نشینی بلند کنند، عزت ببخشند و حرمت گزارند. این، زکات توانایی و توانگری است! «مردانگی، صفت برجسته و ارزشمندی است که به یک اجتماع زنده آبرو می‌بخشد. بزرگواری و کرامت نفس در برخورد با دیگران، خصیصه آزادمردانی است که از روی فتوت و جوانمردی، اندیشه محرومان را در سر می‌پرورانند و مهرشان را در دل. زندگی بی‌حضورچنین فرزنانگانی، نه لذت دارد، نه زیبایی. جامعه‌ای که از جوانمردان خالی باشد، غبار مرگ بر چهره‌اش نشسته است. این سنجیه و خصلت عملی، ریشه در درون و اندیشه دارد و از آنجا به رفتار و معاشرت و برخوردها سرایت می‌کند. امام علی (ع) می‌فرماید: «بعد المرء عن الدنیه فتوة (۲)». جوانمردی، دور بودن انسان از پستی و فرومایگی است. و... فرومایگی چیست، جز زور و تحقیر، بی‌حرمتی و تکبر، خودخواهی و حق‌کشی، کینه‌توزی و انتقام‌جویی، بخل و حسادت، سخت‌گیری و بدرفتاری، بی‌وفایی و دروغ، نفاق و دورنگی؟... و مردانگی چیست، جز ایثار و گذشت، عفو و مدارا، بخشندگی و نوازش، صبوری و تحمل، همت بلند و حسن خلق، یکرنگی و وفاداری، صداقت و دلجویی؟... در دید شما، «نامرد» و «پست» و «فرومایه کیست؟ و مروت و مردانگی کدام است؟ خواجه عبدالله انصاری گوید: «اگر بر روی آب روی، خسی باشی، و اگر به هوا پری، مگسی باشی، دل به دست آر، تا کسی

باشی !» (۳). و خداوند، همین را می‌پسندد و می‌پذیرد و پاداش می‌دهد، چرا که دل‌های شکسته، جلوه‌گاه محبت‌خدا و امید به درگاه او است و جوانمردی، آرامش بخشیدن به آن دل‌هاست. به گفته مولانا: هزار بار پیاده طواف کعبه کنی. قبول حق نشود گر دلی بی‌زاری (۴). در حدیثی، امیرالمؤمنین (ع) چارچوب و استخوان‌بندی مروت و جوانمردی را این گونه برمی‌شمارد که می‌تواند معیاری برای هر شخص جهت ارزیابی میزان فتوت خویش باشد: «نظام الفتوة احتمال عثرات الاخوان و حسن تعهد الجیران (۵)». نظام مردانگی، تحمل لغزشهای برادران و رسیدگی شایسته به همسایگان است.

برخی از نشانه‌ها

مقدمه

نه فتوت به ادعا است، نه جوانمردی به سخن! رفتار و عمل، شاهد مردی و نامردی هر انسان است. فتوت نیز تنها با عمل است که مهرتایید می‌خورد و مقبول خاطرها می‌گردد، نه با حرف و شعار. بعضی از نشانه‌های رادمردان که در روایات آمده، از این قرار است:

۱- عفو و گذشت

روحهای بزرگ، ظرفیت بخشایش و گذشت نیز دارند. اما افراد حقیر و فرومایه، به سرعت در صدد انتقام برمی‌آیند. به فرموده حضرت علی (ع): «لیس من شیم الکرام تعجیل الانتقام (۶)». شتاب و سرعت در انتقام گرفتن، از اخلاق انسانهای بزرگوار نیست. باز هم از کلام حضرت امیر (ع) بیاموزیم: «المبادرة الی العفو من اخلاق الکرام، المبادرة الی الانتقام من اخلاق اللئام (۷)». سرعت در عفو، از اخلاق مردان بزرگوار است و شتاب در انتقام گرفتن، از اخلاق فرومایگان.

۲- آغاز به نیکی

گاهی کسی از انسان چیزی می‌طلبد، انسان هم پاسخ می‌دهد. ولی اخلاق جوانمردانه آن است که حفظ آبروی دیگران کنی و پیش از سؤالشان، در رفع نیازشان بکوشی که این خصلت، مردانگی و فتوت است و نشانه کرامت روح. به تعبیر حضرت علی (ع): «الکریم من بدء باحسانه (۸)». کریم، کسی است که آغازگر نیکی باشد و شروع به احسان کند.

۳- پاسخ بدی با نیکی

این رفتار نیز، روحیه‌ای والا و عفوی بزرگ می‌خواهد که اگر دیگران بدی کردند و ناسزا گفتند و بی‌اعتنایی نمودند، تو خوبی کنی و ادب و احترام نشان دهی و اگر از تو بریدند و قطع رابطه کردند، تو قطع رابطه نکنی و پیوندها را نگه داری. در اینجا هم مناسب است این کلام علوی آویزه گوشمان باشد: «الکریم من جازى الاسائة بالاحسان (۹)». جوانمرد، کسی است که بدی را با نیکی پاسخ دهد. آری... در عفو، لذتی است که در انتقام نیست.

۴- عفو با قدرت

جوانمرد کسی است که وقتی قدرت دارد و می‌تواند انتقام بگیرد، در گذرد و عفو را پیشه خود سازد. علی (ع) فرمود: «الکریم اذا قدر صفح و اذا ملک سمح و اذا سئل انجح (۱۰)». جوانمرد و بخشنده کسی است که: - وقتی قدرت یابد، در گذرد و ببخشد.

- و چون توانمند و مالک گردد، عطا کند و ببخشد، - و آنگاه که چیزی از او خواسته شود، نیاز را برآورد.

۵- غمخواری محرومان

جوانمردان به نیازمندان رسیدگی و نسبت به آنان حمایت و دلجویی می‌کنند و خود را در راحت و رنج دیگران شریک می‌شمارند. به قول سعدی: تو کز محنت دیگران بی‌غمی. نشاید که نامت نهند آدمی. «پوریای ولی، از پهلوانان نامدار و عارفی که از مردانگی او حکایت‌های بسیاری زبازرد مردم است، (۱۱) در یک رباعی چنین سروده‌است: گر بر سر نفس خود امیری، مردی. و بر بر دگری نکته‌نگیری، مردی. مردی نبود فتاده را پای زدن. گر دست فتاده‌ای بگیری، مردی (۱۲). جوانمردی همان خوشخویی، بخشندگی، مردم‌نوازی و رسیدگی به بینوایان است و همه اینها به شکرانه قدرت و توانی که پروردگار عطا کرده است. به گفته حافظ: ای صاحب کرامت! شکرانه سلامت. روزی تفقدی کن، درویش بینوا را. تماشای جلوه‌های فتوت و بزرگواری و «برخورد کریمانه در آینه رفتار بزرگان و اسوه‌ها، تماشایی‌تر است. نمونه‌هایی از این رفتارهای زیبا و نمونه‌های تاریخی تقدیم شما می‌شود.

در مکتب جوانمردان و کریمان

فتوت و جوانمردی، یکی از شاخصه‌های «برخورد کریمانه در معاشرتهای اجتماعی است. از آنجا که ذکر نمونه‌های عینی در اخلاق و رفتار جوانمردان، تاثیرگذارتر است، به چند نمونه تاریخی از رفتار اولیاء دین اشاره می‌شود. اما برای اینکه ذهنیت آماده‌تری داشته باشیم، به کلامی از حضرت امیر(ع) در این مورد استناد می‌کنیم که فرمود: «ثلاثه هن المروءة: جود مع قله، و احتمال من غیر ذله و تعفف عن المسأله (۱۳). مروت سه چیز است: - بذل و سخاوت، در عین تنگدستی. - تحمل و بردباری، بدون ذلت و خواری. - عفاف و ورزیدن از سؤال و طلب. به قول صائب تبریزی: دست طلب چو پیش کسی می‌کنی دراز. پل بسته‌ای که بگذری از آبروی خویش. مساله مناعت طبع، دوری از سؤال و طلب و طرح نکردن نیازمندی با این و آن نیز از نشانه‌های تعالی روح است و آنان که صورت خود را با سیلی سرخ نگه می‌دارند و فقر و تنگدستی خویش را به خاطر حفظ آبرو، با دیگران در میان نمی‌گذارند، از این گروهند.

و اما نمونه‌های تاریخی

مقدمه

تاریخ اسلام و شرح حال بزرگان، اندوخته‌های فراوانی از مروت‌های فراموش‌نشده به خاطر دارد که هر کدام درسی از «فتوت است و تابلویی است که چشم دل را به سوی خود جذب می‌کند. در این بخش به چند نمونه اشاره می‌شود:

۱- پیامبر(ص) و «پیمان جوانمردان

از فرازهای برجسته دوران جوانی رسول خدا(ص) پیش از بعثت، شرکت و عضویت او در پیمانی بود که عده‌ای از جوانمردان قریش برای دفاع از حقوق افتادگان و مظلومان بستند و به حلف‌الفضول معروف شد. این گروه، خود را ملزم و متعهد می‌دانستند که به استغاثه و استمدادهای بی‌پناهانی که به حششان تجاوز می‌شود پاسخ دهند. پیامبر خدا(ص) از این پیمان به عظمت و نیکی و با افتخار یاد می‌کرد و هرگز حاضر نبود به هیچ قیمت آن را بشکند. (۱۴).

۲- رسول خدا(ص) و «عفو عمومی

نمونه دیگر بزرگواری و مروت و مدارای پیامبر(ص)، حتی نسبت به دشمنان سرسخت خویش، اعلان «عفو عمومی بود که نسبت به مردم مکه داشت. در سال «فتح مکه که مسلمانان پیروزمندان و اردمکه شدند، با آنکه مکیان، آن حضرت و مسلمانان را بسیار آزرده بودند و چندین بار برای نابودی اسلام، لشکرکشی کرده بودند و خودمشرکان نیز، خویش را مستحق هر گونه انتقامجویی می‌دیدند، اما انتظار کرم و بزرگواری هم داشتند. رسول خدا(ص) همه را بخشود. (۱۵) و با جمله «اذهبوا فانتم الطلقاء» - بروید، آزادید - همه را عفو کرد و آب عفو و گذشت بر آتش کینه‌ها ریخت. این گونه برخورد با دشمن نیز، نشان روحیه والای او بود.

۳- علی(ع) در میدان نبرد خندق

رادمردی علی(ع) در تاریخ، نمونه است و نمونه‌هایش نیز فراوان. در جنگ خندق، وقتی با رقیب شجاعی همچون «عمرو بن عبدود» درافتاد و او را به هلاکت رساند، چون خواهر «عمرو» کنار کشته برادرش آمد و دید که زره قیمتی او بر تنش باقی است، پرسید: قاتل او کیست؟ گفتند: علی بن ابی طالب. آنگاه گفت: او را هم‌وردی بزرگوار و جوانمرد کشته است. سپس در سوگ برادرش اشعاری خواند، به این مضمون: اگر کشنده عمرو، کسی جز «علی بود، همواره بر برادرم می‌گریستم زولی چه کنم که قاتل او کسی است که از قتل او، عیب و عاری بر «عمرو» نیست. (۱۶).

۴- مروت علی(ع) با قاتل خود

امیرالمؤمنین(ع) با آنکه می‌دانست قاتلش «ابن ملجم است، اما متعرض او نشد و قصاص قبل از جنایت نکرد. مردانگی را به حدی رساند که به فرزندش امام مجتبی(ع) فرمود: او که اکنون در اختیار شماست، با او مدارا کنید و اگر من از دنیا رانم، تنها یک ضربه به او بزنید. و دستور داد از شیر و غذای خودش به او هم بدهند. (۱۷) این گونه حتی دشمنان و اسیران را مورد محبت و مروت قرار می‌داد. به قول شهریار: بجز از علی که گوید به پسر که: قاتل من. چو اسیر توست اکنون، به اسیر کن مدارا. همین فتوهای علی(ع) بود که او را ملقب و مفتخر به «لا فتی الاعلی...» ساخت.

۵- با سپاه معاویه

در جنگ صفین، وقتی سپاه معاویه بر نهر فرات دست یافتند، یاران علی(ع) را از برداشتن آب جلوگیری کردند. خطر بی‌آبی سپاه حضرت را تهدید می‌کرد. با سخنان پرشور آن حضرت، سربازان اسلام بر دشمن تاختند و فرات را تصرف کردند. آنان می‌توانستند مقابله به مثل کنند و سپاه معاویه را با تشنگی به هلاکت برسانند. اما علی(ع) فرمود تا جایی را باز بگذارند تا لشکریان معاویه هم بتوانند از آب فرات بردارند. (۱۸) این نیز نمونه‌ای از جوانمردی مولی، حتی در برخورد با لشکریان متجاوز شام و دشمنی همچون معاویه بود.

۶- عاشورا، جلوه‌گاه مروت

حماسه عاشورا، سراسر درس کرامت و بزرگواری و جلوه‌ای از برخوردهای کریمانه اهل بیت(ع) با دیگران بود. وقتی سپاه تشنه حرامدند و راه را بر امام(ع) بستند، حسین بن علی(ع) دستور داد همه آن گروه هزار نفری و حتی اسبهایشان را هم سیراب کنند. (۱۹). روز عاشورا، همین حر بن یزید، وقتی تصمیم گرفت از سپاه باطل جدا شود و به حسین بن علی(ع) پیوندد، امام او را پذیرفت و خطای گذشته‌اش را نادیده گرفت. حر به آغوش جوانمردی امام حسین(ع) پناه آورد و توبه کرد، توبه‌اش هم قبول شد.

(۲۰). حسین بن علی (ع) به سپاه کوفه فرمود: «اگر دین ندارید، لااقل آزادمردباشید.» خود او که روح بلند و خصلت جوانمردی داشت، دشمن را هم به داشتن مردانگی و پرهیز از هجوم به زنان و کودکان بی دفاع، فرامی خواند. علمدار رشید و وفادارش حضرت ابوالفضل (ع) نمونه اعلائی فتوت و جوانمردی بود، بویژه آنجا که لب تشنه بر فرات وارد شد و مشک را از آب پر کرد و خواست از آب زلال آن بنوشد که یاد تشنگی امام حسین (ع) و کودکان خیام، مانع از آن شد و به خود خطاب کرد: ای نفس! پس از حسین زنده نباشی! او و یارانش در آستانه مرگ و شهادتند تو می خواهی آب سرد بنوشی؟! ... آب را بر روی آب ریخت و لب تشنه از فرات بیرون آمد و به شهادت رسید. (۲۱). حضرت ابوالفضل، پهلوانی در میدان فتوت و نام آوری از دودمان غیرت و رادمردی بود. به دریا پا نهاد و خشک لب بیرون شد از دریا. مروت بین، جوانمردی نگر، غیرت تماشا کن.

۷- امام حسن (ع) و مرد شامی

مردی شامی که در اثر تبلیغات معاویه، دشمن اهل بیت (ع) بود، در مدینه امام مجتبی (ع) را دید و شروع کرد به ناسزاگویی و لعنت و ... آن حضرت نیز هیچ نمی گفت. سخنانش که تمام شد حضرت رو به او کرد، سلام داد و لبخند زد و فرمود: گویا غریب هستی! اگر از ما چیزی بخواهی می دهیم، اگر راهنمایی بخواهی، رهنمون می شویم، اگر بخواهی بارت را به مقصد می رسانیم. اگر گرسنه ای، سیرت می کنیم، اگر برهنه ای، تو را می پوشانیم، اگر نیازمندی بی نیازت می کنیم، اگر رانده شده و بی پناهی، پناهت می دهیم، اگر حاجتی داری بر می آوریم، اگر به منزل ما بیایی، تا وقتی که بخواهی بروی، مهمانت می کنیم و ... مرد شامی که این سخنان را شنید و این برخورد را دید، گریست، و گفت: شهادت می دهم که تو جانشین خدا در زمینی. خدا داناتر است که رسالت خود را کجا قرار دهد. تو و پدرت در نظر من منفورترین اشخاص بودید، اما اینک تو محبوب ترین فرد در نظر منی. آنگاه به خانه امام (ع) رفت و تا بود، مهمان او بود و از دوستان اهل بیت (ع) گردید. (۲۲) این معجزه رفتار کریمانه است که حتی دشمن را به دوست تبدیل می سازد.

۸- امام سجاد (ع) و جوانمردی

هشام بن اسماعیل، یکی از دولتمردان اموی و حاکم مدینه بود که در دوران حکومتش ستمهای بسیار بخصوص بر علویان و بزرگ آنان امام سجاد (ع) کرده بود. وقتی عزل شد، به فرمان حاکم جدید او راجلوی خانه «مروان حکم نگه داشته بودند که هر کس از او ستم دیده یا ناروا شنیده است، بیاید و تلافی کند. شهید مطهری می نویسد: «خود هشام، بیش از همه نگران علی بن الحسین و علویون بود. با خود فکر می کرد انتقام علی بن الحسین در مقابل آن همه ستمها و سب و لعنها نسبت به پدران بزرگوارش کمتر از کشتن نخواهد بود. ولی از آن طرف، امام به علویون فرمود: خوی ما بر این نیست که به افتاده، لگد بزیم و از دشمن پس از آنکه ضعیف شد انتقام بگیریم. بلکه برعکس، اخلاق ما این است که به افتادگان کمک و مساعدت کنیم. هنگامی که امام با جمعیت انبوه علویین به طرف هشام بن اسماعیل می آمد، رنگ در چهره وی باقی نماند. هر لحظه انتظار مرگ را می کشید. ولی برخلاف انتظار وی، امام طبق معمول که مسلمانی به مسلمانی می رسد، با صدای بلند فرمود: «السلام علیکم و با او مصافحه کرد و بر حال او ترحم کرده، به او فرمود: اگر کمکی از من ساخته است، حاضرم. بعد از این جریان، مردم مدینه هم شمامت به او را موقوف کردند.» (۲۳). سخن از جوانمردی و رفتار کریمانه با دوست و دشمن، بویژه در سیره پیشوایان مکتبی و اصحاب آنان دامنه ای وسیع دارد. این بحث را با فرازی از دعای امام سجاد (ع) در صحیفه سجادیه به پایان می بریم که نشانگر روح بلند آن حضرت است و تجلی شخصیت کریمانه که در نیایش او مشهود است: «خدایا! ... بر پیامبر و دودمانش درود فرست و توفیق ده و یاری کن در برابر کسی که با من ناراستی می کند، خیرخواهانه رفتار کنم، کسی را که از من دوری می گزیند، به نیکی پاداش دهم

، و هر که مرا محروم می‌سازد ، به او عطا و بخشش کنم ، و هر که با من قطع رابطه می‌کند ، صله رحم کنم ، هر که مرا غیبت می‌کند ، نیکبختی را یاد کنم ، نعمت را سپاس گویم و از بدبختی در گذرم» (۲۴) . امید است که گوشه‌ای از این گونه رفتار کریمانه و اخلاق و منش بزرگوارانه و فتوت و جوانمردی در زندگیهای ما نیز جلوه یابد و چهره جامعه و معاشرتهای مردم را زیبا سازد .

پی‌نوشتها

(۱) غررالحکم ، چاپ دانشگاه ، ج ۶ ، ص ۹۶ . همان ، ج ۳ ، ص ۲۶۰ . ۳) مناجات ، خواجه عبدالله انصاری ، بخش مقالات ، ص ۳۵ . ۴) کلیات شمس ، جزء ۶ ، ص ۲۹۸ . ۵) غرر الحکم ، ج ۶ ، ص ۱۸۵ . ۶) همان ، ج ۵ ، ص ۸۱ . ۷) میزان الحکمه ، ج ۸ ، ص ۳۶۷ . ۸) همان ، ص ۳۶۵ . ۹) همان . ۱۰) غررالحکم ، ج ۷ ، ص ۳۴۶ . ۱۱) فرهنگ فارسی (معین) ، بخش اعلام . ۱۲) چکیده اندیشه‌ها ، ج ۲ ، ص ۲۵۷ . ۱۳) میزان الحکمه ، ج ۹ ، ص ۱۱۳ . ۱۴) فروغ ابدیت ، ج ۱ ، ص ۱۵۱ . ۱۵) مغازی واقدی ، ج ۲ ، ص ۸۳۵ . ۱۶) زندگانی حضرت محمد ، رسولی محلاتی ، ص ۴۵۳ . ۱۷) بحار الانوار ، ج ۴۲ ، ص ۲۸۹ . ۱۸) شرح ابن ابی الحدید ، ج ۳ ، ص ۳۳۱ . ۱۹) حیاة الامام الحسین ، ج ۳ ، ص ۷۴ . ۲۰) اعیان الشیعه ، ج ۱ ، ص ۶۰۳ . ۲۱) مقتل الحسین ، مقرر ، ص ۳۳۶ . ۲۲) مناقب ، ابن شهر آشوب ، ج ۴ ، ص ۱۹ . ۲۳) داستان راستان ، ج ۱ ، ص ۷۴ (داستان : لگد به افتاده) . ۲۴) صحیفه سجادیه ، دعای ۲۰ (مکارم الاخلاق) سددنی لان اعراض

عزت نفس

مفهوم «عزت نفس»

شاید برای شما نیز پیش آمده باشد که به چیزی «نیاز» داشته‌اید ، ولی برای حفظ آبرو و «موقعیت خویش» ، آن را با کسی مطرح‌نساخته‌اید . یا گاهی مشکلی برایتان پیدا شده ، اما آن را در حدی ندانسته‌اید که برای چاره‌جویی و حل آن ، آن را با کسی در میان‌بگذارید . آیا تا کنون شده است که برای روبه‌رو نشدن با یک نفر ناباب ، راه‌خود را کج کنید ، و برای دهان به دهان نشدن با یک فرد هرزه و هتاک ، دندان روی جگر گذاشته ، حتی به دفاع از خویش نپرداخته‌اید ؟ اینها و نمونه‌های دیگری از این قبیل ، شواهدی بر روحیه‌ای متعالی است که از آن با «عزت نفس» یاد می‌کنیم . جان آدمی عزیز است و رفاه و برخورداری دوست داشتنی است ، اما انسانیت انسان بالاتر از هر چیز است و شخصیت و آبرو قیمتی بسیار بالاتر از مال و اندوخته دارد . «کرامت نفس نیز ، ارزشی برتر از معادلات و محاسبات منفعت‌گرایانه و مادی دارد . وقتی انسان به چیزی طمع می‌بندد ، بخشی از انسانیت والای خویش را در معرض خطر و تلف شدن قرار می‌دهد تا آن «خواسته را برآورده سازد . گاهی هم حق و دین و شرف و کرامت نفس ، زیر «پا» گذاشته می‌شود تا آن مطلوب و خواسته به «دست» آید . آیا به راستی خواسته‌های نفسانی تا این حد مهم است که در چنین معامله زیانباری پی‌گیری شود ؟ چگونه می‌توان به خواسته‌های دل ، بی‌حساب و بی‌حد و مرز رسید ، بی‌آنکه از معنویت و کمال و ارزش ، چیزی را فدا کرد و از دست داد ؟ صاحبان «عزت نفس» ، هرگز آبروی خود را به کف نانی نمی‌فروشند و به خاطر «مناعت طبع» ، هرگز خواسته‌های دل را زمینه‌ساز حقارت و زبونی و خفت و خواری نمی‌کنند .

بهای وجود

نماد دیگری از «عزت نفس» ، آن است که انسان ، پاسدار کرامت و وجودی خویش باشد و ارزش فوق مادی خود را با خواسته‌های

حقیرو هوسهای ناپایدار و درخواستهای ذلت‌بار، لکه‌دار نسازد. «عزت به معنای صلابت و استواری و نفوذناپذیری و تسخیر نشدن و فروپاشیدن و سست نشدن و نبودن است. انسانی عزیز است که به پستیها و حقارتها راه ندهد که در زمین دل و جان و زمینه شخصیت او نفوذ کند. کسی عزت نفس دارد که هویت انسانی خویش را در مقابل ضربه‌های خردکننده فسادها و تباهیها حفظ کند و این جز در سایه «خودشناسی و آگاهی به ارزش انسانی و الایی جایگاه معنوی انسان فراهم نمی‌آید. انسان خود را با چه چیزی مقایسه می‌کند و به چه چیزی می‌فروشد و خود را به چه می‌دهد و چه می‌گیرد؟ اصلا انسان به چه و چند می‌ارزد؟ حضرت علی(ع) در سخن زیبا و بلند و شیوایی، در بیان جایگاه رفیع انسان و ارزش وجودی او می‌فرماید: «بدانید که برای جانها و وجودهای شما، قیمت و بهایی جز «بهشت، نیست. آگاه باشید و خود را جز به بهشت نفروشید»: «انه لیس لانفسکم ثمن الا- الجنة، فلا تبعوها الا- بها.» (۱). کسی که این جایگاه را بشناسد و از آن مراقبت کند، هرگز به پستی و حقارت و طمع و ذلت کشیده نمی‌شود و گوهر خود را به تمنیات نفسانی و خواهشهای مادی نمی‌فروشد. عزت نفس، مانع می‌شود که انسان آگاه، خود را ارزان بفروشد.

خواستن، پل ذلت

«کیان وجودی انسان، گاهی به خاطر «طلب در هم می‌شکند. هر کس می‌کوشد خود را کامل و بی‌نیاز و بزرگوار جلوه دهد و شخصیت خویش را نگهبان باشد. ولی گاهی افراد سست اراده و طماع در برابر «خواستن، آن گوهر را از کف می‌دهند. خواستن، سند «احتیاج است و نشانه فقر و ناداری. گاهی یک آبرو» در گرو یک «درخواست قرار دارد و با گشودن دست نیاز، آن آبرو و حیثیت‌سالیان دراز، یکباره بر خاک می‌ریزد و بر باد می‌رود. امام علی(ع) فرموده است: «ماء وجهک جامد تقطره السؤال، فانظر عند من تقطره (؟)». آبروی تو، جامد است و با سؤال و درخواست، قطره قطره می‌ریزد. بنگر که قطرات آبرو را پیش چه کسی می‌ریزی! و چه زیبا گفته است صائب تبریزی: دست طلب چو پیش کسی می‌کنی دراز. پل می‌کشی که بگذری از آبروی خویش. بدترین وضع، آن است که حرص و طمع و تکاثر و افزون‌طلبی، انسان را به «خواستن وادار سازد و برای ست‌یافتن به آنچه که ندارد، دست‌به‌هر کاری بزند و پیش هر کس و ناکسی کوچک شود و التماس و خواهش کند و کوچک شود، غلام و چاکر این و آن گردد، تا از این رهگذر، چیزی بر «داشته هایش بیفزاید و یا به برخی از «خواسته هایش برسد. مگر دنیا چه اندازه می‌ارزد که انسان، اعتبار و شرف خود را در گرو آن بگذارد؟ مگر پول، چقدر مقدس است که انسان، عزت نفس خویش را با آن مبادله کند؟ آیا باید به هر خواسته‌ای رسید؟ و هر چه را «دل خواست، باید تامین کرد؟ پس عفاف و کف نفس و کنترل غرایز و تمنیات و مهار زدن بر حرص و آز، برای کجا و کی و چه کسانی است؟! در این داد و ستد، چه می‌دهیم و چه به دست می‌آوریم؟ سخنی زیبا از حضرت علی(ع) نقل شده است: «و اکرم نفسک عن کل دنیء و ان ساقطک الی الرغائب، فانک لن تعراض بماتبدل من نفسک عوضا (؟)». خویشان را از هر چه که پست باشد، والاتر بدان و پرهیز کن. هر چند تو را به خواسته‌ها و آمالت برساند. چرا که تو هرگز از آنچه که از «خویش می‌دهی، چیزی عوض نخواهی یافت. مساله بر سر شرافت و کرامت انسان است. وقتی در این داد و ستد، در مقابل «دنیا» و خواهشهای نفسانی قرار گرفت و بخشی از آن به هدر رفت و تباه شد، دیگر جایگزینی برای آن پیدا نخواهد شد. چه بسیار عزیزانی که در چاه «خواستن افتادند و چون با طناب دیگران بیرون آمدند و به خواسته‌های نفسانی رسیدند، زیر بار منت‌دونان ماندند و عزت خویش را در همان چاه و نهادند و کرامت را با وابستگی به دیگران معامله و مبادله کردند. نخواه، تا عزیز بمانی. طمع مدار، تا سربلند باشی و قانع باش، تا اسیر نگردی. این رهنمود مولای آزادگان حضرت امیر(ع) است که فرمود: «القناعة تؤدی الی العز (؟)». قناعت، عزت می‌آورد. و نیز سخن او است که: «العز مع الیاس (؟) عزت، همراه با ناامیدی از دست مردم است. به آنچه‌داری قانع باش و به داشته‌هایت بساز، تا عزیز باشی.

حفظ گوهر عزت

نگهبانی از گوهر عزت و کرامت، وظیفه است. نباید خود را در معرض تحقیر و توهین قرار داد. انسان باید از کاری که به معذرت‌خواهی و اداری شود پرهیز کند، تا از این طریق هم، وجهه و آبرو و اعتبارش صدمه نبیند. معاشرت بزرگوارانه، برای مصون ماندن از تعرض و دشنام نااهلان، نگهبانی از عزت نفس است. رسیدن به این هدف، تنظیم خاصی را در روابط انسان با دیگران می‌طلبد، رابطه‌ای بر مبنای هوشیاری و حفظ عزت و مناعت و زیر پا گذاشتن طمعها و خواهشها. باید چنان زیست که به پرداخت جرمه، مجبور نشد، باید چنان کار کرد، که مورد توبیخ و ملامت قرار نگرفت، باید آن گونه رفتار کرد که از سوی دیگران، توهینی به انسان صورت نگیرد. حداقل، بخشی از اینها به دست ماست. البته نه به این معنا که انسان از انجام وظیفه گفتاری و کرداری و موضع‌گیری در جای مناسب، شانه خالی کند، بلکه موجبات وهن و توهین نسبت به خویش و تحقیر شدن در حضور جمع را فراهم نیاورد. هم در برخورد با قدرتمندان باید «عزت دینی خود را پاسدار باشیم، هم در مواجهه و معاشرت با بولداران، از رفتار ذلیلانه و حقیرانه پرهیز کنیم. این گونه می‌توان موسای عزت را در برابر فرعون قدرت، سر بلند نگه داشت. اگر کسی ثروتمندی را به خاطر پولش احترام کند، دین و شرافت خود را زیر پایهای خویش، له کرده است. به تعبیر حضرت علی (ع): «من اتی غنیا فتواضع له لغناه، ذهب ثلثا دینه (۶)». هر کس نزد ثروتمندی رود و به خاطر توانگری و ثروتش در مقابل او کرنش و فروتنی کند، دو سوم دینش رفته است! شگفتا که آیین یک انسان، از کجاها لطمه می‌خورد که به خیال هم نمی‌رسد. این منش و رفتار را باید به کودکان هم آموخت، تا با عزت نفس بار آیند و در مقابل «دارایان، احساس حقارت و کوچکی و ذلت نکنند. اگر نسل نوجوان ما، مفهوم کرامت انسان و مناعت طبع و عزت نفس را در نیابد، با روح کوچک و همت محدود و چشمی همیشه گرسنه، اسیر دنیاداران می‌شود. بزرگترین خدمت به فرزندان، تعالی بخشیدن به همتها و غنا بخشیدن به شخصیت وجودی آنهاست. درسایه چنین تربیتی، صاحبان روحهای بلند و وارسته، این گونه طلبها راتلخ و دشوار می‌یابند و به آن تن نمی‌دهند. در دیوان منسوب به حضرت علی (ع) شعری است با این مضمون: «جا به جا کردن صخره‌ها از قله کوهها، نزد من از تحمل منت مردم محبوب تراست. من تلخی همه اشیاء را چشیده‌ام. هیچ چیز، تلختر از «سؤال و درخواست نیست.» (۷). و به قول ناصر خسرو: به آب روی، اگر بی‌نان بمانم. بسی به زان که خواهم نان ز دونان.

پی‌نوشتها

(۱) نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت ۴۵۶ (۲). همان، حکمت ۳۴۶ (۳). همان، نامه ۳۱ (۴). غررالحکم (۵). همان (۶). نهج البلاغه، حکمت ۲۲۸ (۷). لنقل الصخر من قلال الجبال. احب الی من من الرجال. و ذقت مرارة الاشياء طرا. فما طعم امر من السؤال.

بندگی و آزادگی

بندگی و آزادگی

گاهی مرزهای اخلاقی در معاشرت، آشفته می‌شود. افراد، به نام خضوع و تواضع، در دام ذلت و حقارت می‌افتند، و به نام وقار و عزت، گرفتار تکبر و خودبرتربینی می‌شوند. از این رو شناختن این مرزها و تشخیص جایگاه هر یک از صفات، مهم است.

عزت و منت

بندگی، بد است، اما در برابر خداوند نیکوست. آزادی، مقدس و مطلوب است، اما نسبت به خدا و حریم بندگی، عبودیت و فرمانبرداری قداست دارد. خضوع، ناپسند است، لیکن در برابر آفریدگار و اولیاء خدا و صالحان شایسته، پسندیده است. خود را حقیر دیدن، نشانه ضعف روح است، اما در برابر خدای هستی، انسان را به عظمت می‌رساند و بزرگی و عزت را در سایه عبودیت فراهم می‌آورد. تواضع، پسندیده است، اما حاجت نزد دونان بردن و ملتسمانه بارمنت نامردان را کشیدن، بسیار زشت و حقارت‌آمیز است. این نکته بدان جهت گفته می‌شود تا کسی به اشتباه پندارد که برای عزت و سربلندی، باید از خضوع و خاکساری و فروتنی گذشت، حتی در پیشگاه خدای متعال! که در این قلمرو، هر که بنده‌تر و خاضع‌تر باشد دست نیازش گشوده‌تر، مقرب‌تر است و محبوب‌تر. نزد خدا و در آستان ذوالجلال، باید سر فرود آورد و به نیازخواهی پرداخت، چرا که بندگی در گاهش و اطاعت فرمانش و سجود در پیشگاهش در هر که تحقق پذیرد، از بار منت دیگران کشیدن و خواری و ذلت دونان را تحمل کردن نجات می‌یابد. به فرموده امام صادق (ع): «هر کس عزت بدون قوم و عشیره می‌خواهد، و هیبت و شکوه بدون سلطنت و حکومت می‌جوید و سرمایه و بی‌نیازی بدون مال، پس باید از «ذلت معصیت به عزت اطاعت خدا» منتقل شود.» (۱). بنده خدا، خود را چنان عزیز و محترم می‌بیند که نیازی به تملق و کرنش در برابر فرومایگان نمی‌بیند و چنان خویش را با عظمت می‌یابد که حقارت نفس را به خاطر مسایل دنیوی نمی‌پذیرد و چنان خود را به خاطر «بندگی خدا» شریف می‌شمارد که عزت خود را به این آسانی زیر پا نمی‌گذارد. به قول اقبال لاهوری: آدم از بی‌بصری بندگی آدم کرد. گوهری داشت، ولی نذر قباد و جم کرد. یعنی از خوی غلامی ز سگان پست‌تر است. من ندیدم که سگی پیش سگی سر خم کرد (۲).

سرفرازی واقعی

تملق‌گویی و آزمندی و خصلت غلامی، گرچه ممکن است انسان را به نان و نوایی برساند، ولی همراه آن آزادگی و استقلال و شرف، گاهی از دست می‌رود. از این رو، فرزنانگان همواره با قناعت و ساختن بر سختیها و تحمل محرومیتها، خود را گرفتار سلسله «منت دونان نکرده‌اند. به گفته سعدی: به نان خشک، قناعت کنیم و جامه دلق. که بار محنت خود به، که بار منت خلق. باز به گفته او: کهن جامه خویش، پیراستن. به از جامه عاریت خواستن. چرا که عاریه گرفتن و قرض خواستن و مدیون بودن نیز، گاهی همراه با ذلت و خواری است و آزادگان تا این اندازه هم نمی‌خواهند زیر چنین باری قرار گیرند، تا چه رسد آنجا که دیگری بخواهد با کمک و مساعدت و بخشش، منت نهد و به رخ بکشد. در حالات مرحوم سیدرضی (گردآورنده نهج البلاغه) آمده است که خداوند، نوزادی به او کرامت فرمود. یکی از وزرای معاصر او هزار دینار در طبقی گذاشته به رسم هدیه نزد او فرستاد. سید آن را رد کرد و گفت: من از هیچ کس چیزی قبول نمی‌کنم. بار دیگر طبقی را فرستاد که هدیه برای آن نوزاد است. باز هم رد کرد و گفت: کودکان ما هم چیزی قبول نمی‌کنند. بار سوم فرستاد و گفت: آن را به قابله بدهید. این بار هم رد کرد و گفت: زنان ما را زنان بیگانه قابلگی نمی‌کنند بلکه قابله هم از زنان خودمان است و از کسی چیزی نمی‌پذیرد. گفت: نزد شما طلابی که درس می‌خوانند، از آن آنان باشد. سیدرضی گفت: طلاب همه حاضرند. هر که هر قدر می‌خواهد بردارد. تنها یکی یک دینار برداشت، آن هم به خاطر آنکه دیشب چون روغن برای چراغ لازم داشته و در خزانه سید بسته بوده، از بقال نسبه کرده، اکنون دینار را برداشته تا قرض خود را بدهد. سید از آن پس دستور داد کلید در آن خزانه را که وجوهات دینی در آن بود، در اختیار همه طلاب قرار دهند که هر وقت خواستند بردارند. (۳). این گونه سیدرضی آنان را با مناعت طبع، بار آورده بود و خود و خاندانش نیز از عزت نفس برخوردار بودند و از کسی هدیه هم نمی‌پذیرفتند، تا مبادا زیر بار منت آنان روند. پروین اعتصامی می‌گوید: چرخ و زمین بنده تدبیر توست. بنده مشو درهم و دینار را. همسر پرهیز نگرده طمع. باهنر، انباز مکن عار را. پروردگان مکتب الهی، گرسنگی همراه با عزت را بهتر از سیری ذلیلانه می‌دانند و زندگی مشقت‌بار اما همراه با شرافت و سرفرازی

را برتر از رفاه و خوشی در سایه خواری می‌شمارند. حتی مرگ با عزت در نظر آنان، بهتر از حیات با ذلت است. این تعلیم و گفته اولیاء خداست. شاگردان آنان نیز، چنانند که با تهیدستی و فشارهای اقتصادی و محرومیت‌های معیشتی می‌سازند، بی‌آنکه ذلت‌پذیر باشند. امام علی (ع) می‌فرماید: «الصبر علی الفقر مع العز اجمل من الغنی مع الذل (۴)». شکیبایی بر تنگدستی همراه با عزت، زیباتر از ثروتمندی با ذلت است. و نیز سخن اوست که: «الجوع خیر من ذل الخضوع (۵)». گرسنگی، بهتر از ذلت خضوع و کرنش پیش دیگران است. انسان آزاده، گرسنگی می‌کشد و فقر را تحمل می‌کند، ولی دست‌طمع و نیاز، پیش این و آن دراز نمی‌کند.

آزادگی

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود. ز هر چه رنگ تعلق پذیرد، آزاد است. لقمان حکیم به فرزندش چنین سفارش می‌کند: «فرزندم! اگر می‌خواهی عزت دنیا را داشته باشی، طمع از آنچه در دست دیگران است، قطع کن. همانا پیامبران و صدیقان، به هر چه رسیده‌اند، در سایه همین قطع طمع بوده است.» (۶). در شرح حال بزرگان علم و عمل، به نمونه‌های بزرگ و فراوانی برمی‌خوریم که هرگز حاضر نشدند عزت و کرامت خود را از دست بدهند و در گمنامی و بی‌نشانی و در نهایت سختی به سر بردند، اما به کسی رو نینداختند. وقتی مرحوم شیخ آقابزرگ، با عسرت و تنگدستی روزگار به سرمی‌برد، کسانی از مشاهیر که از حال او آگاه شدند، برای او مقرری بالایی منظور داشتند و ابلاغی به نام او برایش فرستادند. او روی پاکت نوشت: «ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم.» و پاکت را با محتوایش پس فرستاد. این نیز نمونه‌ای از وسعت نظر و غنای روحی و آزادگی فرزاندگانی است که به مسند قناعت تکیه داده‌اند و در کشور فقر، سلطنت و حکومت دارند. به گفته صائب تبریزی: آبی است آبرو، که نیاید به جوی باز. از تشنگی بمیر و مریز آبروی خویش (۷). تا انسان طمع و آزمندی را از خود ریشه کن نکرده باشد، به چنین آزادگی نمی‌رسد و پیوسته ممکن است دنیاطلبی و مال‌دوستی، او را به خواریهای بیشماری بکشاند: من آبروی خود به کفی نان نمی‌دهم. من اختیار خویش به دونان نمی‌دهم. من یوسفم، اسیر زلیخا نمی‌شوم. در دست نفس شوم، گریبان نمی‌دهم. نکته‌سنجان ادیب، برای توجه دادن انسانها به این «استغنا روحی»، گاهی از تمثیل و حکایات از زبان حیوانات نیز بهره گرفته‌اند. در برخی از داستانهای مور و سلیمان که در تمثیلات و تلمیحات ادبی به آنها اشاره شده، از این نمونه‌ها می‌توان دید. «پروین اعتصامی، در یکی از شعرهای حکیمانه‌اش، در قالب گفتگویی میان مورچه و سلیمان به این «آزادگی و مناعت طبع اشاره دارد. سلیمان در راه، مورچه‌ای را می‌بیند که با هزار زحمت، پای ملخی را به سوی لانه خود می‌کشد. به او می‌گوید به جای این همه زحمت، چرا به دربار سلیمان نمی‌آیی که در سر سفره سلیمانی برخوردار شوی و از این زحمتها آسوده گردی؟ مور، در پاسخ می‌گوید: برای موران، قناعت بهتر از سور دیگران است و آقای خودشان‌اند و زیر بار امر ونهی و فرمان و منت دیگران نیستند؛ چو اندر لانه خود پادشاهند. نوال پادشاهان را نخواهند. و می‌افزاید که ما از سلیمان بی‌نیازیم، برای خودمان توشه و انبار و جای گرم و ایمن داریم و هم خادم خویشیم و هم مخدوم خویش (۸). این آزادگی، در سایه قناعت فراهم می‌آید. کسی که نتواند برافزون‌خواهی نفس خویش مهار بزند، پیوسته محتاج این و آن است و آنچه در این نیازمندی از کف می‌رود، عزت و مناعت و شخصیت انسان است. به قول سعدی: هر که بر خود در سؤال گشود. تا بمیرد، نیازمند بود.

بدهکاری به خویش

مقروض بودن، از جمله چیزهایی است که هم فکر انسان رامشغول و پریشان می‌کند، هم آدمی را در مقابل طلبکار، شرم‌نده یا حقیر می‌سازد. بخصوص اگر او بخواهد و فرد بدهکار، توان پرداخت نداشته باشد. گاهی هم وابستگی و خوی غلامی از همین

جاهاسرچشمه می‌گیرد. می‌توان دایره مخارج را تنگ‌تر کرد و از هزینه‌های غیر ضروری چشم پوشید و سرمایه قناعت داشت، تا مجبور به وام گرفتن و خرج برنامه‌های تشریفاتی کردن نشد. به جای اینکه انسان، مدیون و بدهکار دیگران شود، به «نفس خود بدهکار شود که قابل تحمل‌تر است. گویند: حضرت امیر(ع) از جلوی قصابی می‌گذشت. قصاب از او خواست که از این گوشت‌های تازه ببرد. حضرت فرمود: پولی همراه ندارم. قصاب گفت: نسیه ببر، بعدا پولش را می‌آوری. پاسخ حضرت چنین بود: اگر به شکم خود بدهکار باشم، بهتر از آن است که بدهکار شخص دیگر باشم. این، درس دیگری از عزت نفس است. تا «شکم و خواسته‌های نفسانی و تمنیات مادی، گوهر کرامت را نشکند و مؤمن، همچنان عزیز و آقا بماند. آنچه خمیرمایه چنین صبوری است، آن است که در امور دنیوی، انسان به پایین‌تر از خویش بنگرد و به داشته‌هایش شاکر باشد و قانع، نه آنکه به ثروتمندتر از خود نگاه کند، که هم در عذاب روحی ورنج ابدی بماند و هم شیطان، وسوسه‌های افزون‌طلبی را به کار اندازد. براستی که قناعت، یک سلطنت است و سرمایه و گنجی بی‌پایان. حضرت رضا(ع) در حدیثی فرموده است: «القناعة تجمع الی صیانه النفس و عز القدرة و طرح مؤنه الاستکثار و التبعد لاهل الدنيا، لا یسلک طریق القناعة الا رجلا ن: اما متعبد یرید اجر الآخرة او کریم یتنزه عن لثم الناس (۹)». قناعت، جمع می‌آورد نگرهبانی از نفس را، و عزت قدرت را و دورافکندن هزینه افزون‌طلبی را و بندگی و خواری نزد اهل دنیا را. جز دونفر، راه قناعت نمی‌پویند: یکی بنده خداجویی که با قناعت، در پی پاداش آخرت است، دیگری انسان کریم و بزرگواری که از مردم پست، دوری می‌جوید. مضمون این حدیث، نشان می‌دهد که تباه شدن انسان و ضعف وسستی و خواری او و رنج تامین هزینه افزون‌خواهی و حقارت نزد دنیا طلبان، رهاورد تهیدستی انسان از سرمایه عظیم قناعت است و اگر انسان، مسلمان هم نباشد، باز هم عزت و کرامت او با قناعت تامین می‌شود و بندگی نفس، بندگی دیگران را هم در پی دارد.

پی‌نوشتها

(۱) بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۹۲. (۲) کلیات اقبال لاهوری، ص ۲۹۲. (۳) سیمای فرزندگان، ص ۴۰۱. (۴) غررالحکم، ص ۵. همان، ص ۶. بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۱۲۰. (۷) کلیات صائب، ص ۸۲۲. (۸) در دیوان پروین اعتصامی، ص ۱۶۰ به بعد، تفصیل اشعار آمده است. (۹) بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۳.

آیین دوستی

نعمت «دوست

از قدیم گفته‌اند: هزار دوست کم است و یک دشمن بسیار. دوست، همدم تنهایی‌های انسان، شریک غمها و شادیها، بازوی یاری‌رسان در نیازمندیها، تکیه‌گاه انسان در مشکلات و گرفتاریها و مشاور خیرخواه در لحظات تردید و ابهام است. بعضی از مردم، به خاطر خصلتهای خودخواهانه یا توقعات بالا- یا تنگ‌نظری یا سختگیری یا دلایل دیگر، نمی‌توانند برای خود، دوستی برگزینند و از «تنهایی در آیند. این به تعبیر حضرت امیر(ع) نوعی ناتوانی و بی‌دستی است. هم دوست یافتن، «هنر» است، هم دوست نگه داشتن، هم دوستیهای تعطیل شده و به هم خورده را دوباره پیوند زدن و برقرار ساختن. علی(ع) می‌فرماید: «اعجز الناس من عجز عن اكتساب الاخوان، و اعجز منه من ضیع من ظفر به منهم (۱)». ناتوانترین مردم کسی است که از دوستیابی ناتوان باشد. ناتوانتر از او کسی است که دوستان یافته را از دست بدهد و قدرت حفظ آنها را نداشته باشد. تامل در اینکه چه خصلتها و برخوردها و روحیه‌هایی سبب می‌شود انسان، دوستان خود را از دست بدهد و تنها بماند، یا آنکه از آغاز، نتواند دوستی برای خویش بگیرد، ضروری است. سعدی گفته‌است: «دوستی را که به عمری فراچنگ آرند، نشاید که به یک دم بیازارند.»

هم‌رنگ و هماهنگ

دوستان هر کس ، مبنای قضاوت دیگران نسبت به اخلاق و شخصیت و افکار او است . بعلاوه ، تاثیرپذیری انسان از دوستان ، درسین مختلف ، چه کودکی ، چه جوانی و چه حتی میانسالی ، بسیار است . از این رو دقت در گزینش «دوست موافق ، به سلامت اخلاقی و رفتاری انسان کمک می‌کند . به فرموده حضرت علی(ع) : «الصاحب كالرقعة فاتخذها مشاكلا (۲)» . دوست ، همچون وصله جامه است ، پس آن را هم شکل و هم سان با خودت برگزین . ارتباط قلبی و درونی میان انسانها ، به پیوندهای اجتماعی و بیرونی می‌انجامد . روابط اجتماعی هم ، در روحيات و اخلاق افراد ، اثر می‌گذارد . بنابراین ، آنان که به تعالی فکر و سلامت اخلاق و تهذیب نفس و تکامل خصیت خویش علاقه‌مندند ، ناگزیر باید در انتخاب دوست ، «معیارهای مکتبی را لحاظ کنند و به آنچه از دوست «می‌گیرند» ، اهتمام ورزند . اینکه گفته‌اند : تو اول بگو با کیان زیستی . پس آنگاه بگویم که تو کیستی . نشان‌دهنده معیار «دوستان در ارزیابی شخصیت یک فرد است که مردم نیز آن را در داوریه‌ها و ارزیابیهای خویش به کار می‌گیرند . این سخن زیبای حضرت رسول(ص) ، خواندنی و شنیدنی است : «مثل الجلیس الصالح مثل العطار ، ان لم يعطک من عطره اصابک من ريحه و مثل الجلیس السوء مثل القین ان لم يحرق ثوبک اصابک من ريحه (۳)» . مثل همنشین شایسته و خوب ، مثل عطار است ، که اگر از عطر خودش هم به تو ندهد ، ولی از بوی خوش او به تو می‌رسد ، و مثل همنشین بد ، همچون کوره‌پز آهنگری است که اگر لباس تو را هم (جرقه‌های آتش کوره) نسوزاند ، ولی بوی کوره به تو می‌رسد ! این همان سروده حکمت‌آمیز سعدی است ، در مورد گل خوشبوی در حمام ، که در اثر همنشینی با گل ، معطر می‌شود و از «کمال همنشینی بهره می‌برد ، «و گرنه من همان خاکم که هستم !...» .

دوست‌شایسته

در منابع دینی ، در اینکه «دوست خوب کیست ؟ و با چه کسانی باید دوستی و مودت داشت و از معاشرت و همنشینی چه کسانی باید پرهیز کرد ، و ... احادیث بسیاری است ، با رهنمودهای کاربردی و جالب . در صدد بررسی و نقل این گونه احادیث نیستیم ، اما در قلمرو بحث از آداب معاشرت با دوست و آیین دوستی ، توجه به نکاتی که به عنوان صفات دوست خوب مطرح شده است ، ضروری است . همان معیارها ، حاوی دستورالعمل چگونگی معاشرت هم هست . به عنوان نمونه به یکی از این روایات ، اشاره می‌کنیم . امام حسن مجتبی(ع) در بستر بیماری بود و پس از آن مسمومیت که به شهادتش منجر شد ، در دیداری که جناده (از اصحاب وی) با حضرت داشت ، امام چنین توصیه فرمود : «اصحب من اذا صحبتہ زانک ، واذا خدمته صانک و اذا اردت منه معونة اعانک و (۴)» . با کسی همنشینی و مصاحبت و دوستی کن که : ۱- هرگاه با او همنشین شدی ، مایه آراستگی تو باشد ، ۲- آنگاه که خدمتش کنی ، تو را نگهبان باشد ، ۳- هرگاه از او یاری خواستی ، کمکت کند ، ۴- اگر سخنی گفتی ، تو را تصدیق کند ، ۵- اگر (بر دشمن) حمله بردی ، قدرت و صولت تو را بیفزاید ، ۶- اگر دستت را به فضل و نیکی دراز کردی ، او هم دست ، پیش آورد ، ۷- اگر در تو (و زندگیت) رخنه‌ای پدید آمد ، آن را برطرف سازد ، ۸- اگر از تو نیکی دید ، آن را در شمار و حساب آورد ، ۹- اگر چیزی از او طلبیدی ، عطا کند ، ۱۰- و اگر تو ساکت بودی (و چیزی نخواستی) او آغاز کند (و نیازت را برطرف سازد) . اینها اوصاف کسی است که شایسته رفاقت و دوستی از دیدگاه امام مجتبی(ع) است . از اینها برمی‌آید که آیین دوستی عبارت است از : آراستن دوست ، یاری رساندن ، قدرشناس بودن ، تقویت کردن ، همکاری داشتن و در راه دوست ، فداکاری و خدمت کردن . از سوی دیگر ، اگر در سخنان ائمه از دوستی با بعضی نهی شده ، آنها نیز به عنوان صاحبان «رفتار ناپسند» محسوب می‌شوند که در قلمرو آیین دوستی نمی‌گنجد ، از قبیل : عیبجویی ، نابخردی ، کینه‌توزی ، پرتوقعی ، کم‌ظرفیتی ،

بدهانی و بدزبانی، بی‌تقوایی، لجاجت و ستیزه‌جویی، شوخیهای بیجا و آزاردهند، خودپسندی و بدرفتاری و از این دست خصلتها و رفتارها. اینها، هم موجب کاهش دوستان و سستی دوستیها می‌گردد، و هم شیوه‌های ناپسند در معاشرت با دوستان است که باید از آنها پرهیز کرد. دوستی حد و مرزی دارد که باید آن حریم حفظ و آن حق، ادا شود. امام صادق(ع) در سخن بلندی این حدود و حقوق را بیان فرموده، می‌افزاید: مراعات این حدود، در هر کس بود (همه‌اش یا مقداری) اودوست است، و گرنه نسبت دوستی و صداقت به او نده. این پنج نکته عبارت است از: اول: آنکه نهان و آشکار دوست، برای تو یکسان باشد. دوم: آنکه زینت تو را زینت و آراستگی خودش ببیند و عیب و نقصان تو را عیب خویش بشمارد. سوم: اگر به ریاست و ثروت و پست و مقامی رسید، این پست و پول، رفتار او را نسبت به تو عوض نکند. چهارم: اگر قدرت و توانگری دارد، از آنچه دارد نسبت به تو دریغ و مضایقه نکند. پنجم: (که جامع همه آنهاست) اینکه تو را در گرفتاریها، رها نکند و تنها نگذارد. (۵). آری... اینهاست آیین دوستی و برادری دینی. جلوه دوستی کامل و راستین، در مودت قلبی، حفظ حرمتها، مراعات حقوق، یاری در هنگام نیاز و مساعدت در وقت گرفتاری است و بدون اینها ادعای دوستی پذیرفته نیست. امام علی(ع) می‌فرماید: مردم، جز با امتحان و آزمایش شناخته نمی‌شوند. پس همسر و فرزندان را در حال غیبت و نبودن امتحان کن، و دوست را در مصیبت و گرفتاری، و خویشاوندان خود را هنگام نیازمندی و تهیدستی... «و صدیقک فی مصیبتک». (۶).

دوست بی‌عیب؟!!

واقعگرایی در همه مسایل، پسندیده است، از جمله در دوستیابی و دوست‌گزینی. بعضیها چنان آرمانی فکر می‌کنند که از واقعیتهای ملموس و عینی فاصله می‌گیرند و در عالم خیال و ذهن، سیر می‌کنند. «دوست بی‌عیب از این گونه آرمانهای دست‌نیافتنی است. البته باید کوشید تا حد امکان و توان، در دوستیها سراغ افرادی رفت که نقطه ضعف کمتری داشته باشند و اگر بی‌عیب باشند، چه بهتر. ولی... آیا انسان بی‌عیب (غیر از معصومین) می‌توان یافت؟ هر کس در موردی ممکن است نقصان و نقطه ضعفی داشته باشد. همان‌طور که طالبان همسر ایده‌آل و صد در صد بی‌عیب و نقص، مجرد بی‌همسر می‌مانند، آنان هم که در پی دوست صد در صد بی‌ضعف باشند، تنها می‌مانند. این حقیقت، به عنوان توجه به یک واقعیت عینی در کلام مولا علی(ع) این گونه آمده است: «من لم یواخ الا- من لا عیب فیہ قل صدیقہ (۷)». کسی که بخواهد جز با افراد بی‌عیب دوستی و برادری نکند، دوستانش کم خواهند شد.

نکات دیگر

در باب دوستی، گوهرهای فراوانی در گنجینه‌های حدیثی ما نهفته است که در این مختصر، مجال بسط سخن نیست. برای اینکه از آن محتوای سودمند و کاربردی بی‌بهره نباشیم، در اینجا فهرستی از نکات دیگر که در آیین دوستی باید به کار بست، می‌آوریم که برگرفته از احادیث این موضوع است: از هر چیز، تازه‌اش را انتخاب کن و از دوست، قدیمی‌اش را. از نشانه‌های بزرگواری انسان، حفظ دوستان قدیمی است. بهترین دوستان، آنانند که در نصیحت و خیرخواهی، سازشکاری و مصلحت‌نمی‌کنند، عیب‌پایان را به شما می‌گویند، در کارهای اخروی کمک کار شمایند، شما را از گناهان باز می‌دارند، و از لغزشهای شما چشم می‌پوشند. دوست خود را خیلی عتاب و سرزنش نکنید که «کینه می‌آورد. بدترین دوستان، آنانند که دوستی آنان، شما را به تکلف و رنج و زحمت بیندازد. دوست واقعی کسی است که عیب دوست خود را در نهان به خودش بگوید، نه در آشکارا و نزد دیگران. هر گاه با کسی دوست شدید، از نامش، نام پدرش، نام قبیله و شهر و دیارش بپرسید، که این گونه کسب شناختها نشانه صدق در دوستی است. هر گاه به دوستی علاقه و محبت داشتید، آن را ابراز کنید و به او بگویید، که موجب افزایش محبت و

علاقه‌مندی می‌شود. آنچه از دوست می‌رسد تحمل کنید، تحمل و بردباری، عیبها را می‌پوشاند. برادران و دوستانتان را نسبت به هر خطا مؤاخذه و محاسبه نکنید، که دوستانتان کاهش می‌یابند. خداوند، تداوم دوستیها را دوست می‌دارد. پس بر دوستیهای خود، استمرار بخشید. با کسانی که صرفاً از روی طمع یا ترس یا تمایلات یا برای خوردن و نوشیدن با شما دوست می‌شوند، دوستی نکنید. در پی یافتن دوستان با تقوا باشید! محبت و دوستی خود را بیجا و بی‌مورد صرف نکنید، که این گونه دوستیها در معرض گسستن است. پایان این بخش را حدیث جالبی از امیرالمؤمنین (ع) قرار می‌دهیم که ما را به مراعات حقوق دوستان و برادران دینی فرا می‌خواند و از زیرپا گذاشتن حقوق آنان به بهانه دوستی و خودمانی بودن، نهی می‌کند. علی (ع) می‌فرماید: «حق برادر دینی خود را با اتکاء به رابطه‌ای که میان تو و او است، ضایع مکن، چرا که هرگز، کسی که حقش را ضایع و تباه کرده‌ای، برادر تو نیست: «لا- تضيعن حق اخیک اتکالا- علی ما بینک و بینه، فانه لیس لک باخ من اضعته حقه.» (۸). قدر دوستیها و پیوندهای عاطفی و دوستانه را بدانیم، از دوستان صادق و وفادار و پاک و پرهیزکار، دست‌برنداریم، چراغ محبت را در دل‌های خویش، روشن و شعله‌ور نگاه داریم، از زخم زبان و کلمات تحقیرآمیز و برخورد دشمنی برانگیز با دوستان برحذر باشیم، «آیین دوستی را بشناسیم و به کار بندیم».

پی‌نوشتها

(۱) نهج‌البلاغه، فیض‌الاسلام، حکمت ۱۱. ۲. شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۲۰، کلام ۵۴۶. ۳. میزان‌الحکمه، ج ۹، ص ۵۰. ۴. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۹. ۵. میزان‌الحکمه، ج ۵، ص ۳۱۰. ۶. همان، ص ۳۱۳. ۷. همان، ج ۱، ص ۵۵. ۸. نهج‌البلاغه، نامه ۳۱.

ابراز دوستی

ابراز دوستی

رابطه‌هایی که بر پایه دوست‌داشتن و محبت است، استوارتر و دیرپاتر است. اهرم نیرومند عشق و محبت نیز، در بسیاری از زمینه‌های اجتماعی و ارتباطات انسانی، کارسازتر از عوامل دیگر است. از این‌رو، ریشه‌یابی عوامل تقویت‌کننده دوستی، ریشه‌کنی عوامل سست‌کننده علاقه‌ها و استفاده از عوامل محبت‌آفرین، در بهبود مسایل معاشرت مهم است. اگر عقل و اندیشه، در زندگی نقش «چراغ راهنما» دارد که روشنی می‌بخشد و راه را نشان می‌دهد، عشق و محبت قلبی نیز نقش «موتور محرک» را دارد که پیش‌برنده است و حرکت‌آفرین و زبان دل، قوی‌تر از زبان عقل است و گاهی هم که محبت و عشق، فرمان می‌دهد، عقل از پای می‌ماند و مطیع می‌گردد.

آثار مثبت و منفی محبت

در روابط انسانی، عشق و علاقه، هم آثار نیک و جهات مثبت دارد و هم اگر بی‌حساب و بی‌معیار و خارج از کنترل باشد، پیامدهای سوء خواهد داشت. به همان اندازه که دوست‌داشتن و عشق‌ورزیدن، در انسان دوستدار، کشش و امید و دلگرمی ایجاد می‌کند، او را به همرنگی و همسانی با محبوب و اطاعت از معشوق می‌کشاند و عاشق را به فداکاری، گذشت و ایثار در راه محبوب می‌کشاند، گاهی هم حقایق را بر انسان پوشیده می‌سازد و عیبها را کتمان می‌کند و نقاط ضعف را به نقاط قوت تبدیل می‌نماید و زشت را زیبا جلوه می‌دهد و این، از عوارض سوء «افراط در محبت است». به تعبیر حضرت رسول (ص): «حب الشئ یعمی و یصم»؛

(۱) علاقه به چیزی انسان را کور و کر می‌کند. و به فرموده حضرت امیر(ع): «من عشق شیئا اعشى بصره و اعمى قلبه (۲)» کسی که به چیزی عاشق و شیفته شود، این محبت، چشم‌صورت و چشم دل او را نابینا می‌سازد، پس او با چشمی ناسالم می‌نگرد و با گوشی ناشنوا می‌شنود و خواسته‌ها و تمنیات، عقل او را از هم می‌گسلد و دنیا، دلش را می‌میراند... محبت، گاهی در داوری انسان نسبت به دیگران هم اثر می‌گذارد و محبت را به داوری ناحق می‌کشاند. علاقه، در نپذیرفتن نقد و انتقاد هم مؤثر است. اگر شما دوستدار کسی باشید، اغلب حاضر نیستید در باره او انتقاد و عیبجویی بشنوید. محبت، بعضی محبوبها را مغرور می‌سازد. برخی ظرفیت آن را ندارند که طرف محبت قرار بگیرند و گرفتار عجب می‌شوند. بعضی کودکان اگر محبت زیادی ببینند، لوس و پرتوقع و دشوار و خودپسندی‌گردند. به هر حال، اینها عوارض نیک و بد محبت است که نباید از نظر دور بماند.

ابراز علاقه

آنچه بیشتر به جنبه معاشرتی مربوط می‌شود، آشکار کردن محبت و علاقه به دیگران است. اگر کسی را دوست دارید، چه از دوستان و برادران ایمانی، یا نسبت به فرزندان و همسر و... این محبت را بر زبان آورید و آن را ابراز کنید، تا محبتها افزوده شود و دوستیها تداوم و استمرار یابد. انسان علاقه دارد که مورد علاقه و محبت دیگران باشد. اگر آن دوستداران، محبت خود را آشکار کنند، محبوب هم به محبان علاقه‌مند می‌شود و این محبت دو جانبه، زندگیها را از صفا و صمیمیت بیشتری برخوردار می‌سازد. ما اگر بدانیم که خدا دوستمان دارد، ما هم خدا را بیشتر دوست خواهیم داشت. اگر بدانیم و بفهمیم که رسول خدا(ص) و اهل بیت(ع) به ما شیعیان عنایت و محبت دارند و این علاقه را بارها نشان داده و اظهار کرده‌اند، محبت عترت در دل ما بیشتر خواهد شد. اینکه خداوند بارها در قرآن کریم، محبت خویش را ابراز کرده و در آیاتی که «ان الله يحب الذین...» دارد، می‌فرماید که دوستدار پاکان، توبه‌کنندگان، پاک‌جویان، نیکوکاران، متقین، متوکلین، صابران، اهل قسط و عدل است. و در جایی از کسانی یاد می‌کند که هم خدا آنان را دوست دارد و هم آنان به خدا علاقه دارند (یحبههم و یحبونه) (۳) توجه به این نکته، «حب خدا» را در دلها شعله‌ور می‌سازد. وقتی ائمه معصومین(ع) محبتهای خویش را نسبت به هواداران ابراز می‌کنند، متقابلا این اظهار عشق، عشق می‌آفریند. از حضرت علی(ع) می‌پرسند: یا علی! چگونه اید؟ می‌فرماید: دوستدار دوستانمان و دشمن دشمنانمان هستم: «اصبحت محبا لمحبا و مبغضا لمن یبغضنا». (۴) آیا اگر بدانیم که مولای متقیان به دوستانش علاقه دارد، نخواهیم کوشید که گوهر عشق او را در سینه داشته باشیم؟! آنچه روابط دوستانه را نیرومندتر می‌سازد، ابراز علاقه است. ممکن است شما به کسی علاقه و ارادت داشته باشید، ولی به دلیل تنبلی و بی‌حالی، یا خجالت و شرم یا به هر علت دیگر هرگز بر زبان نیاورید و به او نگویند که دوستش دارید، او از کجا پی به علاقه‌مندی شما ببرد و به شما علاقه پیدا کند؟ کلید جلب محبت او، ابراز علاقه خودتان است. این نکته در دستورالعملهای اخلاقی آمده و حتی بابی برای آن گشوده شده است. (۵). امام صادق(ع) فرمود: «اذا احببت رجلا فاخبره (۶)» اگر به کسی علاقه و محبت داشتی، او را آگاه کن. در روایت است که مردی از مسجد گذر کرد، در حالی که امام باقر(ع) و امام صادق(ع) نیز در مسجد نشسته بودند. یکی از اصحاب امام باقر(ع) گفت: به خدا قسم من این شخص را دوست می‌دارم. امام فرمود: پس به او خبر بده، چرا که این خبر دادن، هم مودت و دوستی را پایدارتر می‌کند، هم در ایجاد الفت، خوب است «الا فاعلمه فانه ابقی للموده و خیر فی الالفه». (۷). از پیامبر خدا(ص) نیز روایت است که فرمود: «اذا احب احدکم صاحبه او اخاه فلیعلمه (۸)». هر یک از شما دوست یا برادر دینی‌اش را دوست بدارد، پس به او اعلام کند. در حدیث دیگری همین مضمون آمده، با این اضافه که «فانه اصلح لذات البین (۹)» این اعلام دوستی، برای اصلاح و آشتی میان افراد، شایسته‌تر و مفیدتر است.

نقش ابراز علاقه در خانواده

نکته‌ای که یاد شد، غیر از محیط اجتماعی و روابط انسانی مسلمانان با یکدیگر، در محیط خانه و میان افراد خانواده هم مطرح است. صفای زندگی به حاکمیت عشق و علاقه بر محیط زندگی و معاشرت است و اگر دوستی و علاقه نباشد، زندگی جهنمی است سوزان و محیطی است سرد و بی‌روح. گاهی گفتن کلمه «دوستت دارم»، شعله محبت را فروزان می‌کند و به زندگیا روح و نشاط می‌بخشد. ابراز عشق و علاقه در محیط خانواده، میان دو همسر، یا میان پدر و مادر نسبت به فرزندانشان خانه را به بهشت تبدیل می‌کند. چه دوزخهای سوزانی که معلول کمبود محبت و عاطفه فرزندان از جانب والدین است و حسرت شنیدن «عزیزم»، دلبندم، تو را دوست دارم و...» سالها بر دل کودکان می‌ماند و گرفتار عقده کمبود محبت می‌شوند. پیامبر اکرم (ص) فرمود: «قول الرجل للمرأة انی احبک لا یذهب من قلبها ابدا (۱۰)» اینکه مرد، به همسر خود بگوید: «تو را دوست دارم، هرگز از دل همسر بیرون نمی‌رود! شگفتا که یک جمله کوتاه و ساده، ولی یک دنیا تاثیر و عشق آفرینی! و چقدر بخیلند آنان که از گفتن چنین واژه‌های محبت‌آوری نسبت به همسر و فرزندان و دوستان و بستگان خویش، مضایقه دارند و از عواقب و پیامدهای نیکو و آثار سازنده آن غافلند. ابراز دوستی و محبت، تنها به گفتن و لفظ نیست. گاهی احترام کردن، بوسیدن، نوازش کردن، هدیه و سوغات خریدن و این گونه حرکات، نشانه عشق و دوستی است. رسول خدا (ص) فرمود: «احبوا الصبیان و ارحموهم (۱۱)» کودکان را دوست‌بدارید و به آنان ترحم و شفقت نمایید. لطف و مهربانی به خردسالان، گواه عشق و محبت نسبت به آنهاست. و ترحم، خود نشانه محبت داشتن به فرزندان است. در روایات بسیاری به بوسیدن فرزند توصیه شده و برای هر بوسیدن اولاد، درجه‌ای در بهشت منظور گشته است «من قبل ولده کتب الله له حسنه...» (۱۲). در روایت است: روزی حضرت رسول (ص)، دو فرزندش امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) را بوسید. اقرع بن حابس کنار حضرت بود. گفت: من ده فرزند دارم، تاکنون هیچ کدام را نبوسیده‌ام! پیامبر خدا فرمود: من با تو چه کنم، که خدا رحمت و عطوفت را از دلت کنده است. (۱۳) در روایات متعددی هم به رعایت عدالت در بوسیدن و پرهیز از تبعیض در بوسیدن و ابراز محبت به فرزندان تاکید شده است. راستی، فرزندی که از پدر و مادر محبت ندیده و سخن گرم و عشق آفرین نشنیده است، آیا به این نتیجه نمی‌رسد که دوستش ندارند و در خانه جایی ندارد و کسی او را به حساب نمی‌آورد؟ و آیا این عقده، بعدها برای او چه پسر باشد و چه دختر، مشکل به بار نمی‌آورد؟ کودکانی که از خانه فرار می‌کنند، پسران و دخترانی که جذب برخوردهای عاطفی دشمنان دوست‌نما می‌شوند و به فساد می‌گیرند، آیا جز معلول فقدان محبت و عاطفه در درون خانواده است؟ اگر فرزندان در محیط خانه از نظر عاطفی و محبت اشباع شوند، هرگز به دام شیادان که با تور محبت به شکار جوانان و نوجوانان می‌پردازند، نمی‌افتند. بررسی پرونده برخی از بزهکاران و مجرمین یا فراریان از خانه یا اقدام کنندگان به خودکشی، نشان‌دهنده کمبود محبت آنان در خانه و ازسوی والدین است. در نامه دختری که پس از آلوده شدن و گرفتاری در دام شیادان و گرگهای عفاف، اقدام به خودکشی کرده، چنین آمده است (در باره مادرش): «او مادر من بود. برای تربیت من که تنها فرزندش بودم رنج بسیار کشید، ولی هرگز نخواست دوست من باشد... روزی رسید که این کمبود را شیطان دیگری جبران کرد. من که تشنه محبت بودم، دست پرمهر او را به گرمی فشردم و به رویش آغوش گشودم. یقین دارم که دختران محبت‌دیده، هرگز دچار این لغزش نمی‌شوند. کسی که در خانه‌اش چشمه آب حیات دارد، به دنبال سراب نمی‌رود...» (۱۴). نتیجه آنکه حیات اجتماعی، شادابی و صفای خود را مدیون محبت و دوستی است. وقتی به کسی علاقه و محبت داریم، چه پدر و مادرمان باشد، چه برادر و خواهرمان، چه فرزندانمان، چه استادمان، چه شاگردمان، چه هر انسان دیگری که به دلیل داشتن فضیلتی و برخورداری از عملکردی شایسته و تحسین‌برانگیز، محبوب ما شده و در خانه دلمان جای گرفته است، این دوست داشتن و ارادت و عشق را بر زبان آوریم و در دل نگه نداریم. ابراز دوستی و اظهار علاقه، خود ما را هم مورد علاقه و محبت دیگران قرار می‌دهد. معاشرت گرم و محبت‌آمیز با دیگران، هنری است شایسته که باید کوشید این ادب اجتماعی را فرا گرفت و به کار بست.

پی‌نوشتها

(۱) بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۵. (۲) نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۰۹. (۳) سوره مائده، آیه ۵۴. (۴) سفینه البحار (چاپ اسوه) ج ۲، ص ۱۷. (۵) باب استحباب «اخبار الاخ فی الله یجبه له و ان القلب یهدی الی القلب». (بحارالانوار، طبع بیروت، ج ۷۱، ص ۱۸۱. (۶) همان، ص ۱۸۱. (۷) همان ۸. همان ۹. همان ۱۰. (۸) وسائل الشیعه (آل‌الیت)، ج ۲۰، ص ۲۴. (۹) همان، ج ۲۱، ص ۴۸۳. (۱۰) میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۶۹۹. (۱۱) همان، ص ۱۰۰. (۱۲) تربیت کودک در جهان امروز، احمد بهشتی، (چاپ جدید)، ص ۱۳۶.

شوخی و مزاح

شوخی و مزاح

کمتر جامعه و ملتی را می‌توان یافت که در ارتباطات مردم، چیزی به نام «شوخی وجود نداشته باشد. لازمه زندگی اجتماعی و داشتن ارتباطهای سالم و فرح‌بخش، مزاح است. البته گاهی هم مزاح، به‌کدورت و کینه می‌انجامد و نتیجه معکوس می‌دهد که اشاره خواهد شد. بعضیها خصلت شوخی و مزاح را چه با گفتار و چه رفتار، به‌عنوان شاخصه خود قرار داده‌اند. برخی هم میانه خوشی با آن ندارند و اهل شوخی نیستند. از آنجا که این نوع برخورد، در میان مردم متداول است و نه‌می‌توان به کلی آن را مردود دانست و نه می‌توان بی‌حد و مرز طرفدار آن بود، در این بخش به بیان آثار، حد و مرز و شیوه و شرایط آن براساس تعالیم دینی می‌پردازیم.

مزاح، خصلتی مؤمنانه

خستگی جسم و روح، با تفریحات سالم و مزاح و لطیفه‌گویی برطرف می‌شود. پرداختن به نشاط روحی و شادابی روان، در سایه لطایف و ظرایف، امری طبیعی و مقبول و مورد حمایت شرع و دین است، البته با مراعاتهایی خاص. برخلاف تصور یا القاء آنان که می‌کوشند چهره‌ای خشن و عبوس از اسلام ارایه دهند، در فرهنگ دینی مساله خوشحالی و شادی و خرسندسازی و «ادخال سرور» و شاد کردن دیگران، جزء خصلتهای مثبت و پسندیده به شمار آمده است. از مزاح و شوخ‌طبعی به‌عنوان یک خصلت مؤمنانه یاد شده است. اولیای دین و بزرگان مکتب نیز در عمل، این گونه بوده‌اند. امام صادق (ع) فرمود: هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه در او «دعابه است. راوی از امام پرسید: دعابه چیست؟ حضرت فرمود: یعنی مزاح و شوخی. (۱). شوخی کردن، اگر در حد و مرز مجاز و معقول باشد، شادی‌آوراست و شاد کردن مردم به فرموده حضرت رسول، کاری پسندیده است و در روایات، از ادخال سرور در دل اهل ایمان تمجید شده است: «ان من احب الاعمال الی الله عز و جل ادخال السرور علی المؤمنین (۲)». از محبوبترین کارها نزد خدای متعال، وارد ساختن شادمانی بر دل مؤمنان است. یونس شیبانی از امام صادق (ع) نقل کرده که آن حضرت پرسید: چگونه است شوخی و مزاح کردن شما با یکدیگر؟ گفتم: اندک است. حضرت با لحنی عتاب‌آمیز فرمود: چرا با هم مزاح و شوخی ندارید؟ «فان المداعبه من حسن الخلق، شوخی و مزاح، بخشی و جزئی از خوشرفتاری و حسن خلق است و تو می‌خواهی از این طریق، سرور و شادی بر دل برادرت وارد کنی، پیامبر هم با افراد شوخی می‌کرد، می‌خواست که آنها را شادمان سازد. (۳).

در سیره رهبران الهی

نمونه‌هایی که از مزاحها و رفتارهای لطیفه‌آمیز و سخنان مطایبه‌انگیز حضرت رسول روایت شده است، نشان می‌دهد که آن حضرت،

در عین حال که خوشرفتاری و گشاده‌رویی و بذله‌گویی داشت، از مرز حق و سخن درست فراتر نمی‌رفت و شوخیهایش باطل و لغو و ناروا نبود. در روایت است که پیامبر (ص) فرمود: «انی لامزح و لا اقول الا حقا» (۴). من مزاح می‌کنم، ولی جز حق نمی‌گویم. این سخن، هم نشان‌دهنده مزاح در سیره رسول خداست، هم رعایت حد و مرز آن. در مورد علی بن ابی طالب (ع) نقل شده که وی شوخ طبع بود و همین شوخ طبعی نیز بهانه مخالفان او گشت تا حضرت را از گردونه خلافت کنار بزنند و چنین وانمود کنند که یک فرد خوش مشرب و شوخ طبع، نمی‌تواند رهبری مسلمین را عهده‌دار شود. اهل مزاح بودن و بذله‌گویی آن حضرت، حتی از زبان مخالفان او هم نقل شده است. عمرو عاص، معاویه و عمر، سخنانی دارند که گویای این ویژگی در آن حضرت است. خود حضرت با شگفتی یاد می‌کند که عمرو عاص در منطقه شام، چنین وانمود و تبلیغات می‌کند که فرزند ابوطالب، مزاح‌گرو بذله‌گو و بازیگر است! (۵) تا چهره ناخوشایندی از وی در اذهان شامیان ترسیم کند. معاویه گفته است: خدا ابوالحسن (علی بن ابیطالب) را رحمت کند، که خندان و گشاده‌رو و اهل فکاهی بود! (۶) او می‌خواست این را به‌عنوان نقطه ضعف حضرت قلمداد کند. در باره امام صادق (ع) نقل شده که آن حضرت، بسیار خنده‌رو و شوخ طبع بود: «و کان کثیر الدعابه و التبسم». (۷). در برخی روایات هم توصیه شده که در مسافرت با یک جمع، برای سرور و رفع خستگی از مزاح و شوخیهای سالم استفاده شود و این از آداب سفر بیان شده است. همچنان که گذشت، شوخی و تفریحات سالم و مزاحهای بدون آزار و دور از تحقیر دیگران و پرهیز از استهزاء مردم، به زندگی فردی و اجتماعی نشاط می‌بخشد و موضوع مهم «طنز» نیز به نحوی در قلمرو شوخی و مزاح قرار می‌گیرد، به شرط آنکه نگاه جدی به زندگی، آسیب‌نبیند و حیات بشری به بازیچه و لودگی و هرزگی کشیده نشود. عاقلان، در هر شوخی و هزل هم، یک سخن جدی می‌یابند و ازورای مزاح، به حقایق می‌رسند، اما غافلان، جدی‌ترین مسایل حیات را هم به بازی می‌گیرند. شوخی در گفتار و مطایبه در رفتار، نباید فلسفه حیات را به پوچی و خامی مبدل سازد و نگاه آدمی را در قشر نازکی از حقایق هستی متوقف سازد. اساسا مرز شوخی و جدی پنداشتن زندگی در همین نگرش و زاویه دید نهفته است. زنده‌یاد، علامه محمد تقی جعفری در تعریف «شوخی می‌نویسد: «فروغ جهان‌افروز روح را خاموش ساختن و به قشر نازکی از نفت که روی آب می‌سوزد خیره‌شدن و لذت بردن، شوخی نامیده می‌شود.» (۸). باز هم به تعبیر استاد علامه جعفری: «با این فرض که همه عقلای عالم به وجود یک عده امور جدی معتقدند، بایستی شوخیهای ما به صورت استراحت‌هایی باشد که برای تکاپو در کار و فعالیت لازم می‌دانیم. آری، بایست شوخی کنیم، اما ضمنا باید بدانیم که این شوخی در حقیقت مانند بیرون آمدن از کشتی است که در سطح اقیانوس زندگی در حرکت است و گام گذاشتن به صندوق‌مقوایی است که در روی امواج اقیانوس بی‌اختیار جست و خیز می‌کند. ممکن است این کار خنده‌آور، تلخی یکنواخت بودن حرکت کشتی و تماشا به دستگاه و ساکنین کشتی را به دست فراموشی بسپارد، اما نباید فراموش کرد که در نور دیدن پهنه بیکران دریا، احتیاج به همان کشتی مجهز دارد که حتی کوچکترین پیچ و مهره‌اش هم به طور جدی منظور شده است.» (۹).

حد و مرز شوخی

انسانها از نظر تحمل شوخی یکسان نیستند. بعضیها ظرفیت لازم برای مزاح ندارند، در نتیجه شوخی به جای دلشاد کردن، کینه و کدورت می‌آورد و به جای غم‌زدایی، اندوه‌زا می‌شود. از سوی دیگر، افراط در هر چیز، حتی خندیدن و خندانیدن و شوخی و لطیفه‌گویی ناپسند است و آثار سوء و عوارض تلخ دارد. اگر در تعالیم دینی از «مزاح نهی شده یا از «کثرت مزاح مذمت شده است، برای پیشگیری از همین عوارض است. مولوی گوید: گوش سر بر بند از هزل و دروغ. تا ببینی شهر جان را با فروغ. البته که نگاه جدی به حیات و شناخت ناب از فلسفه زیستن و توجه به عقبه‌ها و گردنه‌های پر پیچ و خم و آینده دشوار و اسرارآمیز وجود ما به حدی مشغول کننده است که اگر کسی به همین جهات، لب‌از‌خنده و زبان از شوخی و عمل از مزاح برگیرد، چندان قابل ملامت

ونکوهش نیست. اینک نگاهی گذرا به برخی احادیثی می‌افکنیم که اساسا از مزاح، نهی می‌کند، یا از افراط در شوخی برحذر می‌دارد، یا به عوارض و پیامدهای اخلاقی و اجتماعی زیاده‌روی در مزاح یا شوخیهای بی‌حساب و لجام‌گسیخته و بی‌ملاحظه نسبت به حیثیت و آبرو و شخصیت دیگران اشاره دارد. با توجه به اینکه دین، مزاح را از اخلاق شایسته یک مؤمن می‌داند، نهی از مزاح در موارد دیگر، جای تامل دارد. امام باقر(ع) به حرمان بن‌اعین فرمود: «ایاک و المزاح، فانه یذهب هیبة الرجل و ماء وجهه» (۱۰). از شوخی پرهیز، چرا که شوخی هیبت و آبروی انسان را می‌برد. امام صادق(ع) فرمود: «لا تمزح، فیذهب نورک» (۱۱). شوخی مکن، که فروغت می‌رود. رسول خدا(ص) فرمود: «کثرة المزاح تذهب بماء الوجه و کثرة الضحک تمحو الایمان» (۱۲). شوخی بیش از اندازه و بسیار، آبرو را می‌برد و خنده زیاد، ایمان را محو می‌کند. ز شوخی پرهیز ای باخرد. که شوخی تو را آبرو می‌برد. در آداب و اخلاق مسافرت، در احادیث متعددی، چند چیز جزء جوانمردی و فتوت به شمار آمده است، یکی هم مزاح است، اما به شرطی که معصیت و گناه نباشد، یا موجب خشم و نارضایی پروردگار نگردد. (المزاح فی غیر المعاصی. کثرة المزاح فی غیر ما یسخط الله عزو جل). (۱۳). در سخنی هم امام صادق(ع) فرموده است: «ان الله یحب المداعب فی الجماعة بلا رفت» (۱۴). خداوند، شوخ و مزاح‌کننده و بذله‌گو در میان جمع را دوست می‌دارد، اگر به گناه کشیده نشود. امام کاظم(ع) نیز در توصیه به یکی از فرزندانش چنین می‌فرماید: «... ایاک و المزاح، فانه یذهب بنور ایمانک و یستخف مروتک» (۱۵). از شوخی پرهیز کن، که نور ایمانت را می‌برد و مروت تو را سبک می‌سازد. امام زین‌العابدین(ع) در حدیث بلندی که به خصم‌های گناهان و آثار و عواقب سوء آنها پرداخته، از جمله گناهانی را که پرده حیا و عصمت را می‌برد، شرابخواری، قماربازی و پرداختن به لغویات و شوخیهایی می‌شمارد که برای خندانند مردم به کار گرفته می‌شود. (۱۶). شاید اشاره به آثار سوء اخلاقی و روحی دلچک‌بازیایی باشد که عده‌ای شغل خود را انجام حرکات سبک و خندانند مردم ساخته‌اند و مردم را از واقعیات حیات و عمق بینش و نگرش به زندگی و مراعات آداب و سنن دور می‌دارند. آیا جز این است که چهره‌های دلچک و انسانهایی که حرفه‌بازیگری در خندانند و لودگی و مسخرگی دارند، و شوخیهای جلف و سبک و نسنجیده و دور از وقار می‌کنند، به طور طبیعی هیبت و وقار انسانی خود را از دست می‌دهند و در نظرها سبک جلوه می‌کنند. این مضمون، در احادیث بسیاری مطرح شده است. امام علی(ع) فرموده است: «من کثر مزاحه استخف به و من کثر ضحکه ذهب هیبته» (۱۷). کسی که زیاد شوخی کند، به سبب همان، سبک می‌شود و هر که زیاد بخندد، هیبتش می‌رود. اگر در حدیث است که: «الکامل من غلب جده هزله» (۱۸) کامل کسی است که «جد» او بر «شوخی اش غلبه و فزونی داشته باشد، نفی اصل شوخی و مزاح و هزل را نمی‌کند، بلکه شوخیهای بی‌رویه و مزاحهای خارج از حد را می‌گوید که «جدیت حیات را تحت الشعاع قرار می‌دهد».

شوخیهای بدفرجام

وقتی شوخی، از مرز اعتدال فراتر رود و به افراط کشیده شود، موجب تحقیر و اهانت می‌گردد و طرف شوخی برمی‌آشوبد و در دفاع از آبروی خود و حفظ موقعیتش به معارضا و برخورد می‌پردازد. اینجاست که شوخی تبدیل به کدورت و دشمنی می‌شود. نمونه‌های فراوانی می‌توان یافت که یک مزاح بیجا و نسنجیده که بی‌حرمتی به کسی یا گروهی تلقی شده است، خشم آنان را برانگیخته است. در ضرب‌المثل‌های ما تعبیری همچون «شوخی شوخی آخرش به جدی می‌کشد» (۱۹) وجود دارد که گویای عواقب ناهنجار برخی شوخیهاست. همین مضمون در مثل‌های عربی نیز آمده است: «المزاح مقدمه الشر». امام حسن عسکری(ع) فرمود: «لا تمازح، فیجترء علیک» (۲۰) شوخی مکن، که بر تو گستاخ می‌شوند. این، اشاره به از بین رفتن مهابت و حرمت مزاح‌کننده دارد که وقتی با شوخی، حریم خود را شکست و ابهت و وقار خویش را زیر پا گذاشت، راه برای دیگران باز می‌شود که به حرمت‌شکنی بپردازند. در حدیث دیگری که امام صادق(ع) به «مؤمن الطاق دارد به آثار سوء و خلاف‌انگیز مزاح اشاره دارد. حضرت، ضمن

وصایای مفصلی به وی، می‌فرماید: «ان اردت ان یصفو لک ود اخیک فلا تمازحنه و لا تمارینه و لا تباهینه و لا تشارنه (؛ ۲۱). اگر می‌خواهی دوستی برادرت با تو صاف و زلال و بی‌آلایش بماند، با او شوخی، جدل، مفاخره و مخاصمه و کشمکش مکن. روشن است که این چهار عمل، گاهی نوعی تعرض به حریم شخصیت دیگری محسوب می‌شود و آن صفای برادری و دوستی رامی‌آلاید. به هر حال، در شوخی کردن با دیگران، هم باید ظرفیت طرف مقابل سنجیده شود، هم از افراط و زیاده‌روی پرهیز گردد، هم از تحقیر و توهین و استهزاء دیگران اجتناب شود، هم وقار و هیبت خود شخص محفوظ بماند. نشان دادن گل لبخند به چهره‌ها به قیمت خورد کردن شخصیت یک انسان، و ایجاد شادی در عده‌ای به بهای غمگین ساختن یک مسلمان، زینده و شایسته نیست. در مساله طنز و برنامه‌های فکاهی و عروسکی صدا و سیما نیز، به لحاظ اینکه گاهی اهانت به اشخاص حقیقی می‌شود و تعرض به آبرو و حیثیت آنان به‌شمار می‌آید، برخی به طور جدی مخالفند و آنان را از نظر فقهی و شرعی بی‌اشکال نمی‌دانند. اعتدال در هر امری پسندیده است، در مزاح و شوخی نیز همچنین، تا معاشرت‌ها پاک و دوستیها بادوام و رابطه‌ها صمیمی و برادرانه باشد.

پی‌نوشتها

(۱) بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۰۶۰ (کافی، ج ۲، ص ۱۸۹، ۳) بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۹۸، ۴) همان، ۵) نهج‌البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۸۴، ۶) بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۴۷، ۷) همان، ج ۱۷، ص ۳۳، ۸) تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۱۶، ص ۱۴۷، ۹) همان، ۱۰) بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۶۰، ۱۱) همان، ص ۵۸، ۱۲) همان، ج ۶۹، ص ۲۵۹، ۱۳) همان، ج ۷۳، ص ۲۶۶، ۱۴) همان، ص ۶۰، ۱۵) همان، ج ۶۶، ص ۳۹۵، ۱۶) همان، ج ۷۰، ص ۳۷۵، ۱۷) همان، ج ۷۴، ص ۲۸۵، ۱۸) غررالحکم، ۱۹) امثال و حکم، دهخدا، ج ۲، ص ۱۰۳۳، ۲۰) بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۰، ۲۱) همان، ص ۲۹۱.

تشویق

تشویق

هرچند از مقوله‌هایی چون «تشویق و تنبیه»، در مباحث تربیتی گفتگو می‌شود، ولی از آنجا که «رفتار تشویق‌آمیز»، یکی از شیوه‌های نیک در معاشرت و برخورد با دیگران است، مورد بحث قرار می‌گیرد.

انسان و نیاز به «تشویق»

اغلب یا همه افراد، به لحاظ برخورداری از غریزه «حب نفس»، دوست دارند که مورد توجه و عنایت قرار بگیرند. توجه به این نیاز، در حدی که به افراط کشیده نشود و آثار سوء نداشته باشد، عاملی در جهت تغییر رفتار یا ایجاد «انگیزه عمل در انسانهاست. وقتی کسی را مورد تشویق قرار می‌دهیم و به خاطر داشتن صفتی یا انجام کاری می‌ستاییم، در واقع حس «خود دوستی او را ارضاء کرده‌ایم. این هم، جاذبه و محبت می‌آفریند، هم، نیت و انگیزه پدیدمی‌آورد یا تقویت می‌کند. همچنان که از لفظ تشویق نیز برمی‌آید، به معنای «بر سر شوق آوردن و «راغب ساختن در ماهیت تشویق نهفته است. این کار، نیازمند شناخت ما از روحيات و خصلتهای روانی اشخاص به معنای عام، و از ویژگیهای روحی فرد مورد تشویق به طور خاص است. در تشویق، باید از لفظ، شیوه و برخوردی استفاده کرد که در درون شخص، شوق و نیت و علاقه ایجاد کند و این محرک درونی، او را به تلاش بیرونی وادار کند، نه اینکه صرفاً یک «تحریک بیرونی باشد. بعضی خصلت «تشویق دیگران را ندارند و به دلیل خودخواهی، غرور، حسد یا هر عامل دیگر، هرگز زبان به ستایش و تمجید از خوبیهای دیگران نمی‌کشایند و گفتن یک کلمه تشویق‌آمیز،

برایشان بسیار سنگین است، هر چند خودشان پیوسته دوستدار آنند که مورد تشویق دیگران قرار بگیرند. برخی هم به گونه‌ای تربیت شده‌اند که براحتی زبان به تعریف از دیگران و خوبیهایشان می‌کشایند و نه تنها تشویق خوبان برایشان سنگین نیست، بلکه از این کار، لذت هم می‌برند. و... چقدر تفاوت میان این دو گونه افراد است! داشتن زبان و لحن تشویق آمیز، موهبتی خدایی است. نشان کمال روحی و همت بلند و علاقه به بالندگی و رشد انسانهاست. تشویق، در نیکان و نیکوکاران، زمینه بیشتر برای «عمل صالح» پدید می‌آورد و نسبت به بدان و بدیها، اثر غیر مستقیم بازدارندگی دارد. اگر در جامعه‌ای میان نیک و بد فرقی گذاشته نشود و به شایستگان فرزانه و فداکار و فرومایگان تبه‌کار به یک چشم نگاه کنند، این عامل سقوط اخلاقی و ارزشی جامعه است؛ صالحان مایوس و دلسرد می‌شوند و فاسدان جرات و گستاخی می‌یابند. این مضمون کلام حضرت علی (ع) است که در عهدنامه‌ای که به مالک اشتر نخعی نوشت، او را به این ارزش‌گذاری و بهادادن به نیکان صالح فرمان داد: «لا یكونن المحسن و المسیی عندک بمنزلۀ سواء، فان فی ذلک تزهیدا لاهل الاحسان فی الاحسان و تدریب لاهل الاسائه (؛ ۱). ای مالک... هرگز «نیکوکار» و «بدکار» نزد تو یکسان و در یک جایگاه نباشند، چرا که در این کار، بی‌رغبتی نیکوکاران در امر نیکوکاری است، و ورزیدگی و شوق بدکاران برای بدی است. تفاوت گذاشتن میان نیک و بد در نوع برخورد و احترام و توجه، نه تنها با «عدالت منافاتی ندارد، بلکه سوق دادن جامعه به سوی صلاحیتهاست و ارج نهادن به نیکها و نیکان است. این تفاوت رفتار به خاطر تفاوت عمل دیگران، هم در محیط خانه و میان فرزندان قابل عمل است، هم در محیط درسی و میان دانش آموزان و دانشجویان. هم نسبت به کارمندان، سربازان، خدمتگزاران و اقشار مختلف دیگر.

تناسب تشویق و عمل

هم در بحث تنبیه و توبیخ، هم در مقوله ستایش و تشویق، باید تناسب میان «عمل» و «میزان تشویق» مراعات شود، تا اثر مطلوب راببخشد. بدون این تناسب، یا افراط می‌شود یا تفریط، و هر دو زیانبار است. البته هر یک از این زیاده‌روی یا کوتاهی در تشویق و ستایش هم‌ریشه‌ها و عللی دارد. علی (ع) می‌فرماید: «الثناء باکثر من الاستحقاق ملق و التقصیر عن الاستحقاق عی او حسد». (۲). ستایش بیش از حد استحقاق و شایستگی، تملق و چاپلوسی است. و کم گذاشتن و کوتاهی از حد استحقاق، ناتوانی یا حسادت است. این سخن، ضمن تأکید بر همان «تناسب»، دو جنبه افراط و تفریط را در این مساله یادآور می‌شود و به ریشه آن هم اشاره دارد. زیاده‌روی در مدح، یا از جهالت و نشناختن قدر و ارزش کارها و اشیاء سرچشمه می‌گیرد، یا نشانه روحیه چاپلوسی و نوکر صفتی و حقارت نفس و روح است. حضرت امیر (ع) در سخنی دیگر می‌فرماید: «اکبر الحمق الاغراق فی المدح و الذم (؛ ۳). بزرگترین نادانی، زیاده‌روی در ستایش یا بدگویی است. هر چند سخن از تشویق است، ولی مدح و ستایش نیز، یکی از جلوه‌های تشویق و روشهای رغبت‌آفرینی در افراد به شمار می‌آید. از آنجا که تشویق، برای انگیزش به کار نیک است، اگر کمتر از «ارزش کار» و «فضیلت صفات» باشد، موجب کم‌اهمیت جلوه یافتن آن کار و صفت می‌گردد. مثلا اگر یک دانش آموز، پس از یک سال تلاش پیگیر در امر تحصیل و داشتن معدل «بیست»، فقط با یک «بارک‌الله» و «احسن تشویق» شود، روحیه خود را از دست می‌دهد، یا اگر در برابر فداکاری عظیم و ایثار چشمگیر یک انسان وارسته، تنها به ستایش مختصری اکتفا شود، حق او ادا نشده است. برعکس، اگر در برابر کار نیک کوچکی عظیمترین تشویقها به عمل آید، مثلا در یک جلسه و در یک مسابقه حضوری برای کسی که یک پرسش عادی را فی‌المجلس جواب داده، یک «سفر حج جایزه» بدهند، این نیز بدآموزی دارد، هم ارزش آن جایزه لوث می‌شود، هم برای آنان که با تلاش بیشتر، شایستگیهای والاتری را از نظر علمی و عملی دارند ولی مورد تشویق قرار نمی‌گیرند، دلسرد و مایوس می‌کند.

روشهای تشویق

اینکه هر کس را چگونه می‌توان بر سر شوق آورد و از کار شایسته‌اش تجلیل و تقدیر کرد، در شرایط مختلف و نسبت به افراد مختلف متفاوت است. یکی را با لفظ محبت آمیز و کلمات تحسین کننده می‌توان تشویق کرد، یکی را با تحویل گرفتن و برخورد احترام آمیز، یکی را با پول و جایزه، یکی را با مطرح ساختن و نام آوردن. یکی با کتاب و هدیه‌های فرهنگی تشویق می‌شود، یکی با لوازم مصرفی و خانگی، یکی هم با خوراکی و اطعام. در همین زمینه هم مراعات تناسب میان «نوع تشویق با فرد مورد تشویق» مهم است. به این خاطر، آنان که به مناسبت‌های مختلف به افراد، هدیه و جایزه می‌دهند، یا می‌خواهند افراد شایسته را مورد تشویق و تقدیر قرار دهند، به این ریزه کاریها باید توجه کنند. گاهی یک «لوح تقدیر» و متن زیبا و آراسته و قاب شده، که قیمت مادی چندانی هم ندارد، برای کسی بسیار نفیس و ارزشمند و شوق انگیزتر از آن است که مثلاً صد هزار تومان پول نقد به او داده شود. البته گاهی هم برعکس است، چون لوح تقدیر برای کسی نان و آب نمی‌شود ولی «وجه نقد» را می‌تواند در پرداخت قرض و قسط یا تامین نیازهای زندگی به کار بندد. حتی اگر تشویق‌های مادی و لوازم مصرفی باشد، باز این نکته که به چه کسی، چه چیزی هدیه شود، مهم است. طرف به تناسب شغل، سن، شرایط زندگی و ویژگیهای شخصی، گاهی از یک پتو، یا ضبط صوت، دوره ترتیل قرآن، آلبوم عکس، لباس و کفش ورزشی، سفر عمره و سوریه، اردوی تفریحی، کتاب، مدال و... خوشش می‌آید و برایش ارزش دارد. در مورد کتاب هم، حتی نوع کتاب به تناسب مخاطب مورد تشویق باید گزینش شود. به بعضی باید قرآن و صحیفه سجاده داد، به بعضی رساله احکام، به بعضی اخلاق و تربیت، به بعضی کتاب طبخ و آشپزی، به بعضی کتابهای علمی و فنی، به بعضی فرهنگ لغت، به بعضی دوره‌های تفسیر، به بعضی کتاب قصه و رمان، به بعضی دیوان شعر، به بعضی مجموعه‌های نفیس از نقاشی یا خط و... می‌بینیم که هر کس از نوعی کتاب که مورد علاقه یا نیاز او است، بیشتر لذت می‌برد و آن هدیه، بیشتر برای او نقش تشویقی دارد. حضرت علی (ع) در نهج البلاغه نسبت به نوع رفتار با فرماندهان نظامی و سران سپاه و ارتش، به مالک اشتر توصیه می‌کند که آنان را بر اساس میزان مواسات و خدمت و تلاش، مورد احترام و تقدیر قرار بدهد و برای آنکه در امر مبارزه با دشمن و جهاد، «یکدل باشند، زندگی آنان را تامین کن و خواسته‌هایشان را برآور. آنگاه می‌فرماید: «و اصل فی حسن الثناء علیهم و تعدید ما ابلی ذوو البلاء منهم، فان کثرة الذکر لحسن افعالهم تهز الشجاع و تحرض الناکل (۴)». پیوسته ستایش نیک نسبت به آنان داشته باش و رنجها و بلاها و آزمونهای آنان را برشمار، چرا که یاد کردن بسیار از کارهای نیک آنان، شجاع را به شور و جنبش و امید و سست و بی‌حال را هم به حرکت می‌کشاند. امام امت (ره) از این شیوه تشویقی چه در آغاز پیروزی انقلاب و چه در طول سالهای دفاع مقدس استفاده می‌کرد. در آغاز انقلاب که عده‌ای طرح «انحلال ارتش را مطرح می‌کردند، امام از فداکاریها و همدلیهای آنان با ملت ستایش کرد و آنان را به صحنه انقلاب کشید، و در سالهای حماسه نیز، زبان و بیان و قلم تشویق آمیز حضرت امام (قدس سره) نسبت به رزمندگان و ارتش و سپاه، نقش عمده در حماسه آفرینی و خطشکنی و شهادت طلبی و پیروزیهای ماندگار و پرافتخار داشت. پس نوع تشویق و تقدیر از نظامیان، کارمندان، محصلان، کارگران، کوچکها، بزرگها، خانمهای خانه‌دار، پزشکان و پرستاران و... باید فرق کند و متناسب با خود آنان باشد و نشان دهنده ارج گذاری به کار خاص آنان باشد. «تشویق به نحوی باید باشد که تشویق شونده، احساس کند دیگران به ارزش کار او پی برده‌اند و از کاری که او کرده، خوشحال و سپاسگزارند.» (۵). البته نباید تشویق، ایجاد «غرور» کند. ظرفیت افراد را هم نسبت به تشویق باید سنجید. گاهی بچه‌ها به خاطر تشویق، لوس و بی‌ادب و پرتوقع می‌شوند. گاهی بزرگترها به خاطر نداشتن ظرفیت لازم برای تقدیر، خود را می‌بازند و متکبر و بی‌اعتنا می‌شوند یا از رشد و پویایی می‌مانند. به این عوارض منفی هم، باید توجه داشت. به فرموده حضرت امیر (ع): «کم من مغرور بحسن القول فیه (۶) چه بسا کسانی که با سخن نیک دیگران در باره آنان، مغرور می‌شوند.

شرایط تشویق

در یک کار تشویقی، باید نکاتی مورد توجه قرار گیرد که به اثربخشی تشویق، کمک می‌کند و بدون آنها، یا از اثر می‌افتد، یا اثر منفی به بار می‌آورد. برخی از این نکات، از این قرار است: ۱- تشویق، همراه با درک و تشخیص و کشف استعدادها و رشد طرف مقابل باشد. ۲- ارزش عمل نیک و خصلت‌شایسته، شناخته شود و به فرد مورد تشویق هم شناسانده شود. ۳- تشویق، «رشوه به حساب نیاید و «حق و حساب، تلقی نشود. ۴- به اندازه و بجا باشد و از حد معمول و متناسب و متعارف، تجاوز نکند، تا خاصیت خود را از دست ندهد. ۵- همراه و توأم با عمل فرد باشد، چون فاصله زیاد بین تشویق و کار نیک، آن را از ارزش و اثر می‌اندازد و نقش شوق‌آوری آن از بین می‌رود. در حدیث است که: مزد کارگر را، پیش از آنکه عرقش خشک شود بپردازید. ۶- تشویق، همراه با توجیه و تبیین باشد و فرد بداند که چرا و به خاطر چه کاری مورد تشویق قرار گرفته است. این مساله در توییح و تنبیه هم هست. همچنان که مجازات، بدون آنکه طرف بداند چرا تنبیه می‌شود، عامل بازدارنده نیست، تشویق بدون توجیه و تبیین هم اثر انگیزه‌آفرینی و تحریکی به کار خیر ندارد. ۷- تشویق، با عمل خوب، تناسب داشته باشد، نه مبالغه‌آمیز، نه کمتر از حد مطلوب. تشویق، مثل مصرف دارو برای بهبود یک بیماری است. مصرف بیش از حد یا کمتر از مقدار توصیه‌شده، اثر درمانی ندارد، بلکه گاهی هم زیانبار است. گاهی می‌توان با تشویق انسانهای شایسته، راهی برای جلوگیری از فساد فاسدان یافت. این تاثیر غیر مستقیم تشویق است. پیامبران الهی، هم «مبشر» بودند، هم «منذر». ولی گاهی کار بشارت و تشویق، کارسازتر از تهدید و تنبیه و توییح است. حضرت علی (ع) می‌فرماید: با پاداش دادن و تشویق نیکوکار، شخص بدکار و فاسد را از بدی و فساد باز دارید: «أزجر المسیئ بثواب المحسن». (۷). «تشویق نسل جوان، در زورق پیچیدن و باد زدن و هندوانه زیر بغل آن دادن نیست. تشویق واقعی عبارت است از درک و کشف استعدادها و فرزندان و ایجاد فرصت و محیط مساعد برای تجلی و شکوفایی آن... محیط تشویق‌آمیز، عبارت است از پیوند دادن آموزش و پرورش به زندگی اجتماعی، آگاه ساختن نسل جوان از مسؤولیتهای خویش و دادن فرصت مناسب برای ایفای این مسؤولیتهای». (۸). به امید آنکه با بهره‌گیری از تشویق (بیش از توییح و سرزنش)، زمینه‌های مناسبتری برای رشد فضایل اخلاقی در جامعه و خانواده و در رفتار و اخلاق افراد پدید آوریم.

پی‌نوشتها

(۱) نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه ۵۳ (۲). همان، حکمت ۳۳۹ (۳). غرر الحکم، چاپ دانشگاه، ج ۲، ص ۳۹۶. (۴) نهج البلاغه، نامه ۵۳ (۵). آموزش و پرورش برای فردا، آصفه آصفی، ص ۸۸. (۶) غرر الحکم، ج ۴، ص ۵۴۸. (۷) نهج البلاغه، حکمت ۱۶۸. (۸) آموزش و پرورش برای فردا، ص ۹۱ و ۹۳.

تقدیر و سپاس

تقدیر و سپاس

در برخورد های اجتماعی، یکی از عوامل محبت‌آفرین و تحکیم روابط، داشتن حالت و روحیه «سپاسگزاری و «قدردانی و «حق‌شناسی نسبت به مردم است. همواره سپاس و تشکر، در مقابل «نعمت است. نعمت و احسان هم یا مستقیماً از سوی خدا به ما می‌رسد، یا بندگان خدا واسطه خیرندو نیکی بر دست آنها جاری می‌شود و ما از نیکوکاریها و یاریها و مساعدتهای مردم بهره مند می‌شویم و «نعمت الهی از این طریق شامل ما می‌گردد. تصور نشود که «شکر خدا» با «سپاس از مردم منافات دارد، بلکه گاهی شکر الهی در سایه تقدیر و تشکر و حق‌شناسی از مردم تحقق می‌پذیرد و خداوند به این گونه سپاسگزاریهای راضی است، بلکه به

آن دستور می‌دهد. پس، بحث شکر، اختصاص به زبان ذاکر و قلب شاکر و سجده‌شکر در برابر نعمتهای الهی و در پیشگاه خداوند متعال ندارد، بلکه جلوه‌ای از شکر هم در ارتباط با نعمتها و نیکیهایی است که از مردم به ما می‌رسد و نسبت به آنان هم باید شاکر باشیم.

جلوه‌های نعمت

در «شکر»، گام اول شناختن «نعمت است، و گام دوم شناخت ولی نعمت. از این دو شناخت، حالتی در قلب انسان نسبت به نعمت و دهنده نعمت پدید می‌آید که او را نسبت به نعمت و صاحب آن، قدردان و ستایشگر و سپاسگزار می‌سازد. برای اینکه بنده‌های شکوری باشیم، ابتدا باید نعمتهای خدا را که از آن برخورداریم، چه نعمتهای آشکار و روشن، چه نعمتهای پنهان و ناشناخته بشناسیم، تا حق نعمتها را ادا کنیم. در سپاسگزاری نسبت به مردم نیز توجه به نعمتهای مادی و معنوی که از دیگران به ما می‌رسد، گام نخست پیدایش حالت سپاس نسبت به آنان است. برخی از این نمونه‌ها از این قرار است: پدر و مادری که در تربیت و رشد ما سهم عمده‌ای داشته‌اند، معلمان و مربیانی که در تعلیم و تربیت ما کوشیده‌اند، هدایتگرانی که ما را با دین و خدا و قرآن و معارف اسلامی آشنا ساخته‌اند، آنان که در «خوب شدن ما سهمی داشته‌اند، کسانی که در موفقیت علمی، شغلی، اداری، اقتصادی و رفاه و آسایش ما بهره‌ای داشته‌اند، آنان که امنیت اجتماعی ما را تامین می‌کنند، آنان که در گرفتاریها به کمکمان می‌شتابند و در مشکلات، با ما هم‌دردی می‌کنند، کارگران، کشاورزان، دامداران، باغبانان، تولیدکنندگان، صنعتگران، مخترعان و... که وسایل زندگی و رفاه انسانها را فراهم می‌سازند، دوستی که با نظر مشورتی‌اش ما را در کارمان کمک می‌کند، همکلاسی که در درسها به ما یاری می‌رساند، همسایه‌ای که هنگام نیاز، از مساعدت دریغ نمی‌کند، رسانه‌های گروهی و مراکز اطلاع‌رسانی و چاپ و نشر، که در ارتقای سطح فکر و دانش و شناخت ما می‌کوشند. و... دهها و صدها شخص و گروه و صنف و نهاد و مرکزی که به نحوی از سوی آنها متنعم و برخوردار می‌شویم. قدردانی از زحمات و خدمات تلاشگران و خادمان، آنان را در کارشان باانگیزه‌تر و مصمم می‌سازد و ناسپاسی از آنان، سست و مایوس و دل‌سردشان می‌سازد. فرهنگ تقدیر و تشکر و زبان سپاس و حق‌شناسی از نیکیها و نیکوکاران، از تعالیم اسلام و برنامه‌های دینی است و هر چه این فرهنگ در بین مردم رواج یابد، کمکی به توسعه خیرات و افزایش و تداوم نیکوکاری و احسان در جامعه است. در روایات اسلامی، هم به سپاس از مردم و خوبیهایشان سفارش شده و هم از ناسپاسی و قدرنشناسی نکوهش شده است و ناسپاسان به‌عنوان «رهزنان خیر» قلمداد شده‌اند.

سپاس از مردم

در مقابل نیکیهایی که از دیگران به ما می‌رسد، سه حالت می‌توانیم داشته باشیم: ۱- مکافات و جبران (که عالی‌ترین برخورد است) ۲- شکر و سپاس، با زبان و قلم. ۳- ناسپاسی و قدرنشناسی (که بدترین برخورد است). از حضرت علی(ع) روایت است که فرمود: بر عهده کسی است که به او انعام و احسانی شده، اینکه به خوبی و به نحو شایسته، بر نعمت‌دهنده نیکی کند و نعمت و احسان او را جبران نماید. اگر از جبران عملی و «مکافات ناتوان بود، با ستایشی شایسته و ثنای نیک‌برخورد کند، اگر از ستایش زبانی هم ناتوان بود، حداقل نعمت را بشناسد و به نعمت‌دهنده محبت داشته باشد. اگر این را هم ندارد و نتواند، پس شایسته آن نعمت نیست! (۱). در روایتی هم از امام باقر(ع) روایت شده که: هر کس، آن گونه که به او نیکی شده، رفتار کند، مکافات و جبران کرده است و اگر ناتوان باشد، شاکر است و اگر شاکر باشد، بزرگوار است. (۲). از حضرت رضا(ع) روایت است: «من لم یشکر المنعم من المخلوقین لم یشکر الله عز و جل (۳)». هر کس مخلوقهای نعمت‌دهنده را سپاس نگوید، خدا را سپاس نگفته است. این حقیقت، به تعبیرهای گوناگون و به صورت مکرر در روایات اسلامی آمده است. از امام سجاد(ع) نقل شده است:

«اشکرکم لله اشکرکم للناس (۴)». شکر گزارترین شما نسبت به خدا، کسی است که نسبت به مردم سپاسگزارتر باشد. و از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که فرمود: «من لا یشکر الناس لایشکر الله (۵)». کسی که مردم را سپاس نگوید، شکر خدا را هم انجام نمی‌دهد. و به فرموده امام کاظم (ع): خداوند، بنده سپاسگزار را دوست می‌دارد. در قیامت، خداوند به برخی از بندگانش خطاب می‌کند: آیا نسبت به فلانی سپاس و تشکر کردی؟ می‌گوید: پروردگارا! من تو را شکر کردم. خداوند می‌فرماید: اگر او را تشکر نکرده‌ای، پس مرا هم تشکر نکرده‌ای! (۶). امام سجاد (ع) در «رساله الحقوق»، در مورد حق کسی که بر شما نیکی کرده و وظیفه‌ای که در برابر او دارید، چنین فرموده است: «و اما حق ذی‌المعروف علیک فان تشکره و تذکر معروفه (۷)». حق کسی که صاحب نیکی بر توست، این است که سپاسگزار او باشی و کار نیک او را یاد کنی و خالصانه بین خود و خدایت در حق او دعا کنی و گفتار نیک در باره او داشته باشی، اگر چنین کنی در نهان و آشکار او را سپاس گفته‌ای و اگر هم روزی قدرت بر جبران داشته باشی، نیکی او را جبران کنی.

تشکر از والدین

از میان همه صاحب نعمتها، خدای متعال از خدمتی که والدین، بخصوص مادر در حق فرزند انجام می‌دهد و زحمتی که می‌کشد، یاد کرده و «شکر از والدین را در کنار شکر خدا آورده است. در وصیتهای حکیمانه حضرت حق به انسان، یکی هم همین نکته است. در قرآن کریم می‌خوانیم، ضمن آنکه پروردگار، انسان را وصیت و سفارش نسبت به پدر و مادر کرده و یاد اینکه مادر، او را در مدت دو سال دوران بارداری و زایمان و شیر دادن و جدا کردن از شیر، با همه سختیها و ضعفها او را حمل کرده است، می‌فرماید: «... ان اشکر لی و لو الالدیک (۸) نسبت به من و پدر و مادرت شاکر باش! این قدردانی خدا از زحمات مادر و توصیه حضرت او است که انسان هم قدرشناس و شاکر مادر و پدر باشد. در همین مورد نیز، امام زین‌العابدین (ع) می‌فرماید: «حق مادرت بر تو آن است که بدانی او تو را در جایی حمل و نگهداری کرده که هیچ کس به نگهداری دیگری در آنجا اقدام نمی‌کند، او از میوه دلش و شیر جاننش به تو داده است، با همه اعضا و جوارحش تو را نگهداری و حمایت کرده است و باکی از این نداشته که گرسنه بماند و تو را سیر کند، تشنه باشد و تو را سیراب گرداند، عریان باشد ولی تو را پوشیده دارد، خود در برابر آفتاب بماند ولی سایه بان تو شود، به خاطر تو بی‌خوابی بکشد و تو را از گزند سرما و گرما نگه دارد تا تو از آن او باشی. و باید بدانی که تو هرگز قدرت و توان سپاس او را نداری، مگر با یاری و توفیق خداوند.» (۹). آیا با این همه حقی که والدین، مخصوصا مادر بر گردن ما دارد، مانعمت وجود مادر را قدر می‌دانیم و از زحماتش تشکر می‌کنیم و به یادمان می‌ماند که در باره ما چه رنجها کشیده و چه فداکاریها کرده است؟ آیا سپاس از مادر، تنها با یک کارت تبریک یا لوح تقدیر یا قاب عکس یا جشن عادی، انجام شدنی است؟ و آیا فرمان الهی که «سپاسگزار پدر و مادران باشید»، از سوی ما انجام و امتثال می‌شود؟ در سخنی از حضرت رضا (ع) آمده است که طبق همین آیه، هر کس که از والدین خود سپاسگزاری نکند، خدا را هم سپاس نگفته است. (۱۰).

رهزنان خیر

بیشتر اشاره شد که ناسپاسی از مردم، موجب دلسردی و سلب‌انگیزه از آنان می‌شود. البته وظیفه کسی که احسان و نیکی به مردم می‌کند، آن است که به خاطر خدا خدمت کند و انتظار پاداش هم از خدای تعالی نداشته باشد و قدرشناسی مردم او را سرد نکند. در نهج‌البلاغه است که: «لا یزهدنک فی المعروف من لا یشکره لک (۱۱)». کسی که سپاسگزار نیکیهای تو نیست، تو را در انجام کار معروف و شایسته، بی‌رغبت نسازد. این، یک سوی قضیه است، اما در سوی دیگر وظیفه مردمی قرار دارد که از خدمات و احسانها برخوردار می‌شوند. مردم اگر با سپاس و تقدیر، اهلیت و شایستگی خود را نشان ندهند، موجب سلب نعمت و موجب

منصرف شدن نیکوکاران از عمل خیر می‌گردند. و این نوعی «رهزنی در کار خیر است که در روایات نیز آمده است. از امام صادق(ع) روایت است: «لعن الله قاطعی سبیل المعروف، و هو الرجل یصنع الیه المعروف فتکفره، فیمنع صاحبه من ان یصنع ذلک الی غیره (۱۲)». خدا لعنت کند رهزنان راه معروف و نیکی را، رهزن خیر کسی است که به او خوبی می‌شود و او ناسپاسی و کفران می‌کند، در نتیجه آن نیکوکار را مانع از آن می‌شود که به دیگری نیکی کند. وقتی ببینند نیکی‌هایشان مورد توجه و تقدیر نیست و گاهی هم بدتر از بی‌توجهی می‌شود، یعنی خوبی را با بدی مقابله می‌کنند، می‌گویند: بخشکد این دست که نمک ندارد. و آنگاه تصمیم می‌گیرد که دیگر به کسی خوبی نکند، چون قدر نمی‌شناسند. تباه شدن عمل صالح و ضایع شدن احسان و نیکی گاهی هم از همین رهگذر است. در حدیثی حضرت امیر(ع) پنج چیز را تباه شده وضایع می‌شمارد، از جمله بارش باران به شوره‌زار و افروختن چراغ در روز روشن و تقدیم غذا به انسان سیر و یکی هم نیکی کردن به کسی که سپاسگزاری از آن نمی‌کند «و معروف تصطنعه الی من لا یشکره.» (۱۳).

آثار و نتایج سپاس

در کنار آثار سوء و پیامدهای منفی ناسپاسی، نتایج درخشان و ثمربخش قدرشناسی و سپاس قابل طرح است. همچنان که گفته شد، تقدیر و سپاس، هم ایجاد الفت و محبت و محبوبیت می‌کند، هم فرهنگ نیکوکاری را ترویج می‌کند، هم موجب رضایت الهی است. در توصیه‌های دینی هم سفارش به سپاس از صاحبان خیر و نیکی شده است. هم به نیکوکاران توصیه شده که بر شاكران، احسان و نیکی بیشتری کنند. وقتی سپاس از نیکوکار، و نیکی بیشتر به سپاسگزار، در کنار هم و با هم مورد عمل قرار گیرد، جامعه رو به نیکوکاری و خدمات بیشتر و ایثارهای بزرگتر می‌رود. به روایت امام صادق(ع)، در تورات چنین نوشته است: «اشکر من انعم علیک، و انعم علی من شکرک، فانه لازوال للنعماء اذا شکرک و لا بقاء لها اذا کفرت و الشکر زیاده فی النعم و امان من الغیر (۱۴)». نسبت به کسی که بر تو نعمتی داده، سپاسگزاری کن، و نسبت به کسی که از تو سپاسگزاری کرده، احسان و انعام کن، چرا که اگر نعمت‌سپاس شود، زوال نمی‌پذیرد و اگر ناسپاسی شود، دوام نمی‌یابد. شکر و سپاس، موجب افزایش نعمتها و ایمنی از تغییر و دگرگونی است. داشتن زبان تقدیر و تشکر، نرم‌کننده دلها، افزایش عواطف و زداینده کدورتها و دشمنی‌هاست. مهم، داشتن چنین تربیت و ترویج چنین فرهنگ در جامعه است. مقداری حال و حوصله و مجال، و مقداری هم هزینه و مخارج لازم دارد که به صورت شفاهی، کتبی، تلفنی، با ارسال هدیه، با ارتقاء رتبه، دادن جایزه و ابراز محبت و نشان دادن عنایت و توجه، قدردانی خود را از کارهای خوب که عمل می‌شود و از خوبان و شایستگان جامعه، نشان دهیم. امام علی(ع) می‌فرماید: سپاسگزاری تو از کسی که از تو راضی است، رضایت و وفای او را می‌افزاید، و سپاسگزاری تو از کسی که بر تو خشمگین است، موجب صلاح و تمایل و عاطفه از سوی او نسبت به تو می‌گردد: «شکرک للراضی عنک یزیده رضا و وفاء، شکرک للساخط علیک یوجب لک منه صلاحا و تعظفا.» (۱۵). مقوله «سپاس از مردم، بی‌ارتباط با «فرهنگ تشویق نیست که در مباحث پیشین در آن مورد بحث شد. چه خوب که همیشه گله و انتقاد از بدیها و نارساییها و عیوب نکنیم، بلکه چشم «نیک بین هم داشته باشیم و از خوبیها و خوشرفتاریها و محاسن اخلاقی و عملهای شایسته فرزندانمان، همسرانمان، دوستان و همکارانمان، خدمتگزاران جامعه، تلاشگران زحمت کش و فداکاران گمنام، به هر نحو و با هر زبانی که می‌توانیم، تقدیر و تشکر کنیم، که... سپاس از خوبی‌ها و خوبان، «تکثیر خوبی‌ها» است!

پی‌نوشتها

(۱) بحارالانوار، (بیروت)، ج ۶۸، ص ۵۰. (۲) همان. (۳) میزان الحکمه، ج ۵، ص ۱۵۳. (۴) همان، ص ۱۴۸. (۵) نهج الفصاحه،

حدیث ۱۲۰۲ . ۶) اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۹۹ . ۷) مکارم الاخلاق ، ص ۴۲۲ . ۸) لقمان ، آیه ۱۴ . ۹) مکارم الاخلاق ، ص ۴۲۱ . ۱۰) میزان الحکمه ، ج ۵ ، ص ۱۵۴ ، حدیث ۹۶۳۹ . ۱۱) نهج البلاغه ، فیض الاسلام ، حکمت ۱۹۵ . ۱۲) وسائل الشیعه ، ج ۱۱ ، ص ۵۳۹ . ۱۳) بحار الانوار ، ج ۶۸ ، ص ۴۷ . ۱۴) همان ، ص ۵۵ . ۱۵) غرر الحکم ، (به نقل از میزان الحکمه ، ج ۵ ، ص ۱۵۲) .

سازگاری

سازگاری

تلاش برای داشتن یک زندگی دور از تنش و پرخاش و مشکلات رفتاری ، موجب آسایش روح و سلامت خانواده است . همه افراد ، در خصلتهای اخلاقی و شیوه رفتار ، یکسان نیستند . این تفاوت در برخی موارد بروز می کند و مایه اختلاف می شود ، اختلافی که البته قابل اجتناب است ، آن هم با شیوه «مدارا و سازگاری در اخلاق و برخورد . بعضیها با دیگران ، چه در محیط خانه و محل کار ، یا در محله و منطقه سکونت ، با دیگران «ناسازگارند» . ناسازگاری با دیگران ، نشانه نوعی غرور و خودخواهی و خودبرتربینی نسبت به مردم است و نتیجه آن هم تنها ماندن و انزواست . از سوی دیگر ، بی طاقتی در مقابل حالات و رفتار دشوار و ناهنجار دیگران نیز ، ریشه در کم ظرفیتی دارد و به تشدید این تعارض و ناسازگاری می انجامد . اگر در دستورهای دینی ما به «حسن خلق ، تاکید شده است ، یکی از مصداقهای بارز آن «مدارا» است . آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است : با دوستان مروت ، با دشمنان مدارا . «مدارا» یک تکلیف اخلاقی در اسلام است . از رسول خدا (ص) روایت است : «امرنی ربی بمداراة الناس کما امرنی بآداء الفرائض (۱)» . همان گونه که پروردگرم مرا به انجام واجبات فرمان داده است ، به مدارا با مردم دستور داده است . در حدیث دیگری چنین آمده است که جبرئیل ، به محضر رسول خدا (ص) آمد و از سوی خدا چنین پیام آورد که : «ای محمد ! پروردگارت سلام می رساند و به تو می گوید : با بندگان من مدارا کن .» (۲) . نیز در حدیث است از پیامبر اکرم (ص) که فرمود : «مداراة الناس نصف الايمان و الرفق بهم نصف العيش (۳)» . نیمی از ایمان ، مدارای با مردم است و نیمی از زندگی ، رفق و ملامت با آنان است . حتی خارج از قلمرو دین و آیین هم ، آنان که خواستار یک زندگی دلنشین و پسندیده باشند ، در سایه همزیستی مسالمت آمیز و رفق و نرمش با دیگران و رفتار شایسته ، بهتر به این خواسته می رسند ، تا در سایه خشونت و برخورد ناسازگارانه و بهانه جویانه و عیب گیرانه و خودپسندانه ! سعه صدر و ظرفیت برای تحمل دیگران ، لازمه دست یافتن به یک زندگی خوب است . در مواردی که اختلاف سلیقه و دیدگاه ، یا تفاوت در مشی و رفتار و روش وجود دارد ، باز هم با وسعت نظر و «مدارا» می توان مانع بروز مشکلات شد .

مدارا ، یا تولی و تبری

تعیین مرزهای دقیق در مباحث اخلاقی و مسایل فرهنگی ، مهم است . ما به همان اندازه که به مدارا و حسن خلق و حلم و معاشرت شایسته ماموریم ، به تولی و تبری و مرزبندی مکتبی در دوستیها و دشمنیها و صف آرایی در برابر دشمن و مقاومت بر سر «مواضع و بی تفاوت نبودن در مقابل بدیها و بدان موظف هستیم . و این دو مساله از هم جداست و هر کدام جای خاص خود را دارد . درست است که در مسایل اعتقادی نباید کوتاه آمد و ارزشها را نباید فروخت و با دشمنان فکری و مرامی و سیاسی نباید کنار آمد ، اما معاشرت با مردم موضوع دیگری است . حتی در ارتباط با دشمن هم بحث «مدارا» تاکید شده است ، چرا که گاهی سبب جذب آنان می شود ، بی آنکه از مبانی و اصول خویش ، دست برداریم . حضرت امیر (ع) می فرماید : «خالطوا الناس مخالطة ان متم معها بکواعلیکم و ان عثتم حنوا الیکم (۴)» . با مردم آن گونه مخالطت و معاشرت داشته باشید که اگر مردید ، بارفتاری که داشته‌اید ،

بر شما گریه کنند و اگر زیستید، بر شما دلسوزی و شفقت کنند. این همان مفهومی است که در شعر «عرفی آمده است: چنان با نیک و بد خو کن، که بعد از مردنت «عرفی». مسلمانان به زمزم شوید و هندو بسوزاند. و این، نه به معنای بی تفاوتی در مقابل حق و باطل و صلاح و فساد، یا زیر پا نهادن ارزشهای مکتبی و نادیده گرفتن اصول و مبانی است، بلکه «سلوک شایسته و «حسن خلق و اخلاق نیک و جاذبه رفتاری است، که حتی بیگانه را هم جذب می کند. از امام صادق(ع) در تفسیر آیه «و قولوا للناس حسنا» (با مردم نیکو سخن بگویید) نقل شده که فرمود: «یعنی با همه مردم، چه مؤمن چه مخالف(خودی و بیگانه). اما رفتار با مؤمنان، همراه با چهره گشاده باشد و اما با مخالفان، گفتاری مداراتی باشد، تا آنان را هم به ایمان (و خط فکری) خویش جذب کنید، چرا که خیلی با کمترین از اینها می توان شر آنان را از خود و از برادران ایمانی باز داشت.» (۵).

مدارا با دشمن

مدارا، سلاح پیامبران در جامعه پر از دشمن و مخالف بود و بدین وسیله، هم مخالفان را جذب می کردند، هم با این شیوه، به پیروان باایمان، در مقابل دشمنیها و کینه توزیهای عنودان و دشمنان سرسخت، مصونیت می بخشیدند. امام سجاد از حضرت رسول(ص) روایت کرده که فرمود: خدای متعال، از این رو پیامبران را بر مردم دیگر برتری و فضیلت بخشید، که با دشمنان دین خدا بیشترین مدارا را می کردند و به خاطر خدا و حفظ جان پیروان خویش، بهترین «تقیه را به کار می بستند». (۶). روشن است که این در دوران خاصی بوده که پیامبران (و حتی رسول اکرم) از نظر نیرو و نفرت و شرایط، دوران سخت و عسرت و کمی یاران را می گذراندند. آنگاه که فداکاران راه خدا افزون شدند، دشمنیهای کفار و منافقان را با شدت عمل جواب دادند و به فرمان جهاد» و «برخورد قاطع عمل کردند، نه سازشکارانه و مدهانه جویانه، که البته آن هم به اقتضای شرایط و موقعیت بود. در برخوردهای اجتماعی با مردم که قلمروی جدا از برخورد با دشمنان داخلی و خارجی دارد مدارا و نشان دادن ملاطفت و روحیه سازگاری، کار انسان را هم بیشتر پیش می برد و دلها را هم بیشتر جلب و جذب می کند. بویژه در مواجهه با کسانی که به هر حال، مثل استخوان لای زخم و مانند یک جراحت اند که ناچار باید به نحوی آنان را تحمل کرد. به این تحمل از روی ناچاری امام علی(ع) اشاره فرموده و آن را نوعی حکمت به شمار آورده است. می فرماید: «لیس الحکیم من لم یدار من لا یجد بدا من مداراته (۷)». کسی که مدارا نکند، با شخصی که چاره و گریزی از مدارا کردن با او ندارد، حکیم و فرزانه نیست. راستی!... با یک جراحت و زخم، چه می توان کرد، جز ساختن و مدارا و تحمل، تا خوب شود؟ گاهی بعضیها مثل همان زخمند باید با آنان ساخت و جز نشان دادن صبوری و سازگاری هیچ راهی نیست. حکمت بودن «مدارا با مردم را در سخن دیگری، حضرت علی(ع) چنین بیان فرموده است: «راس الحکمة مداراة الناس.» (۸). نشان دادن سازگاری و خوشرفتاری، حتی کینه ها را هم میزداید و به جای آن دوستی و علاقه می آورد. باز هم از حضرت امیر(ع) بشنویم که می فرماید: «دار الناس تستمتع باخائهم و القهم بالبشر تمت اضغانهم (۹)». با مردم مدار کن، تا از برادری آنان بهره مند شوی و با آنان با روی گشاده ملاقات کن، تا کینه هایشان بمیرد.

تحمل ناسازگاری

در یک زندگی جمعی، آیا چاره ای جز حسن سلوک و مدارا وجود دارد؟ «گذشت، یکی دیگر از جلوه های «مدارا» است. اگر بنا باشد در مقابل هر مساله انسان حساسیت و سرسختی نشان دهد و هر حرف رابه دل بگیرد و از هیچ چیز نگذرد، پدید آمدن ناهنجاری در زندگی جمعی، حتمی است. تحمل کردن ناسازگاری دیگران، پدید آورنده سازگاری است. اگر بدی را با بدی و تندی را با تندی جواب دهیم، مشکلات بالا-می گیرد. گاهی باید چشم را بست و بعضی رفتارهای آزاردهنده و ناراحت کننده دیگران را نادیده گرفت، یا در گذشت و بخشود، تا ریشه بحران در روابط بخشد. در تفسیر آیه «یدرؤن بالحسنة السيئة

(بدی را با نیکی رفع می‌کنند) آمده است که به وسیله حلم، جهل و نابخردی جاهل را دفع می‌کنند و به وسیله مدارا با مردم، اذیت و آزار آنان را از خودشان دور می‌سازند. (۱۰). بالاتر از این چشم‌پوشی، آن است که بدرفتاریهای دیگران را با خوشرفتاری مقابله کنیم، نه مقابله به مثل، بلکه مقابله به بهتر و برتر. این اوج کرامت نفس و اخلاق والا- و پیامبرانه است که می‌سزد در امت پیامبر(ص) تجلی یابد. در اخلاق خانواده، بروز این نمونه مکارم اخلاقی به آن است که هر یک از زن یا شوهر، ضعفها و بداخلاقیهایی در طرف مقابل دید، تصمیم بر مقابله به مثل و شاخ به شاخ شدن نگیرد، بلکه بنا را بر سازگاری و تحمل بگذارد، آن هم به حساب خدا و برای رضای او تحمل کند، تا به دو نتیجه خوب برسد: یکی بهبود وضعیت داخلی خانه، دیگری رسیدن به اجر و پاداش الهی. امام صادق(ع) فرمود: «ثلاث من مکارم الدنيا والاخرة: تعفو عن ظلمك و تصل من قطعك و تحلم اذا جهل عليك (؛ ۱۱). سه خصلت، از بزرگواریهای دنیا و آخرت است: یکی آنکه از کسی که بر تو ستم کرده، درگذری، دیگری: با کسی که از تو بریده است، پیوند برقرار کن. سوم: اگر با تو به جهالت رفتار شد، حلم و خویشترداری نشان دهی. حلم و بردباری در برابر جهالت، عفو و گذشت در مقابل ستم و جفا، صله رحم با خویشاوندانی که قطع رابطه کرده‌اند، ادب و متانت و احترام در مقابل آنکه بی‌ادبی کرده است، خوبی و احسان در برابر بدیها و بدرفتاریهای دیگران، همه و همه از نشانه‌های «سازگاری و کرامت نفس و روح بلند است. در مسایل تربیتی نیز، تحمل فرزندان «دشوار» و ساختن باناهنجاریهای رفتاری آنان و به هنجار آوردن آن، هم دشوار است، هم گامی مهم در ساختن انسانهای بالنده و مستعد. از این رو، معلم و مربی، همچنین پدر و مادر برای تربیت شایسته فرزندان، نیازمند «سازگاری اند، نیز تحمل در برابر ناسازگاریهای شاگردان و فرزندان.

پی‌نوشتها

(۱) وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۴۰. همان (۲). میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۳۹. (۴) نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت ۱۰. ۵). بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۰۱. همان (۶). میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۳۹. (۸) غرر الحکم، چاپ دانشگاه، ج ۴، ص ۵۲. همان، ص ۱۶. ۱۰). بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۲۳. همان، ج ۷۱، ص ۴۰۰.

برخورد با سالمندان

برخورد با سالمندان

برخلاف فرهنگ غرب، که وجود سالمندان را در خانواده‌ها، زائده‌ای مزاحم می‌پندارند و می‌کوشند برای آنکه آزادیهای شخصی‌شان محدود نشود و مزاحمی نداشته باشند، به نحوی آنان را از محیط خانه و روابط خانوادگی دور کنند و به «خانه سالمندان بفرستند، اسلام به آنان ارج می‌نهد و حرمت قائل است و به رعایت حقوق و احترام آنان سفارش کرده و به بهره‌گیری از تجارب و افکار پخته آنان تشویق می‌کند. در این بخش، شیوه صحیح برخورد با پیران و سالمندان را - چه پدر و مادر باشند، چه سالخوردگان دیگر - بر اساس تعالیم مکتب، بررسی می‌کنیم.

الف - محور وحدت

مجموعه افراد یک فامیل، نسبت به بزرگ خاندان احترام می‌گذارند و در کارها با آنان مشورت می‌کنند و در اختلافات، به رای و حکمیت و داوری آنان ارج می‌نهند و گاهی یک سخن از سوی آنان، آتش فتنه‌ای را خاموش می‌سازد، یا تفرقه و کدورتی را به وفاق و همدلی و آشتی مبدل می‌سازد. نعمت وجود بابرکت آنان، اغلب تا هستند، ناشناخته است. وقتی به جایگاه حساس و مهم و

نقش کارگشای آنان پی می‌برند که از دست‌بدهند. چه بسیار اختلافها و قهرها و نزاعهای خانوادگی که پس از درگذشت «بزرگ خاندان چهره نشان می‌دهد و چه بسیار رابطه‌ها و رفت و آمدها که قطع می‌شود، یا به سردی می‌گراید، و علت آن فقط از دنیا رفتن محوری است که مایه دلگرمی، امید، انس و معاشرت فامیل است. رسول خدا(ص) فرمود: «البرکة مع اکابرکم (۱)». برکت و خیر مانند گار، همراه بزرگترهای شماست. در سخن دیگر فرمود: «الشیخ فی اهله کالنبی فی امته (۲)». پیرمرد در میان خانواده‌اش، همچون یک «پیامبر» در میان امتش است. این اشاره به همان نقش محوری، فروغ‌بخشی، صفاآوری، هدایت و ارشاد، تجمع و الفت است که در وجود آنان نهفته است. پس اگر بزرگترها در فامیل و خانواده، چراغ روشنی‌بخش و محور وحدت و همدلی و عامل انس و ارتباط و رفت و آمدهای خانوادگی‌اند، باید این جایگاه، محفوظ بماند و مورد حراست و تقویت قرار گیرد.

ب - حرمت بزرگترها

رعایت ادب و مقتضای حق‌شناسی نسبت به عمری تلاش صادقانه و ایثارها، گذشته‌ها، دلسوزیها و سوختن و ساختن آنها که بزرگان از خود نشان داده‌اند، آن است که در خانواده‌ها مورد تکریم قرار گیرند، عزیز و محترم باشند، به آنان بی‌مهری نشود، خاطرشان آزرده نگردد، به توصیه‌ها و راهنمایی‌هایی که از سر سوز و تجربه می‌دهند، بی‌اعتنایی نشود. خود «بزرگسالی و «سن بالا» در فرهنگ دینی ما احترام دارد. این سخن پیامبر خدا(ص) است: «من عرف فضل کبیر لسنه فوقره، آمنه الله تعالی من فرع یوم القیامة» (۳). هر کس فضیلت و مقام یک «بزرگ» را به خاطر سن و سالش بشناسد و او را مورد احترام قرار دهد، خدای متعال او را از هراس و نگرانی روز قیامت ایمن می‌دارد. احترام به بزرگترها و ترحم و مهربانی نسبت به کوچکترها، از دستورات عملی اخلاقی اسلام است و کانون خانواده‌ها را گرم و مصفا می‌سازد و این، توصیه امام صادق(ع) است که فرمود: «لیس منا من لم یوقر کبیرنا و لم یرحم صغیرنا (۴)». کسی که بزرگ ما را احترام نکند و کوچک ما را مورد شفقت و عطف قرار ندهد، از ما نیست. این سخن را نیز از علی(ع) به یاد داشته باشیم که فرمود: «یکرم العالم لعلمه و الکبیر لسنه (۵)». دانشمند را به خاطر علمش و بزرگسال را به خاطر سن او، باید احترام کرد. اگر جوانان قدر پیران را نشناسند و به جایگاه آنان حرمت نهند، هم رشته‌های عاطفی پیوندهای انسانی از هم گسسته می‌شود، هم از رافت و عاطفه و تجربه سالخوردگان محروم می‌شوند، هم نشانه بی‌توجهی خود به ارزشها را امضا کرده‌اند. حضرت علی(ع) در یکی از سخنان خویش، ضمن انتقاد از اوضاع زمانه و ناهنجاریهای رفتاری مردم، از جمله بر این دو مساله تاکید می‌فرماید: ۱- بی‌احترامی کوچکترها نسبت به بزرگترها ۲- رسیدگی نکردن توانگران به نیازمندان: «انکم فی زمان... لا یعظم صغیرهم کبیرهم و لا یعول غنیم فقیرهم (۶)». شما در زمانه‌ای به سر می‌برید که کوچک به بزرگ تعظیم و تکریم نمی‌کند و ثروتمند، به فقیر رسیدگی نمی‌کند!

ج - نسبت به والدین

سالمندان به طور عموم، از احترام برخوردارند. اگر پدر و مادر باشند که این وظیفه، سنگین‌تر و مسؤولیت مضاعف است. قرآن کریم از تندی و پرخاش نسبت به پدر و مادر پیر نهی می‌کند و به سخن نیک و لحن شایسته و خضوع و تواضع و گستردن بال رافت در برابر آنان و خیرخواهی و دعا در حق آنان دعوت می‌کند. فرمان خداوند، چنین است: «اما یبلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا- تقل لهما اف و لا- تنهرهما و قل لهما قولا- کریم، و اخفض لهما جناح الذل من الرحمه و قل رب ارحمهما کما ربانی صغیرا (۷)». هر گاه یکی از آن دو (پدر و مادر) یا هر دو نزد تو به سن پیری و سالمندی رسیدند، به آنان اف مگو، آنان را طرد مکن و به آنان سخن کریمانه بگو و بال فروتنی را از روی رحمت و شفقت برای آنان بگستر، و بگو: پروردگارا! همان گونه که مرا در خردسالی‌ام تربیت کردند، تو نیز بر آنان رحمت آور. ادب و احترام نسبت به پدر و مادر بزرگسال، آن است که: آنان

را به اسم، صدا نکنی، به احترامشان برخیزی، از آنان جلوتر راه نروی، با آنان بلند و پرخاشگرانه سخن نگوئی، نیازهایشان را برآوری، خدمتگزاری به آنان را وظیفه‌ای بزرگ بدانی و از آنان در سن کهولت و پیری مراقبت کنی. در حدیث است که امام باقر(ع) فرموده است: پدرم به مردی نگریست که همراه پسرش راه می‌رفتند و پسر به بازوی پدرش تکیه داده بود. پدرم تا زنده بود، با آن جوان (به خاطر این بی‌حرمتی نسبت به پدرش) صحبت نکرد. (۸). به همان اندازه که آزردن آنان و «عاق شدن، حرام و نکوهیده است و از آن نهی شده است، دل به دست آوردن و جلب رضایت و نیکی به آنان سفارش شده است و این خدمتگزاری، سبب بهشتی شدن فرزندان به شمار آمده است. «ابراهیم بن شعیب گوید: به امام صادق(ع) عرض کردم: پدرم بسیار پیر و سالخورده و ناتوان شده است. هر گاه حاجتی داشته باشد او را برمی‌داریم و بر دوش می‌کشیم. حضرت فرمود: «ان استطعت ان تلی ذلک منه فافعل و لقمه بیدک، فانه جنه لک غذا (۹)» اگر بتوانی عهده‌دار کارهای اوشوی چنین کن، حتی با دستانت لقمه در دهان او بگذار، که این فردای قیامت، برای تو بهشت (یا سپر از آتش: جنه) خواهد بود.

د - انتقال فرهنگ

از عمده‌ترین راههای انتقال یک فرهنگ به نسلهای آینده، رفتار پدر و مادر و مربیان است. کودکان، آنچه را در رفتار بزرگترها ببینند، از آن الگو می‌گیرند. احترام به بزرگترها و رعایت ادب و تکریم نسبت به سالخوردگان، اگر در عمل و رفتار ما تجلی یابد، فرزندان ما نیز، این فرهنگ را می‌آموزند و با همین آداب و سنن بار می‌آیند. کسی که انتظار ادب و معرفت و حق‌شناسی از فرزندان دارد، باید همین حالت را نسبت به پدر و مادر و بزرگترها نشان دهد، تا کوچکترها هم از او بیاموزند. این یک سنت تاریخی و تاثیر و تاثر از اعمال و رفتار است. هر کس چیزی را درو می‌کند که کشته است. اگر در حدیث است که «لامیراث کالادب» هیچ ارثی همانند ادب نیست که از بزرگان به فرزندان برسد، در این مورد هم مصداق می‌یابد. امام علی(ع) فرمود: «وقروا کبارکم، یوقرکم صغارکم (۱۰)». به بزرگان احترام کنید، تا کوچکترها هم به شما احترام کنند. امام صادق(ع) نیز فرموده است: «برو آباءکم، یبرکم ابناؤکم (۱۱)». به پدرانتان نیکی کنید، تا فرزندانتان هم به شما نیکی کنند. این دقیقا برداشت محصول، از زراعتی است که انسان با رفتارش در زمین دل و لوح جان کودکان انجام می‌دهد. دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر. کای نور چشم من، بجز از کشته، ندروی! مهمترین درس تربیتی، آن است که با عمل داده شود. کودکان نیز مستعدترین شاگردانی‌اند که «درسهای عملی را با دقت، از رفتار مامی‌آموزند. اگر ما به سالمندانمان احترام نگذاریم، از خردسالان و نوجوانان چه انتظاری داشته باشیم که با سالخوردگان و خود ما با احترام و تعظیم و تکریم، برخورد کنند؟ این ارتباط متقابل در تاثیر گذاریهای رفتاری را نمی‌توان نادیده گرفت. به قول معروف، اگر احترام امأزاده، توسط متولی رعایت نشود، از دیگران چه انتظاری است؟! جای سالمندان، پیش از آنکه در «آسایشگاه‌ها و «سرای سالمندان باشد، کانون گرم و بامحبت‌خانه‌هاست، تا چراغ خانه روشن بماند و محور تجمع و الفت افراد گردند. و از اندیشه آنان نیز استفاده شود. بالاخره آنان، حاصل یک عمر، تجربه و چشیدن سرد و گرم روزگارند و می‌توانند «مشاور» خوبی در تصمیم‌گیریهای زندگی باشند. آنچه در آینه جوان ببیند. پیر در خشت‌خام، آن ببیند. این هم بعد دیگری از برخورد با پیران است.

ه - تاثیر رفتار

همچنان که کودکان و نوجوانان، از رفتار و عمل بزرگترها درس والگو می‌گیرند، سالخوردگان نیز گاهی از نظر فکری و قضاوت و دیدگاه، تحت تاثیر رفتار جوانان قرار می‌گیرند. بسیار اتفاق افتاده است که خانواده‌ای غیر متدین و بی‌تفاوت نسبت به ارزشها و پاکیها، در اثر مشاهده رفتار شایسته از جوانشان، به راه آمده‌اند. در واقع، جوان پاکدل پاک رفتار، با نحوه عملش بر بزرگترها هم

تاثیر بگذارد. نقل این نمونه تاریخی جالب است: جوانی به نام «زکریا بن ابراهیم مسیحی بود. چون مسلمان شد به سفر حج رفت. در این سفر، امام صادق(ع) را دیدار کرد. از جمله سؤالاتش از امام این بود که: پدر و مادر و بستگانم هنوز نصرانی‌اند. چه کنم؟ مادرم نیز نایبناست. آیا با آنان باشم و با آنان غذا بخورم؟ امام صادق(ع) پرسید: آیا گوشت خوک می‌خورند؟ گفت: نه، اصلاً دست‌به‌آن نمی‌زنند. امام فرمود: با آنان باش و به مادرت رسیدگی کن و اگر از دنیا رفت، خودت کارهای مربوط به کفن و دفن او را انجام بده و به دیگران واگذار مکن. زکریا پس از بازگشت از سفر حج، به توصیه امام صادق(ع) به مادرش بسیار نیکی و ملاحظت می‌کرد، به او غذا می‌خوراند، لباس و سر و وضع او را تمیز می‌کرد و در خدمت وی کوشا بود. مادرش از این تغییر رفتار، سؤالی به ذهنش رسید، پرسید: پسر! قبلاً که نصرانی بودی با من چنین رفتاری نداشتی، چه شده که پس از هجرت و مسلمان شدن چنین شده‌ای؟ گفت: یکی از فرزندان پیامبر این دستور را به من داده است. مادر پرسید: آیا او پیامبر نیست؟ پسر گفت: خیر، او پسر پیامبر است. مادر اصرار داشت که نه، او حتماً پیامبر است، چون این گونه تعلیمات، از تعالیم پیامبران است. پسرش جواب داد: خیر، پس از پیامبر اسلام، پیامبری نخواهد آمد. او یکی از فرزندان آخرین پیامبر الهی است. مادرش گفت: پسر! بهترین دین را برگزیده‌ای. به من هم رایه بده و آن دین را بر من عرضه کن. فرزند، تعالیم اسلام را بر مادر مسیحی خویش عرضه کرد. او هم به اسلام گروید و مسلمان از دنیا رفت. (۱۲). این شاهدهی بر تاثیر عمل به «دستورهای دین در مورد نحوه معاشرت با والدین و برخورد با سالمندان است که یک مسیحی را به اسلام جذب می‌کند و نور هدایت را در دل او می‌تاباند. بر این اساس، با ادب نسبت به بزرگان و گرمی داشت خاطر سالمندان و تحویل گرفتن آنان و نیکی و مراقبت از آنان، جامعه‌ای خوب و خانواده‌ای باصفا و روابطی مستحکم و عاطفی داشته باشیم. و نیز... قدر نعمت جوانی را بدانیم که این گوهر، همیشه با مانیت. و چه نیکو سروده است ملک‌الشعراى بهار: سحر گه به راهی یکی پیر دیدم. سوی خاک، خم گشته از ناتوانی. بگفتم: چه گم کرده‌ای اندرین ره؟ بگفتا: جوانی، جوانی، جوانی.

پی‌نوشتها

(۱) بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۳۷. (۲) همان (۳) همان (۴) همان، ص ۱۳۸. (۵) غررالحکم، چاپ دانشگاه، حدیث ۱۱۰۰۷. (۶) همان، حدیث ۳۸۵۷. (۷) اسراء، آیه ۲۳ و ۲۴. (۸) بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۶۴. (۹) همان، ص ۵۶. (۱۰) غررالحکم، چاپ دانشگاه، حدیث ۱۰۰۶۹. (۱۱) بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۶۵. (۱۲) همان، ص ۵۲.

نقدپذیری

نقدپذیری

صلاح و اصلاح فرد و جامعه، در سایه «شناختن عیوب و تلاش برای زدودن عیوب است. این شناخت، هم در خود ما و نسبت به اندیشه‌ها و عملهای خودمان است، هم نسبت به دیگران. زمینه‌ساز این عیب‌زدایی هم تذکر» از سویی و «تنبه و اقدام از سوی دیگر است. مساله تذکر و نقد و یادآوری، همچنین «نقدپذیری و قبول نصیحت و موعظه و توجه به تذکرات دیگران از همین رهگذر، در مقوله مسایل معاشرتی و شیوه برخورد صحیح با دیگران قرار می‌گیرد. به این خاطر، در این بخش از مباحث اخلاق معاشرت، به خصلت نقدپذیری به عنوان یک روحیه بالا و رشد یابنده و خلق و خوی نیک می‌پردازیم.

نقد و تذکر

پرده‌پوشی بر واقعیات، یا خود را به بی‌خبری زدن، واقعیتهای را عوض نمی‌کند. وقتی در کسی یا جایی یا رفتار و برخوردی اشکال وجود داشته باشد، فرزندگان عاقل، از هر تذکر اصلاحی استقبال می‌کنند، تا آن را برطرف سازند. اما جاهلان و خودخواهان، دوست دارند که در همان موارد نیز، مدح و تملق و ثنا بشنوند و بر عیوب و کاستیها و زشتیها سرپوش بگذارند. به قول سعدی: «احمق را ستایش خوش آید، چون لاشه که در کعبش دمی، فربه نماید». (۱) عجب و خودپسندی و خود برترینی، پیامد همین گونه‌مدحها و تعریفهاست که از عیوب، غافل می‌سازد. حضرت علی(ع) می‌فرماید: «اجهل الناس المغتر بقول مادح متملق یحسن له القبیح و ینغض الیه النصیح (۲)». نادان‌ترین مردم کسی است که فریب ستایشگر چاپلوس را بخورد، ثناگری که زشت را در نظر او زیبا جلوه می‌دهد و خوبی را در نظر او منفور می‌سازد. از صحبت دوستی برنجم. کاخلاق بدم حسن نماید. کو دشمن شوخ چشم دانا. تا عیب مرا به من نماید؟ از این رو، به جای آراستن عیوب و کتمان زشتیها و پرده‌پوشی بر نارساییها، باید آنها را گفت و شنید و در برطرف ساختنش کوشید. «تذکر و نقد» از همین جاست که قیمت و قداست می‌یابد و برای بعضیها «یادآوری یک وظیفه می‌شود و برای بعضی توجه به تذکرها و نقدهای یک «فضیلت اخلاقی به شمار می‌آید. انسانهای کمال‌جو، باید از این گونه تذکرها استقبال کنند، چون مقدمه تکامل آنان است، و گرنه برای همیشه در «جهل مرکب می‌مانند. به این سخن حکیمانه سعدی دقت کنید: «متکلم را تا کسی عیب‌نگیرد، سخنش صلاح نپذیرد». (۳).

شیوه صحیح نقد

به همان اندازه که تذکر کاستیها و نقد عملها مفید و لازم است، توجه به شیوه یادآوری و نکات و آداب پند و اندرز و تذکر، مهم و سرنوشت‌ساز است. آیا هر کس حق دارد تذکر دهد؟ آیا موعظه از هر کس پذیرفته‌است؟ آیا همه نقدها سازنده و مثبت است؟ صفات و شرایط ناقد و واعظ چیست؟ اگر کسی دیگران را پند دهد، اما خودش اهل عمل به نصایح خویش نباشد، سخنش بی‌اثر است. انبوهی از روایات، شاهد این مدعاست. اگر پنددهنده، خودش اهل عمل باشد، تذکر او چراغی روشن و روشنگر در دل و جان دیگران می‌شود و تا ژرفای قلبشان نفوذ می‌کند. به این سخن حضرت علی(ع) دقت کنید: «استصبحوا من شعله واعظ متعظ و اقبلوا نصیحه ناصح متیقظ (۴)». از فروغ واعظ و پنددهنده‌ای که خود، پندپذیر است، روشنایی برگیرید و نصیحت نصیحتگر بیدار را پذیرا باشید. در این سخن، هم به پندپذیری اشاره دارد، هم به شیوه مؤثر و عطف نصیحت و تذکر. نقد و تذکر، هر چه صمیمی‌تر، خودمانی‌تر، در خلوت و بدون آبروریزی و هتک حیثیت باشد، هم مؤثرتر است، هم از کینه‌توزی و کینه‌افروزی و لجاجت، دورتر است. گاهی نقادی آشکار و پند و تذکر در ملا-عام، اثر منفی دارد و طرف را به عکس‌العمل وا می‌دارد و شخصیت او را هم خورد می‌کند. حضرت امیر(ع) فرمود: «نصحک بین الملا تقریع (۵)». نصیحت و پند دادن تو در میان مردم و حضور دیگران، کوبیدن و خورد کردن است. نقد از روی خیرخواهی و به قصد اصلاح و کمک به اشخاص مورد نقد کجا، و نقد به قصد خراب کردن وجهه و موقعیت و کوبیدن و تخریب کجا! البته هشیاران، انگیزه‌های نهفته در ورای نقدها را خوب می‌فهمند و می‌شناسند. نقد، نباید برخاسته از حسد و غرض‌ورزی و تسویه‌حساب باشد. تذکرهای حسودانه و کین‌توزانه، وضع را بدتر می‌کند. اصلاً مگر از یک حسود، نصیحت و خیرخواهی و تذکر به قصد اصلاح برمی‌آید؟ امام صادق(ع) فرمود: «النصیحه من الحاسد محال (۶)». نصیحت و خیرخواهی از حسود، محال است.

نقدپذیری

تکبر و خودخواهی، جلوه‌های گوناگون دارد. یکی هم غرور در مقابل «نقد» است. وقتی نقد، مایه کمال اندیشه و کار ماست، نقدپذیری کمک به این کمال و رشد است. از آن طرف، «نقدناپذیری، نشانه نوعی غرور و تکبر و عامل در جا زدن در ورطه

بدیها و کاستیهاست. گاهی ناب‌ترین موعظه‌ها و تذکرها هم، وقتی به دل‌های دارای کبر می‌رسد، با «عدم پذیرش مواجه می‌گردد و انسان را محروم می‌سازد. به تعبیر زیبای امیرالمؤمنین (ع): «بینکم و بین الموعظة حجاب من الغرة (۷)». میان شما و پند، حجاب و پرده‌ای از غرور افکنده شده است. آیا شما مطمئن‌اید که همه اندیشه‌ها و افکار تان درست و بی‌اشکال است؟ آیا همه خصلتها و رفتارهای فردی و اجتماعی خود را بی‌عیب می‌دانید؟ آیا فکر نمی‌کنید در عملکردهای مختلف شما، نقطه‌ضعفهایی هم ممکن است باشد که از چشم خودتان پنهان است ولی دیگری متوجه می‌شود؟ انسان گاهی به خاطر «حب نفس، یا عیوب خود را نمی‌بیند و نمی‌فهمد، یا حاضر نیست خود را دارای عیب و نقص بداند، از این رو، نقد و تذکر دیگران را هم بر غرض‌ورزی و دشمنی حمل می‌کند. آینه چون عیب تو بنمود راست. خود شکن، آینه شکستن خطاست. در یک خانواده، ممکن است رفتار هر یک از زن و شوهر نسبت به هم، ایرادهایی داشته باشد، یا برخورد پدر و مادر با فرزند کوچک یا جوانشان، غلط باشد. اگر کسی متذکر شد، باید مشفقانه بپذیرند و در اصلاح خویش بکوشند. اگر هر یک تلاش کنند تا عیب و اشکال را متوجه طرف مقابل سازند و خود را بی‌گناه قلمداد کنند، نارساییها و عیوب و خطاها هرگز اصلاح نخواهد شد. انصاف در پذیرش خطا و عیب نشانه رشد عقلی است. گاهی ممکن است در حسن نیت و خیرخواهی و نظر دوستانه کسی شک و تردید داشته باشیم و در نتیجه به آنچه که نقد می‌کند، توجهی نکنیم، ولی اگر حسن نظر و نیت دوستانه کسی برای ما ثابت بود، در پذیرفتن نقد و تذکر و پند او تردید نکنیم. به فرموده حضرت امیر (ع): «لیکن احب الناس الیک المشفق الناصح (۸)». محبوب‌ترین مردم در نظر تو، نصیحت‌کننده مشفق و خیرخواه باشد. گرچه ممکن است تذکر و انتقاد دیگری، در ذائقه ما تلخ آید، ولی تلخی نقد و تذکر، به مراتب سودمندتر از شیرینی چاپلوسی و نیرنگ و فریب است. از امام باقر (ع) روایت است: «اتبع من یبکیک و هو لک ناصح و لا تتبع من یضحکک و هو لک غاش (۹)». از کسی پیروی کن که از روی خیرخواهی و نصیحت، تو را می‌گریاند، ولی پیرو کسی مباش که تو را می‌خنداند، در حالی که نسبت به تو فریبکاری می‌کند! پذیرش نقد و دیدگاههای اصلاحی دیگران، تنها به اندیشه و فکر، یا به عملکرد خارجی و معاشرتهای ما منحصر نمی‌شود. در آثار ادبی و تولیدات شعر و قصه و اثر هنری نیز، توجه به نقد دیگران، عامل رشد و بالندگی هنرمند و نویسنده و شاعر است، برعکس، بی‌توجهی به نقادیهای منتقدان کار انسان را پیوسته ضعیف و معیوب نگه می‌دارد. هنرمندان نقدپذیر، سریعتر رشد می‌کنند. شاعران و نویسندگانی که به نقد آثارشان توسط دیگران بها می‌دهند و از آن استقبال می‌کنند، علاقه خود را به کمال یافتن خلاقیت‌های ادبی خویش نشان می‌دهند. به این چند جمله دقت کنید، تا جایگاه نقد و ارزش نقدپذیری روشن‌تر گردد: «... نقد در هنر، مثل آینه جلوی اتومبیل است. راننده - هنرمند - باید به کمک آن مواظب پشت‌سرش باشد، ولی یکسره در آن نگاه نکند، چرا که در این صورت، انحراف از جاده و خطر تصادف، در کمین است. «هنر، هواپیماست. هنرمند، خلبان آن و منتقدین، خدمه پرواز.» «غرور، مثل سوراخ پنهان در بدنه کشتی، مامور غرق کردن تدریجی هنرمند است.» «شاعری که از منتقدین آثارش قهر کرده است، مثل هواپیمایی است که ارتباطش با برج مراقبت قطع شده است.» «وقتی لیاقت و جرئته شهید شدن در تو نباشد، شروع می‌کنی به نقد و ارزیابی‌انگیزه شهدا!» (۱۰). باری، «نقدپذیری، در مسایل اخلاقی، فرهنگی، اجتماعی و مدیریتی، ضامن سلامت رابطه‌ها و رشد افکار و اعمال است. این مساله در متون دینی با عناوینی همچون: نصیحت و موعظه مورد توجه قرار گرفته است. پایان این بحث را حدیثی از امام سجاد (ع) قرار می‌دهیم که در ضمن بیان حقوق متقابلی که افراد در جامعه نسبت به هم دارند (در رساله‌الحقوق) از جمله به «حق نصیحتگر» بر گردن «نصیحت‌شنو» و وظیفه ناصح و متنصح اشاره فرموده است: «و حق الناصح ان تلین له جناحک و تصغی الیه بسمعک، فان اتی بالصواب حمدت الله عز و جل و ان لم یوافق، رجمته (۱۱)». حق نصیحت‌کننده (و ناقد و پند دهنده) آن است که نسبت به او نرمش و انعطاف نشان دهی و به سخنش گوش فرا دهی، اگر حرفش بجا و درست بود، خدای متعال را سپاس بگویی و اگر تذکرش موافق با حق نبود، نپذیری.

پی‌نوشتها

(۱) گلستان سعدی، باب هشتم . ۲) غرالحکم . ۳) گلستان سعدی، باب هشتم . ۴) میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۵۸۵ . ۵) همان، ص ۵۸۰ . ۶) بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۹۴ . ۷) نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت ۲۸۲ . ۸) غرالحکم . ۹) محاسن برقی، ج ۲، ص ۴۴۰ . ۱۰) براده‌ها، حسن حسینی، صفحات ۹، ۱۶، ۱۸، ۴۴ و ۷۴ . ۱۱) میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۵۷ .

صداقت

نقدپذیری

«ای جان فدای آن که دلش با زبان یکی است . و این همان «گوهر صداقت است که هر جا یافت شود و در هر کس تجلی یابد، نفیس و ارزشمند است . بسیاری از ناهنجاریهای رفتاری و اختلافات خانوادگی و مشاجرات میان دوستان و فامیلهای، و حتی تنشها و نزاعهای سیاسی، پدیده‌ای است که از «بی‌صداقتی و «ناخالصی به وجود می‌آید . و مگر «نفاق هم نوعی عدم صداقت نیست؟ «فریب نیز، جلوه دیگری از ناراستی در گفتار و رفتار است و . . . کم نیست «طلاق‌هایی که ریشه در عدم صداقت در مراحل اولیه ازدواج در اظهارات، ادعاها، وعده‌ها، وانمود کردنها و پاسخهاست . با این حساب، صداقت، استوارترین بنیانی است که دوستیها، مشارکتها، ازدواجها، مبارزات سیاسی و . . . بر آن استوار می‌گردد و بدون آن، همه این بنیانها در معرض فروپاشی و گسیختگی است .

جلوه‌های صداقت

کسی که در «گفتار»، صادق و راست‌باشد، از «دروغ پرهیز می‌کند، چه به شوخی چه جدی . کسی که در «دوستی صادق باشد، به مقتضیات دوستی پای‌بند است و ایثار و فداکاری، گذشت نسبت به خطاها، تحمل تندها و جفاها، همکاری در گرفتاریها و نیازمندیها، همدردی در مشکلات و غمها خواهد داشت . کسی که در «ایمان صادق باشد، از نفاق و دورنگی و ریا دوری می‌کند . آن که در «زهد»، صادق باشد، ریاکارانه و از روی مردم فریبی، تظاهر به زهد و ساده‌زیستی و ترک دنیا نمی‌کند . به قول سعدی : ترک دنیا به مردم آموزند . خویشتن سیم و غله اندوزند . آن که در پند و موعظه و تبلیغ و ارشاد صداقت داشته باشد، عملش آینه حرفش و رفتارش شاهد گفتارش خواهد بود و گرنه به قول حافظ : «توبه فرمایان چرا خود، توبه کمتر می‌کنند؟» . و «صدق در عهد» وفای به قولها و قرارها و تعهدات است . اینگونه صداقتها، معیار و ملاک مسلمانی و نشانه نزدیکی فکری و عملی به صاحب شریعت، حضرت رسول (ص) است، که فرمود : «اقر بکم منی غدا فی الموقف اصدقکم فی الحدیث و اداکم للامانئ و اوفاکم بالعهد» (۱) . نزدیکترین شما به من در موقف قیامت، کسی است که راستگوتر، امانت‌دارتر و باوفاتر به پیمان باشد . به فرموده پیامبر خدا (ص) : راستی در گفتار، تعهد نسبت به امانت مردم و وفا به پیمان، نشانه «صداقت و معیار قرب به آن حضرت است و هر که دروغگو، خائن و بی‌وفا باشد، از آن رسول صدق و امانت و وفافر سنگها فاصله دارد .

در صحنه اجتماع

قوام هر جامعه، به اعتماد انسانها به یکدیگر است . آنچه این بنیان را استوار و مستحکم می‌سازد، صداقت انسانها نسبت به هم است و اگر صدق و راستی از جامعه‌ای رخت‌بربندد، زندگیها هم دشوار، ناامن، تلخ و نکبت‌بار خواهد بود . آیا شما همانطور که می‌نمایید، هستید؟ آیا آنچه به دیگران نسبت به افکار و روحيات و زندگی خویش وانمود می‌کنید، «بود» زندگی شما هم

همان گونه است؟ بایزید بسطامی گفته است: «یا چنان نمای که هستی، یا چنان باش که می‌نمایی!» . و این، یعنی «صداقت». ای درونت برهنه از تقوا. وز برون جامه ریا داری. پرده هفت رنگ را بگذار. تو که در خانه، بوریا داری. دوچهره‌ها نیز فاقد صداقت‌اند. آنان که ظاهر و باطنشان یکی نیست و گفتار و رفتارشان به هم نمی‌خورد و رو در رو و پشت سر، بادیگران برخوردی متفاوت دارند. در ظاهر و پیش رو، اظهار ارادت و دوستی و اخلاص دارند، اما پشت سر، از غیبت و سخن چینی و تهمت و افشای عیوب و تحقیر و توهین، پروا ندارند. این گر نفاق نیست، پس چیست؟ امام باقر(ع) فرمود: «بئس العبد عبد یكون ذا وجهین و ذا لسانین، یطری اِخاه شَاهدا و یاکله غائباً (۲)». بد بنده‌ای است آن که دوچهره و دوزبانه باشد، هنگامی که برادر دینی‌اش را می‌بیند، در حضورش تعریف و تمجیدش می‌کند، ولی پشت سر (با غیبت کردن) او را می‌خورد! دو رویان، هم در دنیا بی‌آبرویند، هم در آخرت، گرفتار عذاب الهی. زهد دروغی، طاعت‌ریایی، توبه غیر واقعی، انفاق و خرج کردنهای ریاکارانه، چرب‌زبانیها و تملقهای مردم‌فریبانه، گندم‌نمایی و جو فروشی و... همه نشانه‌هایی از فقدان «گوهر صداقت در زندگی اجتماعی است». ادبیات غنی فارسی، پر است از شکایتها و نالیدنها از دست‌ریاکاران و سالوس‌بازان و عوام‌فریبان و دورنگی‌ها. صورت زیبا به کار نمی‌آید، سیرت زیبا مطلوب انسانهای کمال‌طلب است. حتی آنان که چهره‌ای به ظاهر بایمان و مذهبی دارند، اما در رفتار اجتماعی، از هیچ‌نیرنگ و تقلب و تخلف و دروغی پرهیز نمی‌کنند، آن طاعت و عبادت هم به کارشان نخواهد آمد. به گفته سعدی: طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی. «صدق پیش آر، که اخلاص به پیشانی نیست. و این مضمون حدیث است که: به رکوع و سجود طولانی اشخاص نگاه نکنید، چون به آن عادت کرده است. بنگرید به راستگویی و امانت‌داری‌اش. (۳).

با صادقان

قرآن کریم، فرمان می‌دهد که «با صادقان باشید» (کونوا مع الصادقین). (۴) از سوی دیگر از برخی بزرگان و انبیاء، با عنوان «صدیق و صادق الوعد» یاد می‌کند. لقب حضرت زهرا(ع) نیز «صدیقه بود. نعمت صداقت نیز، موهبتی است که از سوی خداوند به برخی داده می‌شود و «صدیقین، هم‌تراز با شهدا و انبیاء و صالحان به شمار آمده‌اند. به فرموده امام صادق(ع)، سرلوحه دعوت همه پیامبران در مسایل معاشرتی و اخلاقی، «راستگویی و «امانت‌داری بوده است: «ان الله عزوجل لم یبعث الانبیاء الا بصدق الحدیث و اداء الامانة الی البر و الفاجر». (۵). باز از کلام آن حضرت است که: به حضرت اسماعیل، از آن‌رو «صادق الوعد» گفتند که با کسی در جایی قرار گذاشت و تا مدتی (یکسال هم گفته‌اند) همانجا منتظر ماند. از این‌رو خداوند او را صادق الوعد نامید. (۶).

صداقت سیاسی

صدق، تنها به عنوان یک خصلت فردی، یا احیانا در معاشرتهای خانوادگی و دوستانه نیست. در صحنه اجتماع و فعالیت‌های سیاسی و عملکرد شخصیت‌های مشهور هم مصداق و مورد پیدا می‌کند. گاهی کسانی برای خودنمایی و شهرت‌طلبی به مبارزه می‌پردازند، تا خود را به عنوان چهره‌ای انقلابی بشناسانند. برخی هم از روی تعهد و تکلیف و سوز دینی و شعور انسانی مبارزه می‌کنند. بعضی فریبکارانه شعار مردم دوستی و حمایت از خلق و دفاع از مظلومین و محرومین می‌دهند. برخی هم به راستی قلبشان برای مردم می‌تپد و صادقانه به مردم عشق می‌ورزند و برای نجات و رستگاری و بهروزی آنان می‌کوشند. برخی برای جلب حمایت مردم و جذب «آراء»، به وعده دادن می‌پردازند و مردم را جذب می‌کنند، برخی هم صادقانه برای ادای وظیفه و خدمت به جامعه در عرصه «انتخابات شرکت می‌کنند. چه بسیار از جوانانی که فریب «شعارهای سیاسی و «حرفهای داغ و انقلابی را خورده و می‌خورند و جذب کسانی می‌شوند که فاقد صداقت‌اند. فعالیت‌های گروه‌ها در اول انقلاب در جذب جوانان و چهره بظاهر انقلابی برخی سران احزاب و سازمان‌های فلسطینی نیز شاهدهی از همین نیرنگ بازیهاست. «صداقت سیاسی، آن است که عملکردها، شعارها، اهداف

وجهت گیری فعالان سیاسی، برخاسته از ایمان و الهام گرفته از تعهد و برای کسب رضای الهی باشد و از هر گونه «سیاسی کاری و دروغ و جعل و تهمت و کتمان حقایق پرهیز شود و استقامت بر سر مواضع حق، دستخوش کشاکش منفعت طلبی و خودمحوری نگردد. کسی که اهداف اصلی خود را در یک عمل سیاسی از دید مردم پنهان می کند و با «مرحله‌ای عمل کردن، از جو صداقت عمومی سوءاستفاده می کند و موقعیت موجهین را وجه المصالحه امیال و اهداف خویش می سازد و در نهایت، به «خود» بیش از «حق» می اندیشد، «صادق نیست. صداقت سیاسی آن است که کسی از شعار و منطق هدف، وسیله را توجیه می کند» بهره نگیرد و در عملکرد سیاسی خود به چارچوب شرع و حق و معیارها و ارزشها پایبند باشد. تفاوتی که میان «سیاست علوی و شیوه معاویه بود، ریشه در همین مساله داشت. معاویه برای رسیدن به مقاصد خود از هیچ خلاف شرع و دروغ و تزویر و خیانتی ابا نداشت. اما آنچه دست حضرت علی (ع) رابسته بود که نمی توانست همچون امویان رفتار کند، «تقید و تعهد به شرع و حق و «صداقت سیاسی بود و آنچه سبب شد آن امام راستین، حتی یک روز هم بر سر کار بودن معاویه را تحمل نکند و علی رغم مصلحت اندیشیهای برخی، او را کنار بگذارد، همان صداقت سیاسی بود، و گرنه می توانست تا محکمر شدن پایه های حکومتش با معاویه معامله سیاسی کند، سپس او را بر کنار کند. داشتن «مواضع شفاف، البته در عمل نه فقط در شعار، و پنهانی زد و بند نداشتن، از نمودهای دیگر صداقت سیاسی است. علی (ع) به نیروهای نظامی خویش نامه می نویسد که: وظیفه من در مقابل شما آن است که (جز در مسایل نظامی و اسرار جنگ) رازی را از شما پنهان نکنم و شما را بی بهره نگذارم و حقی را از جای خودش تاخیر نیندازم. شما هم تکلیف اطاعت و فرمانبرداری دارید. (۷). صدق در گفتار و صداقت در کردار، انسان را محبوب دلها و مورد اعتماد مردم می گرداند. برعکس، تصنع و تظاهر و ریا و نفاق و دروغ، هم فرد را در جامعه بی اعتبار و نزد خداوند، مطرود می سازد، هم پیوندهای اجتماعی را می گسلاند و جو بی اعتمادی پدید می آورد. گذشته از آنکه خود انسانهای دور از صداقت، دچار شخصیت دو گانه و تضاد شخصیت می شوند و هنگام برملا شدن دروغ و نفاق و ریاکاری آنان، گرفتار رنج و عذاب ابدی وجدان می شوند. اما افراد صادق، درستکار، با اخلاص، هم آرامش وجدان دارند و هم مطمئن اند که چیزی جز آنچه «می نمایند»، نیست، تا از فاش شدن آن «چهره پنهان و» خبث درون، نگران باشند. آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه باک است! ...

پی نوشتها

(۱) لئالی الاخبار، ج ۵، حدیث ۲۵۳. (۲) بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۰۳. (۳) اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۵. (۴) توبه، آیه ۱۲۰. (۵) اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۴. (۶) همان، ص ۱۰۵. (۷) نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه ۵۰.

«فهرست منابع»

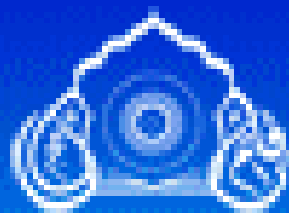
آموزش و پرورش برای فردا، آصفه آصفی، انجمن اولیاء و مربیان، تهران، ۱۳۵۶ ش. اختصاص، شیخ مفید، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۳۶۳ ش. الاخلاق، عبدالله شبر، مکتبه بصیرتی، قم، ۱۳۹۵ ق. اصول کافی، کلینی، دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۸۸ ق. اعیان الشیعه، سید محسن الامین، دار التعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۳ ق. امثال و حکم، دهخدا، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۳. میزان، علامه طباطبایی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۵ ق. بحار الانوار، علامه مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ ق. براده‌ها، سید حسن حسینی، برگ، تهران، ۱۳۶۵ ش. تحریر الوسيله، امام خمینی (قدس سره)، دار العلم، قم، ۱۳۵۸ ش. تربیت کودک در جهان امروز، احمد بهشتی، دفتر تبلیغات اسلامی. تفسیر کبیر، فخر رازی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۶۳ ش. تفسیر نورالثقلین، حویزی، اسماعیلیان، قم، بی تا. تفسیر نمونه، جمعی از دانشمندان، دارالکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۶۱ ش. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، محمد تقی جعفری، اسلامی، تهران، ۱۳۵۸ ش. چکیده اندیشه‌ها، یحیی برقی، مؤلف،

قم ، بی تا . حیات الامام الحسین ، باقر شریف القرشی ، دارالکتب العلمیه ، قم ، ۱۳۹۷ق . خصال ، شیخ صدوق ، انتشارات جامعه مدرسین ، قم ، ۱۳۶۲ش . داستان راستان ، شهید مطهری ، انثار ، ۱۳۴۴ش . رساله نوین ، امام خمینی (قدس سره) ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ، تهران ، ۱۳۵۹ش . زندگانی حضرت محمد ، رسولی محلاتی ، علمیه اسلامی ، تهران ، ۱۳۵۶ش . سفینه البحار ، محدث قمی ، انتشارات فراهانی ، تهران ، بی تا . سنن النبی ، علامه طباطبایی ، کتابفروشی اسلامی ، تهران ، ۱۳۶۲ش . سیمای فرزنانگان ، رضا مختاری ، دفتر تبلیغات اسلامی ، قم ، ۱۳۷۵ش . شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ، دار احیاء الکتب العربیه ، قاهره ، ۱۳۷۸ق . صحیفه سجادیه ، امام زین العابدین (ع) ، امیر کبیر ، تهران ، ۱۳۵۶ش . غرر الحکم ، عبدالواحد آمدی ، دانشگاه تهران ، ۱۳۶۶ش . فروغ ابدیت ، جعفر سبحانی ، دفتر تبلیغات اسلامی ، قم ، ۱۳۵۹ . فی ظلال القرآن ، سیدقطب ، دار احیاء التراث العربی ، بیروت ، ۱۳۹۱ق . قرآن کریم . کلیات اقبال لاهوری ، انتشارات جاویدان ، تهران ، ۱۳۵۹ش . کلیات شمس تبریزی ، مولوی ، انتشارات جاویدان ، تهران ۱۳۵۲ش . کلیات صائب تبریزی ، کتابفروشی خیام ، بی تا . کنز العمال ، متقی هندی ، مؤسسه الرساله ، بیروت ، ۱۴۰۵ق . گلستان سعدی ، امیر کبیر ، تهران ، ۱۳۶۵ . مجمع البیان ، طبرسی ، کتابخانه آیت الله مرعشی ، قم ، ۱۴۰۳ق . محاسن ، محمد بن خالد برقی ، دارالکتب الاسلامیه ، قم ، بی تا . محجّه البیضاء ، فیض کاشانی ، انتشارات جامعه مدرسین ، قم ، ۱۳۶۱ش . مستدرک وسایل الشیعه ، میرزا حسین نوری ، آل البیت ، قم ، ۱۴۰۸ق . معانی الاخبار ، شیخ صدوق ، انتشارات جامعه مدرسین ، قم ، ۱۳۶۱ش . مغازی ، واقدی ، نشر دانش اسلامی ، قم ، ۱۴۰۵ق . مقتل الحسین ، مقرر ، مکتبه بصیرتی ، قم ، ۱۳۹۴ق . مکارم الاخلاق ، طبرسی ، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات ، بیروت ، ۱۳۹۲ق . من لا یحضره الفقیه ، شیخ صدوق ، انتشارات جامعه مدرسین ، قم ، طبع دوم . مناجات ، خواجه عبدالله انصاری ، بی تا ، بی نا ، بی تا . مناقب ، ابن شهر آشوب ، علامه قم ، بی تا . منهج الصادقین ، ملافتح الله کاشانی ، علمیه اسلامی ، تهران . میزان الحکمه ، محمدی ری شهری ، دفتر تبلیغات اسلامی ، قم ، ۱۳۶۲ش . نهج البلاغه ، صبحی صالح ، بیروت ، ۱۳۸۷ق . نهج الفصاحه ، ابوالقاسم پاینده ، جاویدان ، تهران ، ۱۳۶۱ش . وسائل الشیعه ، شیخ حر عاملی ، دار احیاء التراث العربی ، بیروت ، ۱۳۹۱ق .

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب،

گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت‌های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵ نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۱۹۰ IR به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب الی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

